

تبار انحراف پژوهشی در دشمن شناسی

متن کتاب «تبار انحراف پژوهشی در دشمن شناسی» از سی دی «صهیونیسم شناسی» انتشارات موسسه فرهنگی لوح قلم اخذ شده است.

رهبر معظم انقلاب: امروز در دنیای اسلام، مکلفیم دشمن شناسی و تکلیف شناسی را در حد اعلا برای جهان اسلام و مردم ایران تدارک ببینیم.

آغاز سخن

دنیا عرصه کارزار حق و باطل است و در این میان، شناخت دشمن و آگاهی از جایگاه و قدرت او از ضروریات عقلی است. اگر شخصی آشنا با فنون رزمی با شخصی کار ناآزموده وارد عرصه کارزار شود، قطعاً با ضربه‌ای حریف را از میدان بیرون خواهد کرد. اما اگر چشم و گوش این مبارز را ببندید، او دیگر پیروز میدان نخواهد بود؛ چرا که قدرت دارد، ولی به دلیل فقدان اطلاعات از حریف، نمی‌داند کی و چگونه از قدرت و فن خویش بهره گیرد. چون نمی‌داند حریف کی و از چه نقطه‌ای و با کدام وسیله حمله می‌کند. بنابراین هر قدر که قدرتمند باشید، اما اطلاعات کافی از دشمن نداشته باشید شما شکست خورده میدانید.

جلد: ۱، صفحه: ۷

هر موجود زنده‌ای در این دنیا دارای دشمن است و به میزان گستره وجودی‌اش دشمن او بیشتر است. این اصل بین انسان‌ها و حیوانات و نباتات مشترک است، اما تفاوتی اساسی بین انسان و سایر موجودات زنده است که دشمن انسان، هوشمند و بالنده است؛ یعنی آموزش و تجربه در پیچیدگی و گونه‌های اجرایی آن مؤثر است و به هر میزان که آموزش و تجربه دیده باشد، روش‌های اعمال دشمنی‌اش پیچیده‌تر می‌شود. اصل دیگری که این بحث را تکمیل می‌سازد، اصل به کارگیری استتار و اختفا هنگام رویارویی با دشمن، برای

غافلگیر ساختن اوست. این اصل، مشترک بین انسان و حیوان است. اصل هوشمندی و بالندگی نیز، انسان‌ها

را از سایر موجودات متمایز می‌سازد. بنابراین آموزش و تجربه در نوع استتار بسیار مؤثر است و دشمن به میزان قدمت و آموزش در استتار و اختفا پیروزمندتر است.

با توجه به این اصول، ملت هوشمند و مسلمان ایران که دارای حکومتی اسلامی به روشی نو و مستقل است

و سرزمینشان سرشار از ذخایر خدادادی است، باید توجه داشته باشند که برابر اصل اول، دارای دشمن‌اند، و

برابر اصل دوم، دشمن سعی در اختفا و استتار دارد. و بنا بر اولین سخن، اگر دشمن را نشناسیم و آگاهی

کافی از آن به دست نیاوریم، شکست ما حتمی است. اکنون اگر بخواهیم وارد عرصه شناسایی دشمن شویم، با توجه به نوپایی جمهوری اسلامی، و قرن‌ها تجربه دشمن، طبیعتاً کشف و شناسایی آنها از راه معمول میسر نیست و باید از مسیرهایی چون نفوذ، استراق سمع، بازجویی و کشف خفا از اطلاعات آشکار بهره برد که بررسی فنی هر یک از این روش‌ها نامیسور بودن آن را روشن می‌سازد. بنابراین در کشف دشمن و اهداف و روش‌های او باید مسیری غیر از روش‌های معمول در اختیار باشد تا در این امر خطیر موفق باشیم. این مسیر در اختیار ما هست و خداوند متعال راهکار این مشکل را در

جلد : ۱، صفحه : ۸

قرآن برای ما بیان کرده است و به گونه‌ای دشمن را در برابر دیدگان ما به تصویر کشیده است که اگر بر اساس آن عمل کنیم، بدون تردید پیروز میدان خواهیم بود. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

وَلَا تَهْنُؤُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛
سستی مکنید و اندوهگین مباشید، زیرا اگر ایمان آورده باشید، شما برتری خواهید جست. (آل عمران، آیه ۱۳۹)

قرآن سه دشمن را برای ما معرفی کرده است: یهود، مشرکان و نصارا. چهارمین این دشمنان، منافقانند؛ چرا که نفاق که باید با آن جنگید و همچون سه نیروی بیرونی باید با آن برخورد کرد، همیشه سایه‌ی یکی از این نیروهاست. منافق کسی است که به دروغ ادعای اسلام می‌کند، در حالی که در باطن مسلمان نیست؛ یعنی یا از یهود است، یا از مشرکان و یا از نصارا. قرآن با معرفی دشمن، به اولویت بندی در دفاع و لزوم نیروگذاری در برابر دشمن درجه اول پرداخته و در سوره مائده، یهود را به عنوان دشمن درجه اول و مشرکان را دشمن بعدی معرفی کرده است که طبیعتاً نصارا در رتبه آخر قرار می‌گیرند. ملاک اولویت بندی دشمن را می‌توان چهار مؤلفه دانست: عمق خواسته، امکانات، آموزش، انگیزه. با توجه به این مؤلفه‌هاست که یهود را دشمن نخست خویش می‌دانیم. برای دشمن‌شناسی باید این چهار مؤلفه در این گروه شناسایی شود. قرآن نسبت به همه این امور اطلاعات را به شکل مستقل یا ضمنی معرفی کرده است؛ یعنی گاهی به شکل مستقل اهداف آنها را بیان کرده و گاهی با سخن گفتن از تورات منبع مطالب آنها را معرفی کرده است. آنچه از مجموع مطالب قرآن و تورات نسبت به خواسته این سازمان استفاده می‌شود، این است که آنان

خواهان حاکمیت بر تمام دنیا هستند و ادعا می‌کنند که خداوند زمین و حاکمیت بر آن را به آنان بخشیده و دست بر سینه انتظار

جلد : ۱ ، صفحه : ۹

رسیدن این گروه به این خواسته را می‌کشد و برای او راهی برای خروج از این خواسته نیست. در همین راستا یهودیان، مردم روی زمین را سه دسته می‌دانند:

۱. بنی‌اسرائیل که نژاد برتر و هدف از خلقت‌اند؛

۲. غیر بنی‌اسرائیل که این قوم را نژاد برتر می‌دانند. اینان به عنوان انسان درجه دوم حق حیات دارند و خدمتگزار بنی‌اسرائیل‌اند؛

۳. غیر بنی‌اسرائیل که با برتری بنی‌اسرائیل مخالف‌اند. اینان باید کشته شوند و مقامشان از حیوانات پست‌تر است.

از دیدگاه یهود، مسلمانان، که شعار عدالت فراگیر و تساوی همه انسان‌ها در پیشگاه الهی را سر داده‌اند و

همه را در ورود به دین خدا برابر می‌دانند و منکر برتری نژادی یهود هستند، چاره‌ای جز هلاک و نابودی ندارند.

این بخشی از اندیشه خطرناک و مدون یهود است.

نوشتار پیش روی، نخستین جلد از مجموعه‌ای است که با هدف شناسایی این جریان و رفتار آنان تدوین یافته

است. با شناسایی این جریان، ریشه جریانات جاری در سطح بین‌الملل و منطقه و کشور ما روشن می‌شود و

حقیقت این سخن بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی را درمی‌یابیم که فرمود: «اسرائیل باید از صفحه روزگار

محو

شود.»

مؤسسه اطلاع‌رسانی و مطالعات فرهنگی لوح و قلم

جمعه، دهم مهرماه ۱۳۸۳ / پانزدهم شعبان ۱۴۲۵

سالگشت میلاد واپسین ذخیره الهی(عج)

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۰

۱

پیش‌درآمد

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۱

اي فرزند عزيزم، هر چند من عمري به درازاي تاريخ ندارم، اما در كار و كردار نسلهاي پيشين نيك نگريسته‌ام، در اخبارشان انديشيده‌ام، در ميان آثار به جاي مانده‌شان گرديده‌ام، آنچنان كه خود يكي از آنان شده‌ام. حتي چون سرگذشت گذشتگان به من انجاميده است، گويي با نخستين تا واپسين فردشان زيسته‌ام. ۱ تاريخ پژوهي نگاه به گذشته‌هاي دور، نه تنها واپس نگري نيست، بلكه استوار كردن قدم در جاگاهي است كه آنچه را در پيش روي است و آينده نام دارد، از آنجا روشن‌تر و بهتر مي‌توانديد. گذشته از اين، آنچه تاريخ‌پژوهانه اسلام را بر آن داشته تا به گذشته‌هاي دور خويش، عميق بنگرند، مي‌توان در اين دلايل خلاصه ساخت:

۱. تأكيد قرآن از ميان كتاب‌هاي آسماني، قرآن از جهت بيان تاريخ، رهاوردي بزرگ و بي مثال دارد. اصرار قرآن بر بيان مطالب تاريخي، آن هم به حجم يك سوم از

جلد: ۱، صفحه: ۱۲

آيات (۲۲۱۱ آيه) هر خواننده‌اي را به وجد و شگفتي وامي‌دارد. انسان از خود مي‌پرسد: مگر اين تاريخ چه اهميتي دارد و چه مي‌كند كه پروردگار هستي در آخرين پيام به آفريده خود، اين چنين حال گذشتگانمان را بيان مي‌كند و به تأملمان فرا مي‌خواند. علت فراواني آيات تاريخي در قرآن، تنها بيان قصه و داستان نبوده است. قرآن كتاب ذكر است ۲ و از حكيم يكتا صادر شده است.

تاريخ مجموعه‌اي است از تجربيات ارزشمند پيشينيان و زيبايي و زشتي، و پيروي و شكست. مطالعه تاريخ گذشتگان، عمر انسان را به درازاي عمر پيشينيان خواهد ساخت. افزون بر آن، تاريخ كه به صورت قصه بيان مي‌شود، جاذبه خاصي دارد و تأثيرپذيري آن را دو چندان مي‌كند؛ چرا كه براي همه قابل درك و تحليل است؛

اما استدلال‌هاي عقلي اين گونه نيست. قرآن كه كتاب تمام بشر است، با بيان تاريخ، فهم را بر همگان آسان

ساخته است. تاريخ مسائل ذهني بشر را به صورت حسي بيان مي‌كند و در روان انسان‌ها، اطمينان‌بخش‌ترين معلومات، آن است كه به صورت حسي بيان شده باشد.

۲. عبرت از پيشينيان و رهايي از غفلت

هدف اصلي قرآن از نقل داستان‌هاي تاريخي، عبور دادن انسان از گذرگاه‌هاي تاريك و ترسناك و رساندن او به

سرزمین روشنایی‌ها و هدایت است. با خواندن داستان‌های قرآن و عبرت‌آموزی از آنها و سرگذشت پیشینیان،

پرده‌های غفلت را از مقابل چشمانمان خواهیم دید. ۳

نقل است که پیام‌آور اسلام، سوره فصلت را برای یکی از سرکردگان فساد تلاوت می‌کرد تا به این آیات رسید:

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۴

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ. إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ. فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ يَغْيِرُ الْحَقَّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ. فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ؛ ٤

پس اگر اعراض کردند، بگو: شما را از صاعقه‌ای همانند صاعقه‌ای که بر عاد و ثمود فرود آمد می‌ترسانم. آنگاه که رسولان پیش و بعد آنها نزدشان آمدند و گفتند که جز خدای یکتا را مپرستید، گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست فرشتگان را از آسمان نازل می‌کرد. ما به آنچه شما بدان مبعوث شده‌اید ایمان نمی‌آوریم. اما قوم

عاد، به ناحق در روی زمین گردنکشی کردند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا نمی‌دیدند خدایی که آنها را آفریده است، از آنها نیرومندتر است که آیات ما را انکار می‌کردند؟ ما نیز بادی سخت و غرآن در روزهای شوم بر سرشان فرستادیم تا در دنیا عذاب خواری را به آنها بچشانیم. و عذاب آخرت خوارکننده‌تر است و کسی به یاریشان برنخیزد.

آنگاه که این بخش بر آن مفسد تلاوت شد، لرزش شدیدی سراپایش را فرا گرفت و با پریشانی و خودباختگی، پیامبر را سوگند داد که از تلاوت آیات باز ایستد. سپس با حالی دگرگون نزد قوم خود بازگشت؛ چنان که دیگر آثار عناد و استکبار در چهره‌اش نبود. ۵

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۵

۳. شناخت راه‌های پیش رو

قرآن کتاب ذکر است؛ از این روی، تاریخ را نیز بیان کرده تا از آن پند و اندرز بگیریم. امیر مؤمنان(ع) به امام حسن(ع) فرمود:

أَيُّ بَنِي إِيَّتِي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرُ عُمَرُ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِيرَتُهُ فِي

آثارِهِمْ حَتَّىٰ عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَىٰ إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَيَّ أَخْرِهِمْ؛ ٦

ای فرزند عزیزم، هر چند من عمری به درازای تاریخ ندارم، اما در کار و کردار نسل‌های پیشین نیک نگریسته‌ام،

در اخبارشان اندیشیده‌ام، در میان آثار به جای مانده‌شان گردیده‌ام، آنچنان که خود یکی از آنان شده‌ام.

حتي

چون سرگذشت گذشتگان به من انجامیده است، گویی با نخستین تا واپسین فردشان زیسته‌ام. انسان می‌تواند از راه رفته گذشتگان و نتایجی که آنان بدان رسیده‌اند، راه‌های پیشیه رو را بشناسد و راه رفته

را دوباره نپیماید. تاریخ کوره راه‌ها را برای ما مشخص ساخته است که به بن بست نخوریم. بنابراین با دانستن

تاریخ، راه رفته و خطرناک گذشتگان را دوباره نخواهیم پیمود.

۴. شناخت دقیق علل پدیده‌های امروز

ما ناگزیر از تعامل با جهان امروز هستیم. جهان موجود، معلول جهان گذشته است. اگر دریابیم که چرا جهان امروز این‌گونه شد، می‌توانیم بفهمیم که تغییر ممکن است یا نه، و اگر تغییر ممکن است، چگونه. ولی اگر چرایی وضعیت موجود را نفهمیدیم، مانند پزشکی هستیم که بیماری را نشناخته‌ایم و داروی دیگری به او می‌دهیم. اینکه می‌بینید عالمان الهی معمولاً در طول تاریخ،

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۶

نسخه‌های درست ارائه داده‌اند، به این دلیل است که بیمارشان را به درستی شناخته‌اند.

آن هنگام که امیر مؤمنان (ع) صبر و بردباری پیشه می‌کند، یا آن هنگام که دست به شمشیر می‌برد، در هر دو

وضعیت دقیقاً بیمار را شناخته است و نسخه دقیق را به کار می‌برد. یا آن هنگام که علی ابن ابی‌طالب (ع) بر

جنگ با معاویه اصرار می‌ورزد، اما پس از شش ماه، امام حسن (ع) طی نامه‌ای به معاویه همه قضیه را پایان

می‌دهد و به مدینه بازمی‌گردد، هر دو امام بیمار را می‌شناسند و بر مسیر حوادث حرکت می‌کنند.

به تاریخ دو گونه می‌توان نگریست: ۱. نگرش مقطعی؛ در این نوع نگرش، تاریخ را حوادث تکه تکه می‌بینیم که

هر مقطعی دارای عبرت‌آموزی خاصی است؛ ۲. نگرش با رابطه علی و معلولی؛ در این نوع نگرش، تاریخ را زنجیر به هم پیوسته و یک خط می‌پنداریم و حوادث هر دوره‌ای را معلول حوادث دوره پیش می‌دانیم. اگر بپذیریم

تاریخ یک زنجیره است و وضعیت امروز ما، معلول زنجیره پیشین است، برای اینکه به وظیفه خود پی ببریم، باید

آن زنجیره را بشناسیم تا راهکار برخورد با این معلول را بیابیم. در این صورت، تاریخ یک ضرورت می‌شود و

شناخت وضعیت موجود، تنها با شناخت رویدادهای گذشته به دست می‌آید.

در بحث تاریخ تسلسلی که مد نظر ماست، وقتی تاریخ را خواندید متوجه می‌شوید که یهود، از چه تاریخی سرمایه‌گذاری کرده و در نقاط مختلف حضور یافته و همچنان جلو آمده تا امروز که می‌بینیم در نقطه خاصی

جمع شده است. این سیر زنجیره تاریخ، موضوع خارجی را به شما نشان می‌دهد. این تنها یک تئوری ذهنی

نیست. در تاریخ، در خارج علت را می‌یابیم و می‌بینیم که امروز باید با آن چگونه مبارزه کرد. در سیر تاریخ روی زنجیره آن

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۷

می‌رویم و امتداد زنجیره تا این زمان را می‌یابیم و می‌فهمیم که این زنجیره از کجا شکل گرفته و در برابر ما تجمع یافته است. با ورود به داستان‌های قرآن، زنجیره‌ای بودن تاریخ تبیین خواهد شد. خلقت انسان، زمان‌دار است؛ خداوند اول و آخر دوره را می‌داند. از آدم ابوالبشر تا زمان دمیدن اسرافیل در صور، خداوند همه را می‌داند و بشر را با برنامه آورده و بشر باید طبق آن حرکت کند؛ برنامه‌ای که از سوی انبیا ارائه شده و ثابت است، ولی مجریان برنامه زمان‌دار هستند. هر کس مقداری از این برنامه را اجرا می‌کند و پیامبر بعدی آن را تحویل می‌گیرد و ادامه می‌دهد تا به پیامبر خاتم(ص) می‌رسد. هیچ پیامبری نیامده که برنامه پیامبر پیشین را فراموش کند و در مسیری دیگر حرکت کند؛ بلکه دقیقاً در همان برنامه پیشین حرکت کرده و هر پیامبری بر سفره محصول پیامبر

پیشین نشسته است. در زیارت‌های ائمه(ع) آمده است:

السلام عليك يا وارث آدم صفوه الله؛۷

سلام بر تو که وارث آدم هستی.

اگر بگویند منظور این است که معصومان(ع) علم آدم(ع) را ارث برده‌اند که امامان معصوم علمشان بیشتر از آدم(ع) است. اگر بگویند اموال حضرت آدم(ع) را ارث برده که این درست نیست. می‌توان گفت منظور این است

که برنامه‌ای که آدم(ع) اجرا می‌کرد، از طریق پیامبران بعدی، به امام علی بن ابی‌طالب(ع) و امامان پس از او،

ارث رسیده است. بنابراین هر پیامبر سر سفره کار پیامبر پیشین نشسته است و طاغوتی هم که با پیامبران

مقابله می‌کرد، سر سفره طاغوت پیشین نشسته بود و همین طور تا کنون ادامه دارد. پیامبران در مسیر خویش در پی اجرای برنامه‌های الهی بوده‌اند، شیطان و طاغوت در مبارزه با مسیر حق، آسوده نشسته‌اند

و همواره در خنثا کردن تلاش پیامبران

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۸

تکاپو می‌کردند. این همان رویارویی حق و باطل در تاریخ است که همواره رو به گسترش است و زنجیره‌وار در

تاریخ ادامه می‌یابد. پس تاریخ يك زنجیره است.

در بررسی تاریخی که در قرآن کریم نقل شده است، چند کار بایسته است: ۱. یافتن تکرارها؛ ۲. یافتن ارتباط

این تکرارها با هم؛ ۳. یافتن علت تکرارها؛ ۴. ترسیم خط تاریخی قرآن. به دلیل گسستگی بیانها و فاصله شدن آیات غیر تاریخی، با تلاوت قرآن نمی‌توان به خط تاریخی قرآن پی برد. ریل‌هایی که قطار تاریخ روی آن حرکت می‌کند، به شکل نامنظم در قرآن چیده شده است. اگر بتوانیم این ریل‌ها را به هم متصل کنیم و قطار

تاریخ را از اول روی این ریل‌ها در حرکت ببینیم، ایستگاه‌ها، محل فرار و فرودها، محل سقوط و محل بازگشت را

خواهیم یافت. آنگاه بهره بردن از این تاریخ آسان‌تر می‌شود.

در تکرار برخی داستان‌های قرآن، علل گوناگونی را برشمرده‌اند. برخی خاورپژوهان و دین‌کاوان، این تکرارها را

مخل فصاحت و بلاغت قرآن دانسته و نتیجه گرفته‌اند که تکرارها، نشان می‌دهد که محمد[ص] تحت تأثیر حالات نفسانی مختلف خود، کلماتی برانگیخته که گاه مکرر و گاه نیز ناهمسان‌اند، ابوبکر باقلانی در پاسخ به

این شبهه آورده است: آوردن يك قصه با الفاظ گوناگون به گونه‌ای که معنا و پیام دگرگون نشود، خود، کاری است بس دشوار که تجلی‌گر فصاحت و بلاغت قرآن است و از صورت‌های تحدی آن به شمار می‌رود؛ چرا که

ناتوانی بشر را از آوردن چنین تکرار اعجازینی اعلان می‌دارد. ۸.

فلسفه تاریخ

ما در تاریخ در پی دو چیز هستیم: ۱. عبرت؛ بنابراین، اینکه تعداد فرزندان آدم(ع) چقدر بوده یا فرزندان ایشان

چند بار مریض شدند و قامت آنها چقدر بوده، همانند ما بوده‌اند یا نه؛ چیزهایی نیستند که عبرت‌پذیر باشند؛

۲

. یافتن

جلد : ۱، صفحه : ۱۹

علل حوادث و شناخت کامل‌تر امروز؛ اگر به دنبال یافتن وضعیت موجود هستیم و اعتقاد داریم که مسائل در طول تاریخ شکل گرفته تا به امروز رسیده، می‌خواهیم در پی علل شکل‌گیری آن باشیم؛ بنابراین هر چیزی را

که در این شکل‌گیری مؤثر بوده، بررسی می‌کنیم و به چیزهایی که در این شکل‌گیری مؤثر نبوده است، کاری

نداریم.

رویارویی حق و باطل عبرت‌آموز است و خط را برای ما مشخص می‌کند. این رویارویی از نخست تا کنون يك

جریان دنباله‌دار بوده است و فرماندهی هنوز در دو طرف باقی است:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ ٩

خدا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکی‌ها به روشنی می‌برد؛ ولی آنان که کافر شده‌اند طاغوت یاور آنهاست، که آنها را از روشنی به تاریکی‌ها می‌کشد. اینان جهنمیان‌اند و همواره در آن خواهند بود. فرماندهی جبهه حق، خدا و فرماندهی جبهه باطل، طاغوت است. اصل طاغوت شیطان است. شیطان تجربه

پیشین را به پیروان خویش منتقل کرده و مسیر را به آنان نشان داده است تا با بهره‌گیری از امکاناتی که در اختیار دارند، به پیش حرکت کنند. خداوند متعال نیز چنین کرده است. در این صورت، می‌توان تاریخ را پیش‌بینی

کرد؛ همان گونه که قرآن آن را برای ما پیش‌بینی کرده است:

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ ١٠

و فرجام نیک از آن پرهیزگاران است.

جلد : ١ ، صفحه : ٢٠

بنابراین از اول تاریخ هر چه پیش برویم، اوضاع حق بهتر می‌شود. اگر کلان تاریخ را نگاه کنید، همیشه حق را

رو به پیشرفت می‌بینید.

رویارویی حق و باطل در تاریخ

رویارویی حق و باطل از آغاز تاریخ تا کنون آن همواره بوده و خواهد بود. آنگاه که پیامبران با آیات الهی می‌آمدند، گروهی با آنکه می‌دانستند آنچه پیامبران آورده‌اند حق است، به مخالفت متعصبانه با آنها بر می‌خاستند:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً قَبِلَ اللَّهُ التَّيَّبِينَ مَبْشُرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ لِأَذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ ١١

مردم يك امت بودند، پس خدا پیامبران بشارت دهنده و ترساننده را فرستاد و بر آنها کتاب بر حق نازل کرد، تا

آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند میانشان حکم کند، ولی جز کسانی که کتاب بر آنها نازل شده و حجت‌ها

آشکار گشته بود، از روی حسدی که نسبت به هم می‌ورزیدند در آن اختلاف نکردند و خدا مؤمنان را به اراده

خود در آن حقیقتی که اختلاف می‌کردند راه نمود که خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

از آیات قرآن چنین برمی‌آید که این اختلاف و جدایی، قانون و قاعده اجتماع است و اگر نباشد، شگفت‌آور است:

وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ؛ ١٢

و اگر پروردگار تو خواسته بود، همه مردم را يك امت کرده بود، ولي همواره گونه‌گون خواهند بود. قرآن وجود دشمنان و مخالفان سرسخت براي هر پیامبر را، سنتي طبيعي و تغييرناپذير مي‌داند و مي‌فرمايد:

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفِيَ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا؛ ۱۳

اين چنين هر پیامبري را از ميان مجرمان دشمني پديد آورديم و پروردگار تو براي راهنمايي و ياري تو كافي است.

عوامل رويارويي كافران و پیامبران

۱. وضع معيشتي و اقتصادي

از عوامل مهم مخالفت متعصبانه گروهی از مردم با پیامبران، اتراف و خوش‌گذراني و دنياخواهي آنان بود. اين

رويارويي تا آن حد دامن مي‌گسترده که همين دنيا خواهان و پولپرستان حاضر مي‌شدند هر چه را دارند در راه

مبارزه با آرمان‌هاي پیامبران صرف کنند:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ؛ ۱۴

كافران اموالشان را خرج مي‌کنند تا مردم را از راه خدا بازدارند. اموالشان را خرج خواهند کرد و حسرت خواهند

برد. سپس مغلوب مي‌شوند و كافران را در جهنم گرد مي‌آورند.

به عكس، لايه‌هاي پايين‌تر اجتماع، معمولاً دعوت پیامبران را اجابت مي‌کردند و از ياوران پايدار آنان مي‌شدند.

ريشه جنگ پايدار و هميشگي ميان فقر و غنا در همين خصلت است. به همين دليل بود که ثروتمندان به

پیامبران طعنه مي‌زدند که فقيران را به پشتيباني و همراهي مي‌گيرند. ۱۵

ثروتمندان همواره در تنعم و لذت بودند و از وضع موجود بهره مي‌بردند. پس هرگز خشنود نبودند که اين وضع دگرگون شود و منافع ايشان در خطر افتد. از اين گذشته اصولاً ثروت طغيان مي‌آورد ۱۶ اما فقر معمولاً نفس را

رام و آرام مي‌کند و زمينه پذيرش دعوت حق را فراهم مي‌سازد. اگر مستکبران و صاحبان زر و زور بگذارند.

۲. وضع فرهنگي و فكري

كساني که از پيش، آمادگي‌هاي فكري و فرهنگي يافته‌اند و دانش دين را صادقانه در جان‌هاي خود راه

داده‌اند و زندگي را به غفلت نمي‌گذرانند، براي پذيرش دعوت پیامبران آماده‌ترند. اساساً مقصود پیامبران

پيشين نیز همين آماده‌سازي و انذار امت‌ها براي دريافت پيام پیامبران پسين بوده است. انسان پديده‌هاي

اجتماعی را بر پایه برداشت‌ها و داشته‌های ذهنی‌اش تفسیر می‌کند. هر چه ایمان و باور در جان فرد یا گروهی بیشتر ریشه گیرد، آمادگی او یا آنها برای پذیرش دعوت حق بیشتر می‌شود. کسانی که با اهل کتاب خو گرفته و فروغی از تعالیم مندرانه و مبشرانه پیامبران پیشین را دیده بودند، برای پذیرش دعوت محمد(ص) آماده‌تر بودند. از همین روی مردم یثرب آن گونه پایدار و استوار به وی پیوستند؛ در حالی که مردم مکه به دلیل خو گرفتن با افکار ثنوی و مشرکانه از این آمادگی دور بودند. اما برخی از اهل کتاب، از روی حسادت و لجاجت و ... هرگز حاضر به پذیرش رسول الله(ص) نشدند. و به همین دلیل است که قرآن، آنان را بیشتر عتاب می‌کند که چرا حق را نمی‌پذیرند با آنکه حقیقت را دریافته‌اند. ۱۷ جلد : ۱، صفحه : ۲۳

۳. حاکمیت پدران و سنت‌های پیشین پیشینه يك ملت، اگر روشن و مثبت باشد، پشتوانه‌ای قوی و سودمند برای اوست؛ و اگر منفی و تاریک باشد، همچون باری گران بر پشتش سنگینی می‌کند و دست و پایش را برای حرکت و تکاپو برمی‌بندد. از عوامل مهم انشعاب در جامعه مورد دعوت پیامبران، همین بود که گروهی زیر بار حاکمیت سنت‌های پدران خود دست و پا بسته بودند و نمی‌توانستند از سلطه آن افکار شوم رهایی یابند. قوم ابراهیم می‌گفتند: پدران خویش را یافتیم که چنین می‌کردند. ۱۸ قوم هود می‌گفتند: این جز همان دروغ و نیرنگ پیشینیان نیست و ما عذاب نخواهیم شد. ۱۹ قوم موسی می‌گفتند: آیا آمده‌ای تا ما را از آن آیین که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم، منصرف سازی؟ ۲۰ و

قوم محمد (ص) می‌گفتند: آن آیین که پدران خود را به آن معتقد یافته‌ایم، ما را بس است. ۲۱ در تاریخ قرآن، حضور اشخاص و اشیا بر پایه مبارزه حق و باطل و قرار گرفتن در یکی از این دو جبهه معنا می‌یابد. حق و باطل، هر يك، ضوابط و ویژگی‌های خود را دارد. مهم‌ترین ویژگی حق آن است که برای فرد و جامعه سودمند باشد و در عین حال، زبانی به فرد و جامعه نرساند. در تاریخی که قرآن بیان می‌کند، نبرد در میان این دو نیرو و در عرصه ایمان و کفر بروز می‌یابد. همه تلاش‌ها و دعوت‌ها نیز بر همین مدار شکل می‌گیرند. مثلاً در تاریخ نوح، همواره سخن از دعوت، به خدای یگانه است، و همیشه نیز این دعوت با انکار و عناد رویارو می‌شود. این دعوت نهصد و پنجاه سال به درازا می‌انجامد و کافران تا آنجا پیش می‌روند که نوح را از سنگسار شدن بیم می‌دهند. این تأکید بر ایمان و کفر، البته از آن رو نیست که قرآن به دیگر چهره‌های

خیر

و شر بی‌اعتناست، بلکه از این جهت است که ایمان عصاره همه

جلد: ۱، صفحه: ۲۴

خیرها، و کفر عصاره همه شرهاست. پس هرگاه نبرد ایمان و کفر نمایش داده شود، در حقیقت مبارزه بین همه خیرها و همه شرها نمایانده شده است.

از این دیدگاه، رهاورد ایمان، سراسر، پاکی و رشد و بر و بار است که در «هدایت رب» جلوه می‌یابد:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۲۲

آنان را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند پروردگارشان به سبب ایمانشان به بهشت‌هایی برنعمت

که نهرهای آب در زیر پایشان جاری است، هدایت می‌کند.

اما کفر، سراسر، هیچ و پوچ و حسرت و بی بر و باری است:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ يَفِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۲۳

اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی که تشنه آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد و خدا را نزد خود یابد که جزای او را به تمام بدهد. و خدا زود به حساب‌ها می‌رسد.

و در منظری دیگر:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَأَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَيَّ شَيْءٌ ذَلِكَ هُوَ الصَّلَاةُ الْبَعِيدُ ۲۴

جلد: ۱، صفحه: ۲۵

مثل اعمال کسانی که به خدا کافر شده‌اند چون خاکستری است که در روزی توفانی بادی سخت بر آن بوزد.

توان نگه داشتن آنچه را که به دست آورده‌اند ندارند. این است گمراهی بی‌انتهای.

این مبارزه مستمر میان ایمان کفر، گر چه در ظاهر غبار برمی‌انگیزد و فریاد نبرد می‌پراکند، در حقیقت

تصفیه‌گاهی است تا بدی‌ها و ناپاکی‌ها از چهره جهان زدوده شوند و زیبایی و پاکی‌ها جلوه کنند. این حکایت،

درست همانند مثل تنگنا و درد زایمان است که گر چه خود بحرانی سخت است، رهاوردي مبارك و شیرین دارد: زایش يك مولود جدید!

تکرار تاریخ؛ آری یا خیر؟

برخی، تاریخ را تکرار ناپذیر می‌دانند و عقیده دارند: زمان و مکان، مخصوص آن برهه از تاریخ بوده و تمام شده

است و هر موعد و میعادى اقتضای خاص خود را دارد.

این سخن باطل است. انسان، نوع زندگی و نیازهای فطری و غریزی او تغییری نکرده است. انسان‌ها همان

انسان‌ها هستند، با همان عقل و همان فطرت و همان خدا و همان حواس. البته شاید حجم عوض شده باشد که به معنای غیر قابل تکرار بودن نیست. ده گرم مواد منفجره به اندازه ده گرم تخریب دارد و يك تُن به اندازه يك تُن. انفجار، انفجار است. ما در تاریخ به دنبال این نیستیم که دقیقاً بگوییم همان اندازه که آن هنگام

اتفاق افتاده، امروز نیز اتفاق می‌افتد؛ بلکه می‌گوییم آن زمان به اندازه خودش، امروز نیز به اندازه متناسب. ما

می‌توانیم از سه هزار سال پیش پند اخلاقی بگیریم. انسان‌های سه هزار سال پیش نیز امیال فعلی ما را داشتند. این میل را می‌توانستند در چارچوب خطی که خداوند داده به کار برند؛ از زنا، لواط، دزدی، دروغ و...

بپرهیزند تا زندگی

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۶

سالمی داشته باشند. امروز نیز همان است. اینکه می‌گویند تاریخ قابل تکرار نیست، دقت نکرده‌اند که چه چیز اصلی تغییر یافته است که قابل تکرار نیست. هیچ چیز دگرگون نشده و تنها گمان کرده‌اند که تغییر یافته است.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۷

پی‌نوشت‌ها

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۲. نحل، آیه ۴۴؛ حجر، آیه ۹.
۳. در این زمینه رك: تفاسیر ذیل آیه ۲، سوره یوسف.
۴. فصلت، آیات ۱۳ - ۱۶.
۵. بحوث في قصص القرآن، ص ۱۵.
۶. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۷. برای نمونه، رك: من لا یحضر الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۴.
۸. نقل از: میان‌های هنری قصه‌های قرآن، ص ۴۳.
۹. بقره، آیه ۲۵۷.
۱۰. اعراف، آیه ۱۲۸.
۱۱. بقره، آیه ۲۱۲.
۱۲. هود، آیه ۱۱۸.
۱۳. فرقان، آیه ۳۱؛ و نیز رك: انعام، آیه ۱۱۲.
۱۴. انفال، آیه ۳۶.
۱۵. هود، آیه ۲۷؛ شعرا، آیه ۱۱۱.

۱۶. علق، آیه ۶ و ۷.
 ۱۷. آل عمران، آیات ۷۰، ۷۱ و ۹۹.
 ۱۸. شعرا، آیه ۷۴.
 ۱۹. شعرا، آیه ۱۳۷ و ۱۳۸.

جلد : ۱، صفحه : ۲۸

۲۰. یونس، آیه ۷۸.
 ۲۱. مائده، آیه ۱۰۴.
 ۲۲. یونس، آیه ۹.
 ۲۳. نور، آیه ۳۹.
 ۲۴. ابراهیم، آیه ۱۸.

جلد : ۱، صفحه : ۲۹

۲

آفرینش

جلد : ۱، صفحه : ۳۱

ما انسان را در بهترین صورت و سیرت آفریدیم. ۱. بزرگا خداوندی که نیکوترین آفرینندگان است. ۲. آنچه ملایک نمی‌دانستند بشر، مهمان تازه وارد کره زمین است. از آفرینش جهان، کربوبیان، فرشتگان، حیوانات و جنبنندگان، سال‌های درازی می‌گذشت، که بشر پای بر عرصه خاکی گذاشت. ۳. آنگاه که خداوند، اراده آفرینش انسان کرد تا او را نماینده خویش بر زمین بگمارد، فرشتگان را از این اراده خویش آگاه ساخت. فرشتگان با شنیدن این خبر، گفتند: خداوندا، آیا کسی را می‌آفرینی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد؟ در هیچ جای قرآن، شاهدهی از انکار خداوند بر این گفته ملایک یافت نمی‌شود.

جلد : ۱، صفحه : ۳۳

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛

و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم، گفتند: آیا کسی را می‌آفرینی که در

آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من آن دانم که شما نمی‌دانید.ع

برخی در علت این سخن ملائیک گفته‌اند: پیش از آن، کسانی بودند که مفسد فی الارض بودند و ملائیکه این را

می‌دانستند. این پاسخ درست نیست؛ چون در این آیه خداوند فرمود: **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**. دیگر اینکه خداوند فرمود: من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم؛ صحبت از مدل پیشین نبود. اگر مدل قبلی همه همانند ما بوده‌اند و نیکنانی داشته‌اند، ملائیکه این گونه نمی‌گفتند. اینها چیزی ندیده بودند و به همین دلیل خداوند فرمود:

إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ من از این آفریده چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. همه انسان‌ها، جز معصومان(ع) چون جاهل‌اند، به نوعی در زمین فساد می‌کنند. این خلیفه خداوند زمین را نمی‌شناسد. با قدرت و اراده‌ای که خداوند به او داده است، دست به طبیعت می‌زند و پیوندهای در هم پیچیده و سیستم نظام‌مند عالم را که مخلوق احسن خداست، خراب می‌کند. از نگاه ملائیک، کار انسان تباه کردن است: **قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا، وَخُونَ رِيزِي: وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ**. چون

خداوند او را خلیفه نهاده است، بنابراین به او اراده داده است و از سویی دیگر دارای جهل است و نتیجه آن افساد در زمین است.

جلد : ۱ ، صفحه : ۳۴

و خداوند در پاسخ فرمود: **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**؛ و این بدان معناست که ملائیک از نکته‌ای ناآگاه‌اند. و آنگاه برای بیان و اثبات ناآگاهی ملائیک، دست به آزمون آنان می‌زند: **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، قَالُوا سُبْحَانَكَ**

لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ و نامها را به تمامی به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد. و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به نامهای اینها خبر دهید. گفتند: منزه‌ای تو، ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای، دانشی نیست، تویی دانای حکیم.

با این آزمون، ملائیک بزرگی آدم را در می‌یابند و او را بیشتر می‌شناسند. خداوند به آدم(ع) امر کرد تا اسامی را به ملائیکه بیاموزد.

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ؛

گفت: ای آدم، آنها را از نامهایشان آگاه کن. چون از آن نامها آگاهشان کرد، خدا گفت: آیا به شما نگفتم که

من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم، و بر آنچه آشکار می‌کنید و پنهان می‌داشتید، آگاهم. و آدم از نخستین روز خلقت، معلم ملایکه و سبب کمال آنان شد. ملایکه از کلمه «خلیفه» دریافته بودند که این موجود به دلیل داشتن توان تصرف و نیز جهل، کار را خراب می‌کند، اما خداوند آنان را آگاه ساخت که آدم مجهز به علمی الهی است. ملائک پاسخ خود را دریافتند. آدم بدون علم و آگاهی از طبیعت و خویش و ارتباطات حاکم مفسد خواهد بود، اما وقتی علم همه امور

جلد : ۱ ، صفحه : ۳۵

را از خداوند گرفته است در این صورت تصرفات و دخالت‌های او جاهلانه و مفسدانه نخواهد بود. اکنون آدم با

این علم فراگیر خطا ناپذیر است؛ بلکه اگر افسادی از او سر زند عصیان است، یعنی سرپیچی از مسیر دانسته‌ها. و او با این علم علمدار حرکت انسان بر زمین است و آنها که در آغاز بدون این علم فراگیرند برای رهایی از فساد و افساد باید پیرو او باشند و با پیروی از عصمت او به مسیر کمال رهسپار باشند و این است

راز لزوم عصمت در انبیای الهی و اوصیای آنها که اگر آنها فاقد علم و جایز الخطا باشند، فساد و افساد در پی خواهد بود.

انسان مسجود فرشتگان

اکنون آدم(ع) با علم الهی و پر دامنه خویش، معلم ملایک نیز قرار گرفته است. خداوند ملائکه را امر می‌کند تا

در برابر آدم که روح خداوند در او دمیده شده است، سر به سجده آورند. ۷ تمام ملایک به سجده افتادند، جز ابلیس، که از فرمان خداوند سر برتافت.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ ۸

و به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه سجده کردند جز ابلیس، که سر باز زد و برتری جست. و او از کافران بود.

به گفته قرآن، ابای شیطان از سجده بر آدم(ع) از روی استکبار بود و نه جهل، و او می‌دانست که چه می‌کند.

۹

شیطان برای سر باز زدن از امر الهی، دلیل آورد:

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ ۱۰

جلد : ۱ ، صفحه : ۳۶

شیطان از سجده سر برتافت و گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریده‌ای ۱۱ و او را از گل. استدلال شیطان این بود که تو امر به سجده عالی بر دانی کرده‌ای، چرا که جنس خلق من از آتش، و آدم از خاک است و همیشه آتش بر فراز خاک است و رو به برتری و بالایی می‌رود و فراتر از خاک قرار می‌گیرد، پس من بر او برتری دارم. در حالی که سجده باید از دانی بر عالی باشد. شیطان بدین گونه خواست کار خود را در برابر باری تعالی توجیه کند. خداوند در برابر این استدلال به او پاسخ نداد، همان گونه که در این عالم به هیچ معترض مستکبری پاسخ نمی‌دهد. اما او را از مقام بلند خویش فرو انداخت.

قَالَ قَاهِيٓطٍ مِّنْهَا مِمَّا يَكُوْنُ لَكَ اَنْ تَتَكَبَّرَ فِيْهَا فَاخْرُجْ اِنَّكَ مِنَ الصّٰغِرِيْنَ ۱۲

فرمود: از این مقام فرو شو. تو را چه رسد که در آن گردنکشی کنی؟ بیرون رو که تو از خوار شدگانی. شیطان در استدلال خویش، به ماده‌ی خلق توجه کرد. ماده‌ی خلق انسان، خاک، و ماده‌ی خلق شیطان، آتش است؛ ولی ملاک امر خداوند ماده نبود؛ صورت فعلی انسان روح خداوندی او بود.

فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِي فَقَعُوْا لَهٗ سٰجِدِيْنَ ۱۳

چون آفرینش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید. در این عالم معیار همه‌استکبارها اصالت دادن به ماده است. دلیل استکبار شیطان این بود که گمان می‌کرد ماده‌ی خلقت او (آتش) از ماده‌ی خلقت انسان (خاک)، برتر است. ۱۴.

جلد: ۱، صفحه: ۳۷

سجده ملائک بر آدم (ع) در حقیقت سجده بر روح خداوندی او بود. که خزینه علم او بود و ملائک و از جمله شیطان را محتاج او می‌ساخت. از جمله کسانی که محتاج به علم آدم بودند، شیطان بود. اما او به سرعت و به دلیل استکبار بی‌موردش به ناسپاسی پرداخت و افزون بر آن، این سجده، که به فرمان خداوند بود، بندگی و عبادت خدا بود. هرکس به امر خدا سجده کند، بر خود خداوند سجده کرده است. ۱۵

شیطان وقتی اخراج شد باید به جهنم برود. راهی برای نجات جز دست برداشتن از استکبار نبود و او هرگز از این استکبار دست بر نخواهد داشت.

قَالَ اَنْظِرْنِيْ اِلٰی يَوْمٍ يُبْعَثُوْنَ. قَالَ اِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ ۱۶

گفت: مرا تا روز قیامت که زنده می‌شوند، مهلت ده. گفت: تو از مهلت یافتگانی. در روایات آمده است: شیطان مهلت و قدرتی خواست تا بتواند بر آدمیان چیره شود. ۱۷ چه بسا تعبیر اَنْظِرْنِيْ اِلٰی يَوْمٍ يُبْعَثُوْنَ اشاره به همین مطلب داشته باشد؛ چون لازمه‌ی مهلت دادن برای زندگی بر روی زمین، بهره‌گیری از ابزار و وسایل است. آغاز تاریخ دشمنی

شیطان پس از رانده شدن از درگاه خداوند، نیت درون خود را آشکار ساخت و هدف نهایی‌اش را از تقاضای عمر جاویدان نشان داد وگفت:
فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّبَهُمْ أَجْمَعِينَ؛ ۱۸
به عزت تو سوگند که همگان را گمراه کنم.
سوگند به «عزت» برای تکیه بر قدرت و اظهار توانایی است و تأکیدهای پی در پی (قسم، نون تأکید، و کلمه اجمعین) نشان می‌دهد که او نهایت پافشاری را

جلد : ۱، صفحه : ۳۸

در تصمیم خویش داشته و دارد و تا آخرین نفس بر سر گفتار خویش ایستاده است. ۱۹ ریشه و آغاز تاریخ دشمنی با خود محوری و کبر بوده است. تنها دشمن قسم خورده انسان، شیطان متکبر است. او برای گمراه

ساختن انسان باید ملاک‌ها و معیارهای ارزشی انسان را تغییر دهد.
لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغَوِّبَهُمْ أَجْمَعِينَ؛ ۳۰
در روی زمین بدی‌ها را در نظرشان بیاریم و همگان را گمراه کنم.
شیطان آن قدر دنیا را تزئین می‌کند که انسان در مقام اختیار، بین اراده‌خداوند و اراده‌خود، اراده‌خود را برمی‌گزیند.

خداوند متعال در پاسخ قسم او، فرمود:
قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ؛ ۳۱
از این جا بیرون شو، منفور مطرود. از کسانی که پیروی تو گزینند و از همه شما جهنم را خواهم انباشت. و این‌گونه شیطان با آدمی دشمنی آغازید و عرصه رویارویی حق و باطل پدیدار شد.
به هر تقدیر، پیش از اینکه پای آدم به این زمین برسد، پای شیطان وارد شد. پیش از ما دشمن ما روی زمین

آمد و همیشه می‌گویند: هر کسی در مبارزه و نبرد زودتر، وارد زمین شود، برنده است، چون زمین را شناسایی و آماده می‌کند که وقتی حریف می‌آید، منفعل شود.
روایات، شیطان را عبادتگر بزرگی خوانده‌اند که یکی از سجده‌های او چهارهزار سال به طول انجامید. ۲۲ او با این عبادت، خود را سزاوار آن می‌دانست که از خداوند تقاضای مهلت کند.

جلد : ۱، صفحه : ۳۹

فلسفه آفرینش

در فلسفه خلقت، خداوند فرموده است:
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ ۲۳

جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

برخی گفته‌اند: «لیعبدون آی ليعرفون» در روایتی نیز چنین آمده است:

خرج حسين بن علي ذات يوم علي اصحابه فقال بعد الحمد لله عز و جل يا ايها الناس ان الله جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه فإذا عرفوه عبده فإذا عبده استغنوا بعبادته عن عباده من سواه فقال له رجل: بأبي أنت و أمي فما معرفه الله؟ قال معرفه أهل كل زمان إمامهم الذي يجب عليهم طاعته؛ ٢٤

روزي امام حسين(ع) میان اصحابشان رفتند و فرمودند: ای مردم، خداوند بندگان را تنها برای اینکه او را بشناسند آفرید. پس هنگامی که او را شناختند، عبادتش کنند و با همین عبادت، از غیر خدای بی‌نیاز شوند.

در این هنگام کسی پرسید: ای فرزند رسول خدا، پدر و مادرم فدایت! معرفت خدا چیست؟ فرمود: شناخت امام زمان خویش که خداوند اطاعت او را واجب ساخته است.

١. تفسیر به «لیعرفون» ربطی به آیه مورد بحث ندارد و از معصوم نیست و ابن عباس را گوینده آن گفته‌اند.

٢٥

٢. این نوع تفسیر معارض با روایته ذیل آن آیه است. ذیل همان آیه روایات فراوانی آمده است که ائمه

فرمودند: ای خلقهم للعباده؛ ٢٦

جلد: ١، صفحه: ٤٠

٣. در سند روایت مورد بحث، همه ضعاف هستند؛ یا معرفی‌نامه ندارند و یا تضعیف دارند. در سند این روایت،

شخصی هست که مرحوم خوبی درباره او می‌فرماید: با این عقایدی که او دارد، کافر و زندیق است.

٤. بر فرض که روایت قابل استناد هم باشد، این «لیعرفون» با آن «لیعرفون» که عرفا گفته‌اند تناسبی ندارد.

روایت، معرفت خدا را شناخت امام زمان دانسته است. این ربطی به فلسفه خلقت ندارد؛

٥. عید بودن متوقف بر شناخت خدا و پیامبران و امامان است. اگر انسان به اوامر و نواهی الهی عمل کند،

به درجه عبودیت دست می‌یابد. با دستیابی انسان به هر مرتبه از عبودیت، خداوند معرفت او را نسبت به

مقام او افزون می‌کند. بنابراین عبودیت، میان دو معرفت قرار دارد که یکی مقدمه عبودیت و دیگری اثر

عبودیت

است.

آنچه نزد خداوند ارزشمند است، عبودیت است و ثواب و عقاب نیز مترتب بر آن است. اگر انسان خداوند و

نیز

امام زمان خویش را بشناسد، اما به شناخت خویش عمل نکند، این معرفت ارزشی برای او نخواهد

داشت.

نمونه‌های این عارفان بی‌عمل در تاریخ، پر شمار است.

درباره تعارض این دو دسته از روایات (خلقهم للعباده و خلقهم للمعرفه) می‌توان گفت: روایات خلقهم

للعباده،

ناظر به هدف خلقت است که همان عبودیت است و نزد خداوند ارزشمند؛ و روایات خلقهم للمعرفه، ناظر به

مقدمه عبودیت است که همان شناخت خداوند است. از این رو می‌توان گفت تفسیر آیه: لیعبدون، به لیعرفون از شیعه نیست. لیعرفون، به معنای عرفانی آن، از روایع مرحوم میرداماد وارد شده است و بیشتر نیز در تفاسیر فلسفی قرآن آمده است. حتی مرحوم

جلد: ۱، صفحه: ۴۱

علامه آن را ذکر نمی‌کند. ایشان ذیل بحث روایی، روایات خلقهم للعباده ۲۷ را می‌فرماید، سپس این روایت را

نیز نقل می‌کند. ۲۸

اصولاً شناخت نمی‌تواند جای عنصر عبودیت را در این تعبیر بگیرد. عبودیت جانشین کردن اراده غیر به جای اراده

خویش است و شناخت مقوله‌ای دیگر و مقدمه عبودیت است. در عرف نیز بنده به اراده مولا عمل می‌کند. به همین دلیل است که به او «عبد» می‌گویند. فرمود: «جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.» یعنی به آنها اراده داده‌ام و می‌توانند طبق آن اراده نیز عمل کنند؛ ولی از آنها خواسته‌ام اراده خود را کنار بگذارند و به اراده من عمل کنند. اصولاً عبادت و بندگی بدون شناخت مولا تحقق نمی‌پذیرد.

آغاز تاریخ از دیدگاه قرآن

در دیدگاه اسلامی روشن است که رشته زندگی انسان امروز، از آدم و حوا آغاز می‌شود. و آن دو، خود پدر و

مادری نداشته‌اند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى؛ ۳۹

ای مردم، همانا شما را از یک مرد و زن پدید آوردیم.

نیز همه دین‌ها، خواه آسمانی و خواه بشری، بر این باورند که این پدر و مادر آغازین، در باغی به سر می‌بردند

و آنگاه به سبب خطایی از آن رانده شدند. این ریشه اصیل و حقیقی، به تدریج از اوهام و پندارهای بشری رنگ پذیرفته و بدین سان اسطوره‌هایی شکل گرفته‌اند. ۳۰ هر قومی برای خود تصویری از خلقت آدم و حوادث

پیرامون آن آفریده است و برخی کتاب‌های تفسیر به ویژه تفاسیر اهل سنت، نیز سرشار از همین وهم‌یافی‌ها

گشته‌اند. اندوهگانه، برخی از این افسانه‌ها در لباس روایت و نقل معصوم به کتاب‌ها راه یافته‌اند. یکی از سرچشمه‌های مهم این‌گونه اخبار، که به اسرائیلیات مشهورند، خیال‌پردازی و

جلد: ۱، صفحه: ۴۲

افسانه‌سرایی مسیحیان و یهودیان تازه مسلمان و یا مسلمان نمایی چون کعب الأحبار، وهب بن منیه، تمیم‌داری و هم‌کیشان آنها بوده است. آنان به دلیل اینکه برخی مسلمانان ساده لوح را آماده شنیدن خرافات

خود می‌دیدند، با بهره‌گیری از قوه خلاق خود، داستان‌ها و افسانه‌های خرافی را که حتی سابقه‌ای از آنها در

منابع اهل کتاب به چشم نمی‌خورد، خلق می‌کردند. ۳۱ و با شاخ و برگ‌هایی که به این داستان‌ها می‌دادند،

گاه از گاه، کوهی می‌ساختند. ۳۲

از دیدگاه قرآن، آدم ابوالبشر(ع) عالم به علم لدنی است. خداوند می‌خواهد آدم را خلیفه‌زمین بگمارد، و آدم برای اینکه در زمین فساد نکند، باید زمین را کاملاً بشناسد. پس نخستین انسانی که پای به عرصه‌زمین گذاشت، عالم بود و تمام ابزارها را می‌شناخت، اما این ابزارها فراهم نبود و او از علم خداوندی برای ساخت

ابزار بهره می‌گرفت. دیگر اینکه نخستین انسان، خداپرست بود. پس ما معتقدیم زندگی بشر بر روی زمین با

دو ویژگی آغاز شد: توحید و علم. بشر اولیه علمش را از خدا داشت. این دقیقاً بر خلاف مطالب جامعه‌شناسی امروز غرب است. آنان عقیده دارند زندگی بشر با جهل و بت‌پرستی آغاز شده است. خدا معلول ترس بشر از عوامل طبیعی است و همین ترس او را به پناه بت‌ها کشانده است و گاهی درختی یا کوهی یا ستاره‌ای را از ترس عذاب‌های آسمانی یا به طمع نزول نعمت پرستیده‌اند و انسان پس از اینکه مقداری آگاه‌تر شد، از بت‌پرستی به زنده‌پرستی و از آن به غیب‌پرستی و سپس به خداپرستی کشیده شد.

این دیدگاه جامعه‌شناسان غرب، دقیقاً برخلاف چیزی است که خداوند از سیر خلق بیان می‌دارد. چیزی که بشر را دچار جهل و شرک کرده، دوری از نقطه آغاز و فاصله گرفتن از خط انبیا(ع) است.

جلد : ۱ ، صفحه : ۴۲

بر این اساس آغاز زندگی انسان بر زمین با اکثریت خوب بوده، هر چند از حیث کمیت بیش از دو نفر نیستند، و

همان‌گونه نیز با اکثریت خوب پایان خواهد یافت و عدد اکثریت خوب در پایان را تنها خدا می‌داند. هبوط، آغازی دوباره

خداوند آدم و همسرش را در بهشت جای داد و آنان را از مکر و وسوسه شیطان بر حذر داشت. شیطان که دشمن قسم خورده آدمی است، او را وسوسه کرد و به لغزش انداخت.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ: ۳۳

و گفتیم: ای آدم، خود و زنت در بهشت جای گیرید و هرچه خواهید، از ثمرات آن به خوشی بخورید. و به این درخت نزدیک مشوید که به زمره ستمکاران درآید.

درخت ممنوع، برای حضرت آدم، کاملاً معین بوده است؛ زیرا قرآن با تعبیر «هذه الشجرة» از آن سخن می‌گوید.

اما قرآن اوصاف این درخت را ذکر نکرده است. اوصافی هم که از زبان ابلیس در قرآن آمده است، قطعاً با واقعیت سازگاری ندارد، بلکه از وسوسه‌های شیطان است. با این حال کتب تفسیر کوشیده‌اند نوع و اوصاف

این درخت را تعیین کنند؛ مثلاً آن را درخت انگور، انجیر، کافور، دانش و درخت جاودانگی پنداشته‌اند. ۳۴ همین

که قرآن نوع این درخت را معلوم نمی‌کند - با آنکه برای آدم و حوا معین فرموده بود - دلیل آن است که نوع آن

هیچ نقشی در پیام‌رسانی ندارد و ویژگی خاصی آن درخت را از دیگر درختان ممتاز نمی‌سازد. همین نشان

می‌دهد که نهی آدم از نزدیک

جلد : ۱ ، صفحه : ۴۴

شدن به این درخت، صرفاً برای آزمودن او در برابر فریب‌های ابلیس بوده است. خداوند به آدم (ع) توضیح نداد که اگر از آن درخت بخورد چه می‌شود و بنده نیز حق ندارد از مولا بپرسد و دلیل

بخواهد. اصولاً عبودیت، بر دستوری که مبانی و ملاکات آن روشن نباشد، استوار است. اگر ملاکات معلوم شود، تبعیت اوامر او، کاشف از پذیرش عبودیت او نیست.

فرض کنید در روز گرم تابستان که بسیار تشنه‌اید، آبی را می‌بینید، ولی فردی شما را از نوشیدن آن منع می‌کند. اگر این نهی را پذیرفتید، معلوم است که به آن فرد اعتماد دارید. اما اگر آن فرد گفت: این آب نیست

و

اسید است، دیگر نوشیدن شما برای حفظ جانتان است و نه اعتماد به آن فرد. آنچه در این باب در برخی از روایات نیز آمده، برخی از حکمت‌های عبادات است، نه علل تامه آنها.

ابزارهای دشمن برای گمراهی

شیطان برای گمراه ساختن بشر از عبودیت پروردگار، نیازمند ابزارهای گوناگون است. قرآن، با بیان داستان آدم

(ع) برخی از ابزارهای شیطان را برشمرده است.

۱. بهره‌گیری از خواسته‌ها و امیال انسان

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى ۚ ۳۵

شیطان وسوسه‌اش کرد و گفت: ای آدم، آیا تو را به درخت جاویدانی و ملکی زوال‌ناپذیر راه بنمایم؟

جلد : ۱ ، صفحه : ۴۵

از نیازهای فطری انسان، جاودانگی و خلود است. شیطان برای فریب آدم(ع) از این نیاز فطری بهره گرفت و به

آدم نوید زندگانی جاوید داد:

مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ؛ ۳۶
پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مبادا از فرشتگان یا جاویدانان شوید.

۲. بی‌تجربگی

درخت ممنوع، مرز عبودیت است. ملاک بقا و یا اخراج از این جنت، همین يك درخت است. بنابراین ابزار شیطان

برای فریب آدم، همین يك درخت است. پس کار برای آدم بسیار راحت و کار برای شیطان بسیار دشوار است.

آن چیزی که به شیطان کمک می‌کند، تنها بی‌تجربگی آدم است.

شیطان برای فریب آدم باید خوردن از آن درخت را به يك ارزش تبدیل کند. و بی‌تجربگی آدم، در باور این فریب،

برای شیطان بسیار کارساز است. بیهوده نیست که خداوند متعال داستان خلق را از آغاز نقل می‌کند. چیزی

که باعث می‌شود از مرز عبودیت آسان و سهل به مرز عبودیت سخت و دشوار وارد شویم، بی‌تجربگی است.

هر کسی که در این عالم از تجربه‌ها بهره برد، عبودیتش آسان است. و هر چه به تجربه‌ها بی‌توجهی کند، عبودیتش سخت‌تر و مرزها مشکل‌تر می‌شود.

شیطان برای آدم(ع) سوگند خورد که من نیک‌خواه شما هستم:

وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِینُ النَّاصِحِينَ؛ ۳۷

و برایشان سوگند خورد که نیک‌خواه شمایم.

جلد: ۱، صفحه: ۴۶

آدم(ع) تا کنون قسم دروغ به خدا نشنیده بود؛ بنابر این با شنیدن این قسم، به قسم خورنده اعتماد یافت و از

میوه آن درخت خورد. از امام رضا(ع) نقل است که فرمود:

وَلَمَّا أَنْ وَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ إِلَيْهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ وَإِنَّمَا نَهَاكُمَا أَنْ تَقْرَبَا غَيْرَهَا وَ لَمْ يَنْهَكُمَا عَنِ الْأَكْلِ مِنْهَا إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِینُ النَّاصِحِينَ وَ لَمْ يَكُنْ أَدَمُ

وَ حَوَاءُ شَاهِدًا قَبْلَ ذَلِكَ مَنْ يَحْلِفُ بِاللَّهِ كَاذِبًا قَدْلَهُمَا يَعْزُرُونَ فَأَكَلَا مِنْهَا ثِقَةً بِيَمِينِهِ بِاللَّهِ؛ ۳۸

شیطان آن دو را وسوسه کرد و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع کرده است که به آن نزدیک نشوید،

نه اینکه از آن نخورید. مبادا از فرشتگان یا جاویدانان شوید. و برایشان سوگند خورد که نیک‌خواه شمایم. آدم

و

حوا پیش از این ندیده بودند که کسی قسم دروغ به خدا بخورد و آنان را با فریب راهنمایی کرد و آنان با اعتماد

به قسم او، از درخت خوردند. ۳۹

خداوند در این داستان، در صد اثبات گنه‌کاری آدم (ع) نیست؛ بلکه هشدار می‌دهد اگر مرا اطاعت نکنید، در هر مقامی که باشید، از آن مقام رانده خواهید شد.

قَدْ لَاهُمَا يَغْرُورٌ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَتَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلْمُ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ ۴۰

جلد : ۱، صفحه : ۴۷

چون از آن درخت خوردند، شرمگاه‌هایشان آشکار شد و به پوشیدن خویش از برگ‌های بهشت پرداختند. پروردگارشان ندا داد: آیا شما را از آن درخت منع نکرده بودم و نگفته بودم که شیطان به آشکارا دشمن شماست؟

مطابق برخی روایات، عورت انسان پیش از این عصیان، مخفی بوده است؛ و بنابراین نیازی به لباس نداشته است. ۴۱ لباس ابزار حفظ حیا است. یکی از ابزارهای سنگین آزمایش در این عالم، حیا و بی‌حیایی است. و راز

تلاش شیطان و حزب او برای ترویج برهنگی و اندام‌نمایی در اجتماع در همین نکته نهفته است که هرچه برهنگی بیشتر شود، مرزهای حیا بیشتر دریده می‌شود. نتیجه فریب شیطان، اخراج آدم از بهشت بود.

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ؛ ۴۲

خداوند فرمود: فرو شوید. برخی دشمن برخی دیگر، و تا روز قیامت زمین قرارگاه و جای تمتع شما خواهد بود.

وقتی روی زمین آمدند، کتاب تکلیف برایشان آمد. آن يك چراغ قرمز، به هزاران چراغ قرمز تبدیل شد و ابزارهای گمراهی برای شیطان بیشتر و گسترده‌تر شد. هرکس نخستین گناه را مرتکب نشود، تمام عمر در

بهشت خواهد بود.

۴. خلط حق و باطل

شیطان آدم را در مقام توحید فریفت. هیچ کس به طور مستقیم مخاطبان را به فساد و فحشا برنمی‌انگیزد. هر

کس بخواهد با دین مبارزه کند، ناچار باید دینی و در قالب ارزش‌های دینی سخن بگوید. بنابراین تمام انحرافات

از اینجاست

که افراد نقطه انحراف و نیرنگ در سخن را در نمی‌یابند. بدعت‌ها صریح و آشکار نیست؛ بلکه منحرفان حرف‌ها را در قالب‌های دینی پیچیده به مردم ارائه می‌کنند. نقل داستان شیطان در قرآن نیز از همین باب است که انسان را آگاه کند و او را از فکر شیطان پرهیز دهد. نخستین اردوگاه باطل آدم و حوا(ع) با تجربه کسب شده، دیگر از تیررس شیطان بیرون رفتند و دست شیطان از این دو کوتاه شد و از این پس شیطان سراغ فرزندان آدم(ع) رفت.

وَإِنلُّ عَلَيْهِمْ نَبأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِن آحَدِهِمَا وَلمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ؛ ۴۳

و داستان راستین دو پسر آدم را بر ایشان بخوان، آنگاه که قربانی‌ای کردند. از یکی‌شان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را می‌کشم. گفت: خدا قربانی پرهیزکاران را می‌پذیرد. نام دو فرزند آدم را هابیل و قابیل گفته‌اند؛ البته این دو نام در قرآن نیامده است و تورات نیز دو فرزند آدم را، هابیل و قاین، نامیده است. ۴۴ شیطان نخستین درگیری را بین هابیل و قابیل ایجاد کرد. مطهر عالی عبودیت، گذشتن از این دنیاست. قربانی و اعطای هدیه به خدا در آغاز، بسیار بزرگ و نمادین بوده است. آدم(ع) فرمود: باید برای خدا قربانی کنید. هابیل از بین گوسفندان، گوسفند خوبی که ارزش قربانی کردن برای خدا را داشته باشد، برگزید. اما قابیل مقداری گندم از گوشه‌مزرعه خود چید و به قربانگاه برد. ۴۵ این هم کار شیطان است، ولی چون نمود ندارد، خدا بر آن تأکید نمی‌کند. نشانه پذیرش قربانی این بود که صاعقه‌ای می‌زد و آن را می‌سوزاند. قربانی هابیل آتش

گرفت و سوخت. اینجا نخستین مراحل نفوذ شیطان آغاز شد. سراغ قابیل رفت و او را وسوسه کرد که فرزندان هابیل، فرزندان تو را تحقیر خواهند کرد که قربانی پدرتان پذیرفته نشد و قربانی پدر ما پذیرفته شد. از این رو قابیل حسادت کرد و تصمیم به کشتن هابیل گرفت. ۴۶ هابیل گفت:

لَئِن بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ؛ ۴۷

اگر تو بر من دست گشایی و مرا بکشی، من بر تو دست نگشایم که تو را بکشم. من از خدا که پروردگار جهانیان است، می‌ترسم. و نخستین خونی که روی زمین ریخته شد، از پاکان بود.

برخي چون مي‌خواستند تاريخ را از مسير اصلي خویش منحرف سازند، به سراغ ازدواج فرزندان آدم رفتند.
در

حالي که درس این داستان، درس تجربه و شناخت نوع عملکرد شیطان است. اگر دانستن چگونگی ازدواج فرزندان آدم (ع) با هم لازم بود، خدا بیان می‌کرد. در روایات نیز معصومان (ع) ابتدائاً بدان پرداخته‌اند و همیشه

از ایشان سؤال شده و ایشان پاسخ داده‌اند. و جالب است که این نوع از پرسش‌ها اصلاً در زمان رسول الله (ص) نیست. در زمان‌هایی این پرسش‌ها مطرح می‌شود که منحرفان مسلط شده‌اند و انحراف در مسائل را ایجاد کرده‌اند.

قابیل پس از قتل هابیل، به جای اینکه توبه کند، مسیر را جدا کرد و نخستین اردوگاه حزب الشیطان درست شد و در جهان دو اردوگاه خیمه زدند. تا پیش از این تنها يك اردوگاه بود و قابیل نیز هر چند پیرو شیطان بود، ولی در اردوگاه آدم (ع) بود. انحرافات در طول تاریخ ناشی از اردوگاه‌های انشعابی بوده است. هر خط مستقیمی که در اردوگاه آدم بود، قابیل در اردوگاه خود خط انحرافی آن را مشابه‌سازی می‌کرد. این سو خداپرستی، آن سو بت‌پرستی؛ این

جلد : ۱، صفحه : ۵۰

سو نماز و آسایش روحی انسان، آن سو، شراب و بت‌پرستی و شکاکیت؛ این سو ذکر حق، آن سو موسیقی. تمام سرمنشأهای گناه، طبق روایات، به وحی شیطان، در آن اردوگاه درست شد. ۴۸ و این‌گونه تاریخ در تقابل اردوگاه حق و باطل به حرکت خویش ادامه داد.

تلاش مؤمنان در حفظ خط ایمان و جلوگیری از انحراف انسان‌ها ادامه دارد و تلاش حزب شیطان برای خارج ساختن مؤمنان از مسیر عبودیت خداوند است. تهاجم از حزب شیطان و حفظ و دفاع از حزب خدا و این جریان

تا زمان نوح ادامه می‌یابد.

قرآن پس از بیان داستان آدم (ع)، داستان نوح (ع) را بیان کرده و تجسم فاصله زمانی آدم تا نوح (ع) را با بررسی دوران نوح رها کرده است.

جلد : ۱، صفحه : ۵۱

پی‌نوشت‌ها

۱. تین، آیه ۴.

۲. مؤمنون، آیه ۱۴.

۳. رک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۴۰۶.

۴. بقره، آیه ۳۰.

۵. و نیز رك: بقره، آیات ۲۱ و ۲۲.
۶. بقره، آیه ۳۳.
۷. حجر، آیه ۲۹.
۸. بقره، آیه ۲۴.
۹. رك: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۳.
۱۰. اعراف، آیه ۱۲.
۱۱. وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ. حجر، آیه ۲۷.
۱۲. اعراف، آیه ۱۳.
۱۳. حجر، آیه ۲۹.
۱۴. رك: علل الشرایع، ص ۸۶؛ الكافی، ج ۱، ص ۵۸.
۱۵. تحف العقول، ص ۴۷۸.
۱۶. اعراف، آیه ۱۴ و ۱۵.
۱۷. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲.
۱۸. ص، آیه ۸۲.
۱۹. رك: تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۴۳.
۲۰. حجر، آیه ۳۹.

جلد: ۱، صفحه: ۵۲

۲۱. اعراف، آیه ۱۸.
۲۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲.
۲۳. ذاریات، آیه ۵۶.
۲۴. علل الشرایع، ج ۱، ص ۹.
۲۵. كشف الخفا و مزيل الألباس، ج ۲، ص ۱۳۳.
۲۶. سئلت عن قول الله عزوجل و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون. قال خلقهم للعباده. قلت خاصه ام عامه. قال لا بل عامه. (علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳).
۲۷. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۴.
۲۸. الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۸، ص ۵۸۶.
۲۹. حجرات، آیه ۱۳.
۳۰. مثلاً در اوپانیشاد، کتاب مقدس هندیان می‌خوانیم: خداوند دارای پیکری بزرگ بود تا بتواند با پیکر مرد و زن، روی هم، برابری کند. آن گاه خواست تا پیکرش دو نیم گردد. چنین بود که زوج و زوجه پدید آمدند. پس «نفس واحده» قطعه‌ای است دارای خلأ، و این خلأ را زوجه پر می‌کند. سپس زوج با زوجه در آمیخت و نسل بشر پدید آمد. پس آنگاه زوجه - یعنی همان که پیش‌تر زوجه خدا بود - از خود پرسید: «او چگونه توانست پس

از آنکه مرا از نفس خویش بیرون آورد، با من درآمیزد؟ پس باید پنهان شوم.» سپس در چهره گاوی پنهان شد.

زوج نیز در چهره گاوی نر رفت و با او درآمیخت. از آمیزش آن دو چهارپایان زاده شدند. آنگاه زوجه چهره اسب ماده یافت و زوج چهره اسب نر ... سپس زوجه صورت ماده خر یافت و زوج صورت خره نر، و از آمیزش آن دو سُم‌داران پدید آمدند... و به همین ترتیب، همه موجودات آفریده شدند... . وقتی کار پایان یافت، خداوند به موجودات نگرست و حقیقت را دریافت. سپس

جلد : ۱ ، صفحه : ۵۳

گفت: «به راستی که من و این موجودات، يك نفس هستیم، زیرا من، خود، آنها را از نفس خویش خارج ساختم.

۳۱. محمد رشید رضا در تفسیر المنار، ج ۴، ص ۲۶۸ می‌نویسد: یهودیان گاه خرافات یا ساخته‌های ذهن خودشان را به مسلمانان القا می‌کردند تا آن را وارد کتاب‌های خود کرده، با دین خود درآمیزند. به همین دلیل

در کتاب‌های مسلمانان به اسرائیلیات خرافی برمی‌خوریم که در عهد قدیم اصلاً اشاره‌ای به آنها نشده است.

۳۲. بسیاری از تلاش‌های این مسلمان نمایان یهودی الأصل، در تاریخ اسلام به خوبی به بار نشست و سیر

تاریخ را نیز تغییر داده است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، رک: اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان‌های قرآن. ۳۳. بقره، آیه ۲۵.

۳۴. قصص الانبیاء راوندی، ص ۴۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، باب ۱۵، ص ۱۹۵.

۳۵. طه، آیه ۱۲۰.

۳۶. اعراف، آیه ۱۲۰.

۳۷. اعراف، آیه ۲۱.

۳۸. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹۶؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۹.

۳۹. مضمون این حدیث در روایات دیگر نیز آمده است: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۴ و ۲۲۵؛ تفسیر برهان، ج ۱،

ص

۸۱؛ ج ۲، ص ۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۶۳.

۴۰. اعراف، آیه ۲۲.

جلد : ۱ ، صفحه : ۵۴

۴۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰؛ قصص الانبیاء راوندی، ص ۴۳.

۴۲. اعراف، آیه ۲۴.

۴۳. مائده، آیه ۲۷.
 ۴۴. عهد عتیق، پیدایش، باب ۴.
 ۴۵. تفسیر قمی، ج ۶، ص ۱۶۵؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۹.
 ۴۶. الکافی، ج ۸، ص ۱۱۳.
 ۴۷. مائده، آیه ۲۸.
 ۴۸. رک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۹.

جلد: ۱، صفحه: ۵۵

۳

نوح، پیامبرخستگی ناپذیر

جلد: ۱، صفحه: ۵۷

سلام بر نوح در میان جهانیان، ما نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم؛ به راستی او از بندگان مؤمن ما بود.^۱
 نتیجه اقدامات شیطان و حزب او در فاصله زمانی آدم تا نوح(ع)، بیرون ساختن اکثریت انسان‌ها از خط هدایت بود. نوح پس از تلاش چند ساله با اجتماعی رو به رو بود که اکثریت آن را افراد منحرف و بد تشکیل می‌دادند.
 نوح(ع) بیش از نهد سال مردمش را به حق فرا خواند و ثمری ندید، تا آنکه به خدای خویش پناهنده شد و خداوند، او و مؤمنان اندک را رهانید و دیگران را هلاک ساخت.
 وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ؛^۲
 ما نوح را بر مردمش به پیامبری فرستادیم. او هزار سال و پنجاه سال کم در میان آنان بزیست و چون مردمی
 ستم پیشه بودند، توفانشان فرو گرفت.^۳

جلد: ۱، صفحه: ۵۹

آیا این تلاش نهد ساله بیهوده بود؟ آیا علم به چنین تقدیری نوح(ع) را از رسالت خویش باز داشت؟ آیا پیامبران پس از نوح بار امانت از دوش نهادند و سرانجام را در آغاز دیدند؟ پیام داستان‌های قرآن در همه جا این است: رفتن و جوشیدن و کوشیدن همه چیز و همه کس در راه و بر مدار طبیعت و تکالیف طبیعی. رسیدن

یا

نرسیدن، از مقوله‌ای دیگر است و از آن رسالت و هدف، چیزی نمی‌کاهد. در بیانات حضرت نوح(ع)، علت درخواست عذاب این گونه آمده است:

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَّا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوْا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا؛ ٤
و نوح گفت: ای پروردگار من، بر روی زمین هیچ يك از کافران را مگذار. که اگر بگذاریشان بندگان را گمراه می‌کنند و جز فرزندان فاجر و کافر نیاورند.

نه قرن تلاش نوح(ع) در ایمان تنی انگشت‌شمار به بار نشسته بود و تمسخر و تلاش کافران در گمراهی مؤمنان روز به روز فزاینده می‌شد. ه از هدایت کافران که هیچ بارقه‌ امیدي دیده نمی‌شد و فرزندان آنان نیز در

زمره آنان درمی‌آمدند و مؤمنان اندک را تاب تحمل دینداری فروکش کرده بود. این بود که نوح دست به دعا برآورد و عذاب کافران را از خدا خواست. اگر کسی، هم به امروز و هم به آینده امیدوار باشد، نمی‌تواند از خدا

درخواست عذاب کند، اما حضرت هیچ بارقه‌ امیدي را نمی‌دید. ٦.
دعوت فراگیر

نوح(ع) اینان را شبانه، روزانه، مخفیانه و آشکارا و با تحمل و استقامتی پی‌گیر، به سوی حق فرا خواند و همه

اصول و شیوه‌های صحیح را در دعوت آنها به

جلد: ١، صفحه: ٦٠

کار بست و همچون طبیعی دلسوز به بالین آنها رفت و پستی و آثار زشت بت‌پرستی را برای آنان شرح داد، ولی گفتار منطقی و سخنان دلپذیر حضرت، هیچ تأثیری بر آنان نداشت.

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا؛ ٧

ای پروردگار من، من قوم خود را شب و روز دعوت کردم.

بنابر این، درخواست نوسازی طبیعی است. شیطان به اندازه‌ای بر آدمیان چیره شده که امید از هدایت روی زمین رخت بر بسته است.

وَأَوْحِيَ إِلَيَّ نُوحٌ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَتَّبِعْهُمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛ ٨

و به نوح وحی رسید که از قوم تو جز آن گروه که ایمان آورده‌اند، دیگر ایمان نخواهند آورد. از کردار آنان اندوهگین مباش.

اگر امید هدایت از نقطه‌ای منقطع شود، خداوند با عذاب خویش، زمین را از آن نقطه پاک خواهد ساخت.

گستره و ویژگی‌های توفان

در آیه رَبِّ لَّا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا؛ ٩ اگر الف و لام ارض، جنس باشد به معنای کل ارض خواهد بود،

اما اگر الف و لام عهد باشد، یعنی زمینی که من هستم و تو هم می‌دانی. ظاهراً مراد الف و لام جنس است.

چون خداوند متعال فرمود: از هر حیوانی يك زوج سوار بر کشتی کن. ۱۰ اگر قرار بود تمام زمین گرفتار عذاب نشود، این کار لازم نبود. از این کار می‌توان دریافت که خداوند درصدد تغییری بنیادین در سراسر زمین است. ۱۱.

در قرآن آمده است:
وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ؛ ۱۲

جلد : ۱ ، صفحه : ۶۱

کشتی آنان را در میان امواجی چون کوه می‌برد. برای ایجاد موج‌هایی به بزرگی کوه، عمق آب باید بسیار باشد. حال آیا این مقدار آب نقشه زمین را عوض کرده است؟

کشتی نوح(ع)، کشتی ویژه‌ای بوده است: استحکام کشتی، مدل آن و استقرار آن همه حیوانات و مکان علوفه‌های آنها. حضرت نوح آن کشتی را چگونه و با کمک چه کسانی ساخت؟ کشتی نوح(ع) با آن بار سنگین، چگونه در برابر امواجی چون کوه مقاومت کرده است؟ پاسخ آن است که طبق فرمان خداوند: **الْفُلْكَ يَا عِيسَى؛ ۱۳** این کشتی، کشتی ویژه‌ای بوده و نوح(ع) کشتی را زیر نظر و الهام خداوند ساخته است. ۱۴.

این نشان از دو امر است: اول اینکه در آن دوران نیز بشر در صنعت به پیشرفت‌هایی دست یافته و ابزارها در

اختیار نوح بوده است. نقشه کشتی و دستورالعمل ساخت از خداوند است و طراحی از ناحیه باریتعالی است. اما ابزار آماده‌سازی همان ابزاری است که در آن روز رایج است و باید توان ایجاد چنین طراحی را دارا باشد. دوم اینکه منشأ پیشرفت علم و صنعتی که روی زمین آمده، از خدا بوده است. ۱۵. با اراده خداوند، از زمین آب جوشید و از آسمان باران گرفت. ۱۶. یکی از فرزندان نوح(ع) در زمره کافران بود و پندهای پدر بر او کارگر نیفتاده بود. بلاي جهان‌گیر توفان فرا رسیده بود و نوح دید که فرزندش در خطر هلاکت و

غرق فرو افتاده است. دلش به حال او سوخت و وعده خداوند را به خاطر آورد که او و اهلیش را هلاک نخواهد

ساخت:
وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ. قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ

إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ ۱۷

جلد : ۱ ، صفحه : ۶۲

نوح پروردگارش را ندا داد: ای پروردگار من، پسر من از خاندان من بود و وعده تو حق است و نیرومندترین حکم‌کنندگان تو هستی. گفت: ای نوح، او از خاندان تو نیست. او عملی است ناصالح. از سر ناآگاهی چیزی از

من

مخواه. بر حذر می‌دارم تو را که مردم نادان باشی.

از این آیه می‌توان دریافت که در زمینه اهل، خداوند متعال حقیقت خاص خود را دارد. «اهل» در نظر شارع به معنای منسوب نسبی و سببی نیست، به معنای منسوب فکری و ایمانی است.

آغاز زندگی دوباره روی زمین

پس از پایان توفان، کشتی بر کوه جودی ۱۸ به خاک نشست. ۱۹ برای بار دوم زندگی روی زمین آغاز شد. ۲۰ این بار نیز همه کسانی که روی زمین آمدند، خوب بودند، اما تفاوت آغاز اول با آغاز دوم در تعداد کیفیت بود. بار

اول دو نفر بودند و این بار کمی بیشتر؛ ۲۱ آدم و حوا دارای یک تجربه بودند و این گروه تجربه‌های فراوانی در اختیار داشتند. معلوم می‌شود که روند تاریخ رو به خوبی است.

آغاز عملیات دشمن برای گمراهی

قرآن، سرمایه‌داری و زیاده‌خواهی را منشأ ترویج بت می‌بیند. بت‌پرستی یک طراحی فکورانه برای انحراف بشر

است. در بحث ادیان و منشأ بت‌پرستی، اختلاف عمیق ما با جامعه‌شناسان غربی، در قرآن به خوبی توضیح

داده شده است.

جلد: ۱، صفحه: ۶۳

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا. وَمَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا. وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا

تَذَرُنَّ وِدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا. وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا؛ ۲۲

ای پروردگار من، آنها فرمان من نبردند و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز به زیانش نیفزود. مکر کردند - مکر بزرگ. و گفتند: خدایانتان را وا مگذارید. و دو سواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید. بسیاری را

گمراه کردند و تو جز بر گمراهی ستمکاران می‌فزای.

بت‌پرستی تفکری است از یک منشأ ماده‌گرا برای استعمار و استثمار انسان‌ها. افکار انحرافی که مردم را از

دین دور می‌کند، به دست دین‌شناسانی که به انحراف حرف خویش واقفاند، رواج می‌یابد. آنان تنها در پی منافع خویش‌اند و خود می‌دانند که چه می‌کنند، ولی توده‌های مردم ممکن است ندانند.

تجربه‌ای که حضرت آدم(ع) در بهشت نداشت و همان باعث خوردن از آن درخت شد، کسانی که از کشتی پیاده شدند دارا بودند. آن تجربه همان توفان بود. مبدأ تاریخ تا زمان حضرت ابراهیم(ع)، سال توفان بود. توفان

عذاب بسیار دهشتناک و عظیمی بود که آنان به چشم خود دیده بودند و دست از پا خطا نمی‌کردند؛ بنابراین

کار شیطان در این زمان بسیار دشوار بود. توزیع جمعیت زمین از این کشتی آغاز شد. این کار بسیار حساب شده صورت گرفت و خود حضرت، فرزندان را روی زمین پراکند. ۲۳ با فاصله گرفتن از زمان توفان، و فراموشی آن عذاب بزرگ، شیطان توانست انحرافات را آغاز کند.

جلد : ۱، صفحه : ۶۳

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا. وَمَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا. وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا. وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا؛ ۲۳

ای پروردگار من، آنها فرمان من نبردند و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز به زیانش نیفزود. مکر کردند - مکر بزرگ. و گفتند: خدایانتان را وا مگذارید. و دو سواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید. بسیاری را

گمراه کردند و تو جز بر گمراهی ستمکاران میفری. بت پرستی تفکری است از يك منشأ ماده‌گرا برای استعمار و استثمار انسان‌ها. افکار انحرافی که مردم را

از

دین دور می‌کند، به دست دین‌شناسانی که به انحراف حرف خویش واقفاند، رواج می‌یابد. آنان تنها در پی منافع خویش‌اند و خود می‌دانند که چه می‌کنند، ولی توده‌های مردم ممکن است ندانند.

تجربه‌ای که حضرت آدم(ع) در بهشت نداشت و همان باعث خوردن از آن درخت شد، کسانی که از کشتی پیاده شدند دارا بودند. آن تجربه همان توفان بود. مبدأ تاریخ تا زمان حضرت ابراهیم(ع)، سال توفان بود.

توفان

عذاب بسیار دهشتناک و عظیمی بود که آنان به چشم خود دیده بودند و دست از پا خطا نمی‌کردند؛ بنابراین

کار شیطان در این زمان بسیار دشوار بود.

توزیع جمعیت زمین از این کشتی آغاز شد. این کار بسیار حساب شده صورت گرفت و خود حضرت، فرزندان را

روی زمین پراکند. ۲۳

با فاصله گرفتن از زمان توفان، و فراموشی آن عذاب بزرگ، شیطان توانست انحرافات را آغاز کند.

جلد : ۱، صفحه : ۶۴

پی‌نوشت‌ها

۱. صفات، آیه ۷۹ تا ۸۱.

۲. عنكبوت، آیه ۱۴.
۳. تورات نیز عمر نوح را ۹۵۰ سال شمرده است. ر.ك: عهد عتیق، پیدایش، باب ۹، شماره ۲۹.
۴. نوح، آیات ۲۶ و ۲۷.
۵. ر.ك: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۳۳؛ الغیبه، ص ۳۳۵.
۶. ر.ك: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۸.
۷. نوح، آیه ۵.
۸. هود، آیه ۵.
۹. نوح، آیه ۲۶.
۱۰. هود، آیه ۴۰؛ مؤمنون، آیه ۲۷؛ و نیز عهد عتیق، تکوین، باب ۷.
۱۱. ر.ك: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۶۴ و ۲۶۵؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۱؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۳
- ؛ تفسیر اطیب البیان، ج ۱۲، ص ۲۷۷..
۱۲. هود، آیه ۴۲.
۱۳. هود، آیه ۳۷.
۱۴. عهد عتیق نیز به این نکته اشاره کرده است. ر.ك: پیدایش، باب ۶، شماره ۱۵-۱۷.

جلد: ۱، صفحه: ۶۵

۱۵. منشاء علوم آدمی از خداوند است و هموست که انسان را دانش آموخت. این مهم را می‌توان از آیات قرآن دریافت. برخی از این آیات عبارت‌اند از:
- بقره، آیه ۳۱؛ و نام‌ها را به تمامی به آدم بیاموخت.
- انبیاء، آیه ۷۹؛ و این شیوه داوری را به سلیمان آموختیم و همه را حکم و علم دادیم و کوه‌ها را مسخر داوود
- گردانیدیم که آنها و پرندگان با او تسبیح می‌گفتند و این همه ما کردیم.
- نمل، آیه ۱۵؛ ما به داوود و سلیمان دانش دادیم.
- انبیاء، آیه ۸۰؛ و به او (داوود) آموختیم تا برایتان زره بسازد. تا شما را به هنگام جنگیدن حفظ کند.
۱۶. ر.ك: الکافی، ج ۸، ص ۲۸۲؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴۷؛ و نیز عهد عتیق، پیدایش، باب ۷.
۱۷. هود، آیات ۴۵ و ۴۶.
۱۸. بنابر روایات، جودی در محل مسجد کوفه بوده است. ر.ك: الکافی، ج ۸، ص ۲۷۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۰۱؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴۶ و ۱۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۳۳.
۱۹. هود، آیه ۴۴.
۲۰. در ترجمه کلدانی و سریانی تورات نیز، محل به خاک نشستن کشتی، قله کوه «جوردی» یا «جودی» معین شده است؛ اما در ترجمه‌های فعلی، این محل را «آزارات» واقع در ارمنستان گفته‌اند؛ (ر.ك: اعلام القرآن، ص ۳۶۳). دانسته نیست چرا یهودیان در صد تغییر مکان فرود آمدن کشتی نوح هستند؟!
۲۱. در شمار نجات یافتگان از توفان، رقم‌های گوناگونی ارائه شده است. به نظر می‌رسد صحیح‌ترین رقم،

هشت نفر باشد. رك: عهد جديد نیز به نقل از پترس،

جلد : ۱ ، صفحه : ۶۵

۱۵. منشاء علوم آدمي از خداوند است و هموست که انسان را دانش آموخت. این مهم را مي توان از آیات قرآن دریافت. برخي از این آیات عبارت‌اند از:
- بقره، آیه ۳۱؛ و نامها را به تمامی به آدم پیاموت.
- انبیاء، آیه ۷۹؛ و این شیوه داوري را به سلیمان آموختیم و همه را حکم و علم دادیم و کوه‌ها را مسخر داوود گردانیدیم که آنها و پرندگان با او تسبیح مي گفتند و این همه ما کردیم.
- نمل، آیه ۱۵؛ ما به داوود و سلیمان دانش دادیم.
- انبیاء، آیه ۸۰؛ و به او (داوود) آموختیم تا برایتان زره بسازد. تا شما را به هنگام جنگیدن‌تان حفظ کند.
۱۶. رك: الکافي، ج ۸، ص ۲۸۲؛ تفسير عياشي، ج ۲، ص ۱۴۷؛ و نیز عهد عتيق، پیدایش، باب ۷.
۱۷. هود، آیات ۴۵ و ۴۶.
۱۸. بنابر روایات، جودي در محل مسجد کوفه بوده است. رك: الکافي، ج ۸، ص ۲۷۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۰۱؛ تفسير عياشي، ج ۲، ص ۱۴۶ و ۱۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۳۳.
۱۹. هود، آیه ۴۴.
۲۰. در ترجمه کلدانی و سریانی تورات نیز، محل به خاک نشستن کشتي، قله کوه «جوردي» یا «جودي» معین شده است؛ اما در ترجمه‌هاي فعلی، این محل را «آزارات» واقع در ارمنستان گفته‌اند؛ (رك: اعلام القرآن، ص ۳۶۳). دانسته نیست چرا یهودیان در صدد تغییر مکان فرود آمدن کشتي نوح هستند؟!
۲۱. در شمار نجات یافتگان از توفان، رقم‌هاي گوناگوني ارائه شده است. به نظر مي رسد صحیح‌ترین رقم، هشت نفر باشد. رك: عهد جديد نیز به نقل از پترس،

جلد : ۱ ، صفحه : ۶۶

این رقم را بیان کرده است. رك: عهد جديد، رساله اول پترس رسول، باب ۳، شماره ۲۰؛ رساله دوم پترس رسول، باب ۲، شماره ۵.
۲۲. نوح، آیات ۲۱ تا ۲۴.
۲۳. رك: عهد عتيق، پیدایش، باب ۹.

جلد : ۱ ، صفحه : ۶۶

این رقم را بیان کرده است. رك: عهد جديد، رساله اول پترس رسول، باب ۳، شماره ۲۰؛ رساله دوم پترس

رسول، باب ۲، شماره ۵.
۲۲. نوح، آیات ۲۱ تا ۲۴.
۲۳. رك: عهد عتيق، پيدائش، باب ۹.

جلد : ۱، صفحه : ۶۷

ابراهيم، فريادگر توحيد

جلد : ۱، صفحه : ۶۹

ابراهيم، نه يهودي بود و نه مسيحي، بلکه حق گرايي فرمانبردار بود و از مشركان نبود. ۱ خداوند شما را برگزيد

و براي تان در اين دين هيچ تنگنا و دشواري ننهاده. اين همان دين پدرتان ابراهيم است. او پيش از اين شما را مسلمان ناميد. ۲

نمرود، از فرزندان نسل نجات يافته از عذاب بود؛ وي از فرزندان كوش فرزند حام فرزند نوح بود. ۳ تخریب شیطان

روي نسل بعد، به اندازه اي مؤثر بود که نمرود، ابراهيم(ع) را به آتش مي افکند؛ در حالي که اين پيامبر خدا، در

ميان مردم، هيچ يوري نداشت! خداوند در قرآن به كودكي موسي(ع) و نيز در يك مورد به كودكي پيامبر اکرم

(ص) اشاره مي کند. ۴ اما به كودكي نوح و ابراهيم(ع) اشاره اي نکرده است. مطابق روايات، كودكي ابراهيم (ع) همانند سرنوشت موسي (ع) بوده است که نمرود مي خواسته او را بکشد و مادرش او را در غاري

پنهان

کرد.

اجتماعي که فرآيند مؤمنان و نجات يافتگان از توفان است، بدانجا رسيد که كسي که ابراهيم(ع) او را پدر خویش مي خوانده، بت ساز مي شود. ۶. شيطان آن قدر پرتوان کار کرده که اين پيروي را به دست آورده است.

جلد : ۱، صفحه : ۷۱

گردونه تاريخ منقول در قرآن، از اينجا آغاز مي شود. تا اينجا همه داستان، با شرك است. از اينجا به بعد، آرام آرام تاريخ وارد بحث رهبري و امامت مي شود. تا پيش از حضرت ابراهيم(ع) کمتر صحبت از رهبري در ميان است. بنابر اين، بررسي تاريخ حضرت ابراهيم(ع)، نقطه آغاز تاريخ عمليات نوين است.

ابزارهاي دعوت عوام و خواص

ابراهيم(ع) براي دعوت گروه هاي مختلف مردم، روش هاي گوناگون به کار مي برد. قرآن، برخي از روش هاي ابراهيم را بيان کرده است. حضرت در بين مردمی که ماه و ستاره مي پرستند روش گفت وگوي خاصي دارد. نخست خدای آنان را مي ستايد، اما با افول خداپايشان، از خدای غروب کننده بيزاري مي جويد:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَبْلُغَنَّ مِنْ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَبْلُغَنَّ مِنْ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا

أَقْلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ؛ ٧

چون شب او را فرو گرفت، ستاره‌ای دید، گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت: فرو شوندگان را دوست ندارم. آنگاه ماه را دید که طلوع می‌کند. گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد گفت: اگر پروردگار

من مرا راه ننماید، از گمراهان خواهم بود. و چون خورشید را دید که طلوع می‌کند، گفت: این است پروردگار من، این بزرگ‌تر است و

جلد : ١ ، صفحه : ٧١

گردونه تاریخ منقول در قرآن، از اینجا آغاز می‌شود. تا اینجا همه داستان، با شرك است. از اینجا به بعد، آرام آرام تاریخ وارد بحث رهبری و امامت می‌شود. تا پیش از حضرت ابراهیم(ع) کمتر صحبت از رهبری در میان است. بنابر این، بررسی تاریخ حضرت ابراهیم(ع)، نقطه آغاز تاریخ عملیات نوین است. ابزارهای دعوت عوام و خواص

ابراهیم(ع) برای دعوت گروه‌های مختلف مردم، روش‌های گوناگون به کار می‌برد. قرآن، برخی از روش‌های ابراهیم را بیان کرده است. حضرت در بین مردمی که ماه و ستاره می‌پرستند روش گفت‌وگویی خاصی دارد. نخست خدای آنان را می‌ستاید، اما با افول خدایانشان، از خدای غروب کننده بیزار می‌جوید:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَبْلُغَنَّ مِنْ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَبْلُغَنَّ مِنْ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا

أَقْلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ؛ ٧

چون شب او را فرو گرفت، ستاره‌ای دید، گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت: فرو شوندگان را دوست ندارم. آنگاه ماه را دید که طلوع می‌کند. گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد گفت: اگر پروردگار

من مرا راه ننماید، از گمراهان خواهم بود. و چون خورشید را دید که طلوع می‌کند، گفت: این است پروردگار من، این بزرگ‌تر است و

جلد : ١ ، صفحه : ٧٢

چون فرو شد گفت: ای قوم من، من از آنچه شریک خدایش می‌دانید بیزارم. بزرگ آنان، به خوبی می‌داند که این خدا نیست، اما عوام به فکر می‌روند که خدا افول کرد. تمام حرکت حضرت

ابراهیم(ع) دو لبه است. او مسئولان را وا می‌دارد که در این گفت‌وگو و پرسش و پاسخ به میدان بیایند و از آن سوی، مردم که تماشاچی‌اند، بیدار می‌شوند.

پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز هنگامی که در مکه در رد بت‌ها سخن می‌گفت، ابوجهل و سهیل بن عمرو و دیگران هستند که جلودار دفاع از بت‌ها می‌شوند و مردم به دنبال اینان می‌روند. اگر آن قشر از میان برداشته

شوند تا پیامبر بتواند با مردم بدون آن فرماندهی گردنکش و لجوج سخن بگوید، به آسانی جذب رسول الله می‌شوند.

ابراهیم (ع) از راه‌های گوناگون با بت‌پرستی به مبارزه برخاست. در روزی که شهر خلوت بود، تبری برداشت

و به بت‌کده رفت. مجسمه‌های گوناگون و فراوانی دور هم چیده شده بودند، اما بدون حرکت و توان. او از پیش به

بت‌بانان هشدار داده بود که روزی چاره بتان بی‌جان و دست و پایتان را خواهم کرد. و در روزی که بت‌خانه خالی از بت‌پرستان است، تمام بتان را خرد می‌کند و تبر را بر دوش بزرگ‌ترین بت بت‌خانه، می‌نهد.

وَتَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ. جَعَلَهُمْ جَذَادًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ. قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ. قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ. قَالُوا فَاثْوَا يَهْ عَلَيَّ أَعْيُنَ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ. قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ. قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ. فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ

جلد: ۱، صفحه: ۷۳

أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ. ثُمَّ نَكِسُوا عَلَيَّ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ. قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ. أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ؛ ۸

به خدا سوگند که چون شما بروید، چاره بتانتان را خواهم کرد. و آنها را خرد کرد، مگر بزرگ‌ترینشان را، تا مگر

به آن رجوع کنند. گفتند چه کسی به خدایان ما چنین کرده است؟ هر آینه او از ستمکاران است. گفتند: شنیده‌ایم که جوانی به نام ابراهیم، از آنها سخن می‌گفته است. گفتند: او را به محضر مردم بیاورید، تا شهادت دهند. گفتند: ای ابراهیم، تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟ گفت: بلکه بزرگ‌ترینشان چنین کرده است.

اگر سخن می‌گویند، از آنها بپرسید، با خودشان گفت‌وگو کردند و گفتند: شما خود ستمکار هستید. آنگاه به حیرت سر فرو داشتند و گفتند: تو خود می‌دانی که اینان سخن نمی‌گویند. گفت: آیا سواي الله چیزی را می‌پرستید که نه شما را سود می‌رساند، نه زیان؟! بیزارم از شما و از آن چیزهایی که سواي الله می‌پرستید.

آیا به عقل در نمی‌یابید. گفتند: اگر می‌خواهید کاری بکنید، بسوزانیدش و خدایان خود را نصرت دهید. کسانی که وارد بت‌کده می‌شوند، دو دسته‌اند: بت‌بانان و عابدان بت. ابراهیم (ع) در اینجا با هر دو قشر سخن

می‌گوید. همین که بت‌بان از ابراهیم (ع) می‌پرسند: آیا تو بت‌ها را نابود کردی؟ ابراهیم (ع) پاسخ را به بت بزرگ

وا مي‌گذارد تا مردمی که واقعاً گمان مي‌کنند این بت‌ها خدا هستند، در این گفت‌وگو به

جلد : ۱ ، صفحه : ۷۴

حقیقت پی ببرند. در اینجا بت پرستان به جای پاسخ منطقی، مردم را به دفاع از خدایان خویش فرا می‌خوانند. واپسین تلاش ابراهیم(ع) دعوت نمرود است که به جرم شکستن بتان، در برابر او ایستاده است. نمرود ادعای ربوبیت داشت. رب در لغت به معنای پرورش‌دهنده و کسی است که اشیاء را به سوی کمال سوق می‌دهد. ۹. قرآن دو تن را از مدعیان ربوبیت شمرده است: نمرود و فرعون؛ ولی تا کنون هیچ انسانی ادعای خالقیت نکرده

است. حضرت ابراهیم(ع) در برابر این جریان به میدان آمده و به مبارزه با نمرود پرداخته است. **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ ۱۰**

آن کسی را که خدا به او پادشاهی ارزانی کرده بود، ندیدی که با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش مجاجه می‌کرد؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خدا خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور. آن کافر حیران شد؛ زیرا خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

ابراهیم(ع) مخاطبانش را باید خوب بشناسد تا مطابق حال آنان سخن بگوید. شیوة گفت‌وگو با نمرود با روش

گفت‌وگو با مردم تفاوت دارد؛ چرا که نمرود بت‌گر و استعمارگری داناست و مردم، بت‌پرستانی جاهل و مقلدانی متعصب‌اند. هنگامی‌که با نمرود سخن می‌گویند، از او می‌پرسند: تو چرا ادعا می‌کنی که قدرتمندی؟ و

نمرود در پاسخ او پرسشی دیگر مطرح می‌کند: تو

جلد : ۱ ، صفحه : ۷۵

چرا ادعا می‌کنی که من قدرتمند نیستم؟ در حقیقت نمرود استدلال نمی‌کند و این نشان‌دهندهٔ آن است که

خود می‌داند. حضرت می‌فرماید: خدای من این گونه قدرت دارد که می‌میراند و زنده می‌کند. نمرود نیز بلافاصله ادعا می‌کند: من نیز می‌میرانم و زنده می‌کنم. سپس دو زندانی را می‌آورد، یکی به امر او کشته می‌شود و دیگری زنده می‌ماند. آیا خود نمرود نمی‌فهمید که این میراندن و زنده کردن نیست؟ او همه چیز

را می‌داند، اما چون اکنون در محیطی قرار گرفته که نادانان مرعوب او در فضای استدلالی قرار گرفته‌اند، باید راه‌گریزی می‌یافت. اگر نمرود در پاسخ فرو می‌ماند و می‌گفت: به من ربطی ندارد که خدای تو زنده می‌کند و

می‌میراند، مردم، همه در می‌یافتند که نمرود، ادعای بی‌هوده می‌کند. بنابراین پاسخی به ابراهیم می‌دهد و عوام الناسی که در کنار او هستند، دوباره فریب می‌خورند؛ این در حقیقت سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ ۱۲ است. یعنی

چشم‌بندی و پوشش بر حقیقت و پنهان‌سازی ابراهیم، بی‌درنگ استدلال خویش را تغییر می‌دهد و می‌گوید:

تنها زندگی و مرگ نیست، بلکه همه جهان هستی به دست خداست. خدای من کسی است که صبحگاهان

خورشید را از افق مشرق برمی‌آورد و غروب، آن را در افق مغرب فرو می‌برد. تو نیز اگر راست می‌گویی، خورشید را برعکس، از افق مغرب بیرون آر و غروبش را در افق مشرق قرار ده. نمرود در برابر این استدلال، نتوانست غلط‌اندازی کند و آن چنان گیج و بهت‌زده شد که از سخن گفتن، درماند. ۱۳

قرآن می‌گوید: «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ»، نه «فَبُهِتَ الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی نمرود مبهوت شد نه مردم، بلکه مردم به فکر

فرو می‌روند و شروع به شناختن می‌کنند و این سردمدار لجوجشان است که دیگر نمی‌تواند مردم را بیش از این گمراه کند.

جلد: ۱، صفحه: ۷۶

عملیات روانی جبهه باطل

سر سلسله‌های کفر و فرماندهان طاغوت حقیقت را می‌دانند. پاسخ ابراهیم(ع) پتکی بود که بر سر عوام الناس زده شد؛ آنان دیدند که سردمداران‌شان درمانده شده‌اند. در اینجا کفر بلافاصله دست به زور می‌برد. مسیر را می‌بندد و عملیاتی روانی می‌آغازد و فریاد می‌زند: از خدایان خود دفاع کنید و او را بسوزانید! نمرود

از همه خواست که در فراهم کردن هیزم آتش و سوزاندن ابراهیم او را یاری کنند. ۱۴ او عملیات دشمن‌سوزی را

در منظر مردم انجام می‌دهد. علت این کارها، آن است که همه مردم را به کار مقدس حمایت از خدایان خود

وادر سازد. پاسخ ابراهیم، ارج و قرب خدایان را نزد مردم متزلزل کرده و نمرود می‌خواهد با این تلاش‌ها مقداری اعتقاد در آنها ایجاد کند. او می‌خواهد همه را در کشتن ابراهیم(ع) که دشمن بتان است، شریک کند

و این از اشتباهات نمرود بود؛ چرا که در صورت شکست عملیات، بین همه رسوا می‌شد. در طول تاریخ، خداوند منحرفان را وادر می‌سازد به گونه‌ای عمل کنند که وقتی شکست می‌خورند، همه بفهمند و همین

ابزاری برای رشد می‌شد. با مشارکت عظیم مردم بت‌پرست در جمع هیزم، کوهی از هیزم برای آتش جمع شد و اجتماعی عظیم برای مشاهده گردهم آمدند و آتش عظیمی فروخته شد. حضرت ابراهیم(ع) را در آتش انداختند، خداوند به آتش امر فرمود که خنک و سلامت باشد: **قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ وَاَرَادُوا يَه كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ اِلْاٰخْسَرِيْنَ: ۱۵** گفتیم ای آتش بر ابراهیم خنک و سلامت باش. می‌خواستند برای ابراهیم مکرری بیندیشند ولی ما زیانکارشان گردانیدیم.

جلد : ۱ ، صفحه : ۷۷

انتظار مردم برای سوختن ابراهیم(ع) در آن آتش، بسیار است. همه مردم به يك جشن عمومی آمده‌اند: جشن ابراهیم سوزی، جشن سوزاندن دشمن خداوندان. ۱۶. ابراهیم را به آتش افکندند. خداوند به آتش امر کرد که برای ابراهیم سرد و سلامت باشد آتش خاصیت سوزاندگی‌اش را فقط برای ابراهیم از دست داد و خنک شد. خداوند می‌خواست نکته‌ای را در آن مقطع از زمان و برای تاریخ باقی بگذارد و آن اینکه ابزار بودن ابزارها برای شما قطعی است، نه برای خداوند. آتش باید بسوزاند، اما با اراده خداوند، به جای سوزاندن خنک می‌کند. ابراهیم(ع) از آتش به سلامت خارج شد. اینکه نمرود در این حال او را اعدام نکرد، به این دلیل است که دیگر مردم بیدار شده و حقیقت را دریافته‌اند. بنابر این، نمرود دیگر نمی‌تواند با آن شکل آتشین با ابراهیم(ع) برخورد کند. در نتیجه باید در رفتار خود تعادل ایجاد کند. همین تعادل علت باقی ماندن حضرت ابراهیم(ع) می‌شود و از طرفی با انتشار خبر آتش و ابراهیم، او شهرتی فراوان می‌یابد و طبیعتاً موضوع سخن تا مدت‌ها آتش و ابراهیم و نجات اوست.

هجرت سیاسی ابراهیم(ع)

قهرمان توحید، پس از سال‌ها تلاش در بابل، ۱۷ به اصرار نمرودیان تصمیم هجرت گرفت. او فلسطین را برمی‌گزیند تا پیام الهی را به گوش ساکنان آنجا برساند؛ ۱۸ هر چند نمرود از این تصمیم ابراهیم استقبال می‌کند و می‌گوید: ابراهیم را گر چه اموالش همراه او باشد، از این سرزمین بیرون کنید؛ زیرا اگر او اینجا بماند،

دین شما(بت‌پرستان) را فاسد می‌کند. ۱۹ ابراهیم(ع) از راه حران وارد شامات شده، از آنجا به سوی منطقه فلسطین حرکت می‌کند. ۲۰

جلد : ۱ ، صفحه : ۷۸

ابراهیم در فلسطین مستقر شد و حدوداً تا صد سالگی در آنجا ماند و آنجا را محیط تبلیغ دین خدا قرار داد. فلسطین مرکز انتشار اخبار به منطقه است. سر راه تجارت روم با آفریقا و آسیای آن روز بوده است. از سمت

آب به قبرس که مرکز تجاری آن روز بوده است می‌رسد؛ از سمت شرق نیز به عربستان و عراق و ایران منتهی

است. از جنوب به مصر و حبشه و از شمال به ترکیه و روم می‌رسد. کاروان‌های تجاری همواره از این مکان رفت و آمد می‌کنند. اگر ابراهیم(ع) بتواند در فلسطین مستقر شود و آنجا را مرکز دین قرار دهد، تمام افرادی

که از آنجا می‌گذرند، سخن خدا به گوششان می‌رسد. آن منطقه از نظر اقتصادی نیز در موقعیت بسیار خوبی

است. تورات، فلسطین را سرزمین شیر و عسل می‌نامد ۲۱ که بسیار حاصل‌خیز است. در حقیقت منطقه فلسطین منطقه‌ای است بسیار آماده برای تبلیغ دین.

منطقه فلسطین آن روز، با اینکه منطقه خوبی بوده و از نظر اقتصادی قابل توجه بوده است، قدرت متمرکزی نداشت. سرسلسله‌های طاغوت آنجا مانع ابراهیم(ع) نبودند و از این روی تلاش ابراهیم برای یکتاپرستی مردم، به ثمر می‌نشیند.

در زمان استقرار ابراهیم(ع) در فلسطین، بلندی موری که امروزه مسجد قدس بر آن بنا نهاده شده، به ابراهیم

(ع) معرفی شد که در این منطقه عبادت کند و آن را قبله خویش قرار دهد. وضعیت این منطقه در آن روز برای

ما روشن نیست که چه اقوامی در آنجا مستقر بودند. احتمالاً از اینکه حضرت را پذیرفتند و با وی نجنگیدند و توانست آنجا زندگی کند، می‌توان دریافت که نسبت به توحید و دین قابلیت داشته‌اند. ۲۲ این مردم همان‌هایی

هستند که در طول تاریخ بنی‌اسرائیل، آنها را با عنوان فلسطینی می‌شناسند و تلاش کردند که شیر و دین‌گریز و دین‌ستیزشان معرفی کنند؛ ۲۳ در حالی که از استقرار ابراهیم(ع) در

جلد : ۱ ، صفحه : ۷۸

ابراهیم در فلسطین مستقر شد و حدوداً تا صد سالگی در آنجا ماند و آنجا را محیط تبلیغ دین خدا قرار داد. فلسطین مرکز انتشار اخبار به منطقه است. سر راه تجارت روم با آفریقا و آسیای آن روز بوده است. از سمت

آب به قبرس که مرکز تجاری آن روز بوده است می‌رسد؛ از سمت شرق نیز به عربستان و عراق و ایران منتهی

است. از جنوب به مصر و حبشه و از شمال به ترکیه و روم می‌رسد. کاروان‌های تجاری همواره از این مکان رفت و آمد می‌کنند. اگر ابراهیم(ع) بتواند در فلسطین مستقر شود و آنجا را مرکز دین قرار دهد، تمام

افرادی

که از آنجا می‌گذرند، سخن خدا به گوششان می‌رسد. آن منطقه از نظر اقتصادی نیز در موقعیت بسیار خوبی

است. تورات، فلسطین را سرزمین شیر و عسل می‌نامد ۲۱ که بسیار حاصل‌خیز است. در حقیقت منطقه فلسطین منطقه‌ای است بسیار آماده برای تبلیغ دین.

منطقه فلسطین آن روز، با اینکه منطقه خوبی بوده و از نظر اقتصادی قابل توجه بوده است، قدرت متمرکزی نداشت. سرسلسله‌های طاغوت آنجا مانع ابراهیم(ع) نبودند و از این روی تلاش ابراهیم برای یکتاپرستی مردم، به ثمر می‌نشیند.

در زمان استقرار ابراهیم(ع) در فلسطین، بلندی موری که امروزه مسجد قدس بر آن بنا نهاده شده، به ابراهیم

(ع) معرفی شد که در این منطقه عبادت کند و آن را قبله خویش قرار دهد. وضعیت این منطقه در آن روز برای

ما روشن نیست که چه اقوامی در آنجا مستقر بودند. احتمالاً از اینکه حضرت را پذیرفتند و با وی نجنگیدند و توانست آنجا زندگی کند، می‌توان دریافت که نسبت به توحید و دین قابلیت داشته‌اند. ۲۲ این مردم همان‌هایی

هستند که در طول تاریخ بنی‌اسرائیل، آنها را با عنوان فلسطینی می‌شناسند و تلاش کردند که شیر و دین‌گریز و دین‌ستیزشان معرفی کنند؛ ۲۳ در حالی که از استقرار ابراهیم(ع) در

جلد : ۱ ، صفحه : ۷۹

آنجا و امکان ادامه‌نسل ایشان در آن منطقه، خلاف این مسئله به دست می‌آید؛ و این در حالی است که مردم آن منطقه مجبور به پذیرش ایشان نبودند.

فرزندان ابراهیم

حضرت ابراهیم(ع) از خدا تقاضای فرزند می‌کند. ۲۴ این تقاضای فرزند در اواخر عمر حضرت بوده است. ۲۵ هنگامی که ملایک از سوی خدا به او وعده فرزند می‌دهند، همسرش شگفت‌زده می‌شود که در پیری باردار

شود. ۲۶ خدا به او در پیری اسماعیل و اسحاق را می‌دهد. وقتی اسماعیل دو ساله می‌شود، خداوند به او دستور می‌دهد که او را به کنار خانه خداوند منتقل سازد. ۲۷

منطقه خانه‌خدا، منطقه‌ای متروک است. سکنه‌ای آنجا نیست و منطقه‌ای خشک است. این یکی از سخت‌ترین آزمایش‌های خداوند برای ابراهیم است. ابراهیم(ع) با تصمیمی قاطع، فرمان خداوند را لبیک گفت و

همسر و فرزندش را در آن سرزمین خشک و سوزان رها کرد. هنگام بازگشت، هاجر پرسید: ای ابراهیم، چه کسی به تو دستور داده که ما را در سرزمینی بگذاری که نه گیاهی در آن است نه حیوان شیردهنده و نه حتی قطره‌ای آب، آن هم بدون زاد و توشه؟ ابراهیم گفت: پروردگارم چنین فرموده است. هاجر تا این سخن

را

شنید، گفت: اکنون که چنین است، خداوند هرگز ما را به حال خود رها نخواهد کرد. ۲۸.
بیهوده نیست پیامبر اکرم(ص) و ائمه(ع) از این مادرند. هاجر در اوج کمال و توحید است. ابراهیم رفت و
هاجر

با فرزند خردسالش تنها ماند. فرزند در آن گرما تشنه شد و مادر به جست‌وجوی آب برخاست. تا امکان
جست‌وجو هست، باید تلاش کرد. پس از تلاش فراوان، درمانده شد و نشست. در این مدت که مادر،
فاصله

سنگلاخ بین صفا و مروه را طی کرده، تشنگی فرزند رو به افزایش بوده است. اکنون که این مسیر سنگلاخ
هم نیست، طی آن حدود

جلد: ۱، صفحه: ۸۰

يك ساعت می‌انجامد، پس حتماً در آن زمان بیشتر طول کشیده است و کودک دو ساله دیگر به حد جان
دادن رسیده است. این مادر آن قدر در توحید پیش رفته است که پس از ناامیدی از یافتن آب، تسلیم امر
خدا

می‌شود و مرگ بچه را به تماشا می‌نشیند تا اینکه اسماعیل(ع) از شدت تشنگی پای را به زمین می‌کشد
و

آب می‌جوشد. اسماعیل و مادرش در این منطقه مستقر شدند و يك نسل ابراهیم(ع) در این منطقه ادامه
یافت. ۲۹.

منطقه مکه، مانند گنجینه‌ای است که گویی خداوند متعال آن را برای آینده، دور از چشم اغیار ذخیره کرده
است. اسماعیل(ع) به منطقه‌ای آورده می‌شود که دور از چشم همه است. منطقه برخورد افکار فلسطین
است، نه حجاز. موقعیت جغرافیایی فلسطین به گونه‌ای است که تضارب و انتشار افکار در آن زمان آنجا
بوده

است؛ محل آمد و شد کاروان‌های تجاری و سرزمینی دارای آب و هوای معتدل و مدیترانه‌ای. مسافران و
کاروان‌های تجاری همه به آن منطقه می‌آیند، بنابر این فکر دین از آنجا منتشر می‌شود. اگر کسی بخواهد
با

دین بجنگد، باید آنجا برود و اگر کسی بخواهد دین را بپذیرد نیز باید آنجا برود. منطقه مکه منطقه‌ای متروک و
بی‌سر و صداست؛ بنابر این اگر بخواهد توجه کفار به فرزندان ابراهیم(ع) باشد، در منطقه فلسطین متوجه
فرزندان او می‌شوند و به مکه اصلاً توجهی نمی‌شود. اینجا يك گنجینه و خزینه به دور از چشم اغیار است.
در

منطقه فلسطین خدا به ابراهیم(ع) فرزند دیگری به نام اسحاق می‌دهد.

قربانی بزرگ

خدا به ابراهیم در خواب چنین الهام می‌کند که باید فرزندش را قربانی کند.

جلد: ۱، صفحه: ۸۱

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ
سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ؛ ۳۰

چون با پدر به جایی رسیدند که باید به کار پردازند، گفت: ای پسرکم، در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم.

بنگر که چه می‌اندیشی. گفت: ای پدر، به هر چه مأمور شده‌ای عمل کن، که اگر خدا بخواهد، مرا از صابران خواهی یافت.

درباره اینکه این ذبیح اسماعیل ۳۱ است یا اسحاق ۳۲ روایات گونه‌گون است. این دو گونه روایات متعارضند و در مقام تعارض بین روایات، ترجیح با روایاتی است که موافق ظاهر قرآن ۳۳ است. در نتیجه، روایات دال بر ذبح

اسماعیل برخوردار از اعتبارند و روایات ذبح اسحاق، از مدار حجیت خارج‌اند و علم آن روایات به صاحبان روایت

(اهل بیت) واگذار می‌شود. بنا بر احادیث متواتر، ذبح در منطقه مکه روی داده است. ۳۴ فرزندی که در مکه بوده، اسماعیل(ع) است. ۳۵ اسحاق(ع) در منطقه فلسطین می‌زیست. ۳۶ سیر امامت در نسل ابراهیم، از اسماعیل ادامه خواهد یافت. و اکنون این اسماعیل به امر خدا باید ذبح شود.

شرط وصول ابراهیم(ع) به امامت، این ذبح بود. خداوند برای امکان تداوم نسل امامت، به جای این ذبیح که شرط امامت است، یک فدیة گذاشت.

فَلَمَّا أَسْلَمًا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ. وَتَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ. قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ
الْمُؤْتَمَرُ. وَفَدَيْتَاهُ يَذْبَحُ عَظِيمٍ. وَتَرَكَنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ؛ ۳۷

چون هر دو تسلیم شدند و او را به پیشانی افکند، ما ندایش دادیم: ای ابراهیم، خوابت را به حقیقت پیوستی.

و ما نیکوکاران را چنین پاداش

جلد : ۱، صفحه : ۸۲

می‌دهیم. این آزمایشی آشکار بود. و او را به ذبحی بزرگ باز خریدیم. و نام نیک او را در نسل‌های بعد باقی گذاشتیم.

ابراهیم از آزمایش بزرگ خداوند سربلند بیرون آمد و خداوند به جای ذبح اسماعیل، ذبیح دیگری برای او فرستاد. در هیچ جای قرآن نیامده است که این ذبح عظیم یک گوسفند بوده است. مقام اسماعیل(ع) بسیار

بلند است. اسماعیل(ع) در برابر آن ذبح عظیم، صغیر است. پس باید بررسی کنیم که آن ذبح عظیم کیست؟

مطابق روایات، فوجی آمده و حضرت آن را ذبح کرده است، ۳۸ اما اینکه مراد از ذبح عظیم، آن قوچ بوده

باشد،
این به سختی پذیرفتنی است. این ذبح عظیم، ذبحی است که استمرار امامت را در دو جریان ممکن ساخت:
۱. در جریان فیزیک و نسل: اگر اسماعیل آنجا کشته می‌شد، دیگر نسل پیامبر اسلام (ص) و علی بن ابیطالب (ع) نمی‌آمد. پس آن ذبح که به جای اسماعیل (ع) گذاشتند، باعث شد که او بماند تا آنها بیایند؛ ۲. در جریان بقا و استمرار دین و دینداری: امامت در زمان امام حسین (ع) به مرحله پرخطری رسیده بود. اگر شهادت امام حسین (ع) نبود، جریان دینداری و امامت از بین رفته بود. حادثه عاشورا اسلام را زنده نگه داشت. این ذبح عظیم هم تداوم نسل، و هم استمرار در نسل امامت را ممکن کرد تا حکومت آخرالزمان آمادگی تشکیل یابد.
بنابراین این ذبح عظیم، امام حسین (ع) است. در روایتی از امام رضا (ع) آمده است:
لما أمر الله - عز و جل - إبراهيم أن يذبح مكان ابنه إسماعيل الكبش الذي أنزله عليه تمنى إبراهيم أن يكون قد ذبح ابنه إسماعيل بيده و أنه لم يؤمر بذبح الكبش مكانه ليرجع إلي قلبه ما يرجع إلي قلب الوالد الذي يذبح أعز ولده عليه بيده فيستحق بذلك أرفع درجات أهل الثواب

جلد : ۱ ، صفحه : ۸۲

علي المصائب فأوحى الله - عز و جل - إليه يا إبراهيم من أحب خلقي إليك فقال يا رب ما خلقت خلقا هو أحب إلي من حبيبيك محمد فأوحى الله إليه أ فهو أحب إليك أم نفسك قال بل هو أحب إلي من نفسي قال فولده أحب إليك أم ولدك قال بل ولده قال فذبح ولده ظلما علي أيدي أعدائه أوجع لقلبك أو ذبح ولدك بيدك في طاعتني قال يا رب بل ذبحه علي أيدي أعدائه أوجع لقلبي قال يا إبراهيم فإن طائفة تزعم أنها من أمة محمد ستقتل الحسين ابنه من بعده ظلما و عدوانا كما يذبح الكبش و يستوجبون بذلك سخطي فجزع إبراهيم لذلك و

توجع قلبه و أقبل بيكي فأوحى الله عز و جل يا إبراهيم قد فديت جزعك علي ابنك إسماعيل لو ذبحته بيدك بجزعك علي الحسين و قتله و أوجبت لك أرفع درجات أهل الثواب علي المصائب و ذلك قول الله عز و جل وَ قَدَيْنَاهُ يَذْبَحْ عَظِيمٍ؛ ۳۹

هنگامی که ابراهیم (ع) از آزمایش قربانی سربلند بیرون آمد، خداوند به او امر کرد: که به جای فرزندش اسماعیل، قوچی را که بر او فرود آمده بود، ذبح کند. ابراهیم آرزو داشت فرزندش را با دستان خود ذبح می‌کرد

و مأمور به ذبح قوچ به جای او نمی‌شد. تا بر دل او همان حالتی وارد شود که بر دل پدر فرزند عزیز از دست

داده وارد می‌شود و در نتیجه استحقاق بالاترین درجات ثواب صبر بر مصایب را بیابد. پس در این هنگام، خداوند عزّ و جلّ- به او وحی کرد: ای ابراهیم، کدام یک از مخلوقات من نزد تو عزیزتر است. او پاسخ داد: ای خدای من، حبیب تو محمد(ص)

جلد : ۱ ، صفحه : ۸۴

محبوب‌ترین است. خداوند به او وحی کرد: آیا او نزد تو محبوب‌تر است یا خودت؟ گفت: او محبوب‌تر است. خداوند پرسید: آیا فرزند او نزد تو محبوب‌تر است یا فرزند خودت؟ پاسخ داد: فرزند او. خداوند فرمود: آیا ذبح ظالمانه فرزند او به دست دشمنانش در قلب تو دردناک‌تر است یا ذبح فرزندت به دست خودت برای اطاعت من؟ گفت: ذبح او به دست دشمنانش در قلبم دردناک‌تر است. خداوند فرمود: گروهی که گمان دارند از امت

محمدند، فرزندش، حسین را پس از او ظالمانه خواند کشت؛ همان گونه که قوچ را سر می‌برند؛ پس به سبب

این کارشان مستوجب غضب من خواهند شد. در این هنگام ابراهیم شیون سر داد و قلبش به درد آمد و گریست. خداوند فرمود: ای ابراهیم، من این شیون تو را پذیرفتم و واجب دانستم بر خود که تو را با بالاترین درجات اهل صبر بر مصیبت‌ها برسانم. پس این معنای قول خداوند است که: «او را به ذبحی بزرگ باز خریدیم»

و هیچ دگرگونی و نیرویی نیست، جز از سوی خداوند والا و بزرگ. اینکه برخی گفته‌اند گوسفند چون بسیار بزرگ بوده، ذبح عظیم نامیده شده است! ۴۰ این پذیرفتنی نیست.

اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا. ۴۱

خدا ابراهیم را به دوستی خود برگزید.

لوط، سفیر ابراهیم(ع)

ابراهیم(ع) حضرت لوط را که از بستگان بود، و در جریان نجات ابراهیم(ع) از آتش ایمن آورده بود. ۴۲ برای تبلیغ

به منطقه‌ای در اطراف فلسطین می‌فرستد. ۴۳

جلد : ۱ ، صفحه : ۸۵

لوط رسالت خویش را در چند شهر آغاز می‌کند. قرآن این چهار شهر را «مؤتفکات» نامیده است. ۴۴ از مجموع

آیات درباره این حضرت می‌توان دریافت که شیطان در این قوم بسیار موفق بوده و این قوم در انحراف جنسی

به پای‌های رسیده بودند که زنان را رها کرده، به سراغ جنس ذکور می‌رفتند و این عمل به عنوان یک بیماری

مسري، همگان، جز پيروان لوط، را فرا گرفته بود. سرانجام باران عذاب بر آنان باريد و زمين بار ديگر از لوث وجود

كافران پاك شد.

خداوند هنگامي كه مي‌خواهد قوم لوط را عذاب كند، ملايكة عذاب، نخست خدمت ابراهيم(ع) مي‌آيند و به ايشان گزارش مي‌دهند. ٤٥ حضرت به نوعي پايمردي مي‌كند كه اين عذاب به تأخير بيفتد كه ملايكة مي‌گويند:

يَا اِبْرَاهِيمُ اَعْرَضْ عَن هَذَا اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرٌ رَبِّكَ وَانْتَهُمْ اَتِيَهُمْ عَذَابٌ غَيْرٌ مَّرْدُودٍ؛ ٤٦

اي ابراهيم، از اين سخن اعراض كن. فرمان پروردگارت فراز آمده است و بر آنها عذابي كه هيچ برگشتي ندارد،

فرو خواهد آمد.

لوط(ع) سي سال مردم را به خداپرستي فراخواند. پس از سي سال تنها يك خانه مؤمن شده است؛ آن هم

خانه خود آن حضرت بود. ٤٧ اين حاكي از دين ستيزي اين مردم است.

جلد : ١ ، صفحه : ٨٦

پي‌نوشت‌ها

١. آل عمران، آيه ٦٧.

٢. حج، آيه ٧٨.

٣. عهد عتيق، پيدايش، باب ١٠، شماره ٨ و ٩؛ معجم البلدان، ج ٣، ص ١٩٧؛ برخي نسب او را اين گونه شمرده‌اند: نمرود بن كوش بن كنعان بن حام بن نوح. رك: تاريخ طبري، ج ١، ص ١٧٢؛ طبقات الكبري، ج ١، ص ٤٣

٤. ضحي، آيه ٦: اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى.

٥. كمال الدين و تمام النعمه، ص ١٣٨؛ تاريخ طبري، ج ١، ص ١٦٤؛ تفسير برهان، ج ٢، ص ٤٣٦؛ تفسير نورالثقلين،

ج ١، ص ٧٢٩؛ الكافي، ج ٨، ص ٣٦٧.

٦. انعام، آيه ٧٤.

٧. انعام، آيه ٧٦ تا ٧٨.

٨. انبياء، آيات ٥٧ تا ٦٨.

٩. رك: تفسير تسنيم، ج ١، ص ٣٣٦.

١٠. بقره، آيه ٢٥٨.

١١. قصص الأنبياء جزايري، ص ١٠٥.

١٢. اعراف، آيه ١١٦.

١٣. رك: تفسير قمي، ج ١، ص ٨٦؛ تفسير برهان، ج ١، ص ٥٢٨؛ تفسير نورالثقلين، ج ١، ص ٢٦٦.

١٤. انبياء، آيه ٦٨.

۱۵. انبياء، آیه ۶۹ و ۷۰.

جلد : ۱ ، صفحه : ۸۷

۱۶. الكامل في التاريخ، ج ۱، ص ۵۵؛ تاريخ طبري، ج ۱، ص ۱۶۸؛ فخر رازي، تفسير كبير، ج ۲۲، ص ۱۸۷.
۱۷. درباره موقعيت جغرافيايي منطقه بابل، دیدگاه‌هاي گوناگوني ارايه شده است. رك: لغت‌نامه دهخدا، ذيل واژه بابل؛ تاريخ طبري، ج ۱، ص ۲۱۴؛ معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، ج ۳، ص ۹۵۰؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۳۶ و ۱۸۳ و ۴۹۰.
۱۸. صافات، آیه ۹۹؛ عهد عتيق، پيدائش، باب ۱۲، شماره ۳.
۱۹. رك: الميزان في تفسير القرآن، ج ۷، ص ۲۴۱؛ الكافي، ج ۸، ص ۳۰۴.
۲۰. رك: تفسير برهان، ج ۴، ص ۲۷؛ الكافي، ج ۷، ص ۳۷۳؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۴۶؛ عهد عتيق، پيدائش، باب ۱۲، شماره ۱ تا ۱۰ و ۲۰؛ باب ۱۲، شماره ۱، ۳، ۴، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۱۸؛ باب ۱۴، شماره ۱۴ و ۱۶؛ الكامل في التاريخ، ج ۱، ص ۵۷.
۲۱. عهد عتيق، خروج، باب ۳۳، شماره ۳.
۲۲. رك: منشور جاويد، ج ۱۱، ص ۲۵۹؛ البدايه و النهايه، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۷۶.
۲۳. براي نمونه، رك: قاموس كتاب مقدس، ص ۶۶۰.
۲۴. صافات، آیه ۱۰۰.
۲۵. رك: تفسير عياشي، ج ۲، ص ۱۵۲؛ تاريخ يعقوبي، ج ۱، ص ۲۵.
۲۶. صافات، آیه ۱۰۵؛ اسماعيل از هاجر، در ۸۶ سالگي ابراهيم، و اسحاق از ساره در صد سالگي ابراهيم و
- نود سالگي ساره به دنيا آمده است. تاريخ يعقوبي، ج ۱، ص ۲۵؛ عهد عتيق، پيدائش، باب ۲۱.
۲۷. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۹۷.

جلد : ۱ ، صفحه : ۸۸

۲۸. تاريخ يعقوبي، ج ۱، ص ۲۵.
۲۹. رك: عهد عتيق، پيدائش، باب ۲۱.
۳۰. صافات، آیه ۱۰۲.
۳۱. تفسير برهان، ج ۵، ص ۳۰ و ۳۵؛ نورالثقلين، ج ۴، ص ۴۲۰ - ۴۲۲ و ۴۳۰؛ روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۶، ص
- ۲۱۵؛ تفسير قمي، ج ۲، ص ۲۲۶؛ تفسير صافي، ج ۴، ص ۲۷۶.
۳۲. نورالثقلين، ج ۴، ص ۴۲۲؛ كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۱، ص ۱۷۲.
۳۳. صافات، آيات ۱۰۱ - ۱۱۳.

۳۴. البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۳۰؛ نورالثقلين، ج ۴، ص ۴۲۰؛ معاني الأخبار، ص ۳۹۱؛ كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۱، ص ۱۷۲.

۳۵. نقل است که عمر بن عبدالعزیز یکی از عالمان یهود را خواست و از او درباره ذبیح پرسید. او گفت: عالمان اهل کتاب می‌دانند که ذبیح اسماعیل است و از روی حسد انکار می‌کنند؛ زیرا اسحاق جد آنان، و اسماعیل جد عرب است و می‌خواهند این فضیلت برای جد ایشان باشد، نه شما. مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۴۵۳؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۲؛ الأنس‌الجلیل، ج ۱، ص ۴۰. و نیز رك: مجمع‌البیان، ج ۲۱، ص ۲۸؛ روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۶، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

۳۶. روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۶، ص ۲۰۹؛ رك: معاني الأخبار، ص ۳۹۱؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۴۰؛ الكاشف، ج ۶، ص ۳۵۱.

۳۷. صافات، آیات ۱۰۳ - ۱۰۸.

۳۸. كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۱، ص ۱۷۲؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۳۰ و ۳۲.

جلد : ۱ ، صفحه : ۸۹

۳۹. الخصال، ص ۵۷؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۲۵؛ البرهان في القرآن، ج ۵، ص ۳۰؛ نورالثقلين، ج ۴، ص ۴۳۹؛ كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۱، ص ۱۷.

۴۰. روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۶، ص ۲۱۸؛ مجمع‌البیان، ج ۱۲، ص ۳۰؛ منهج الصادقين، ج ۸، ص ۹؛ التبیان في تفسير القرآن، ج ۸، ص ۵۱۹؛ تفسير صافي، ج ۴، ص ۲۷۵.

۴۱. نساء، آیه ۱۲۵.

۴۲. روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۰، ص ۳۰۶؛ تفسير قمي، ج ۱، ص ۳۳۲؛ نورالثقلين، ج ۲، ص ۳۷۸؛ قصص الانبياء جزایري، ص ۱۰۶.

۴۳. البرهان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۲۲۶؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۴۷.

۴۴. توبه، آیه ۷۰؛ نجم، آیه ۵۳، حاقه، آیه ۹. برای دیدن نظرانی درباره این شهرها، رك: تفسير صافي، ج ۲، ص ۳۵۶؛ الكافي، ج ۵، ص ۵۴۹؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۸۱۴؛ نورالثقلين، ج ۲، ص ۲۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۰۷؛ مجمع‌البیان، ج ۱۱، ص ۱۵۰؛ معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۱۹؛ تفسير قرطبي، ج ۱۸، ص ۲۶۲؛ معاني القرآن، ج ۳، ص ۳۳۲؛ ترجمه المیزان في تفسير القرآن، ج ۱۱، ص ۳۵۴. در سوره نجم این لفظ به صورت مفرد «مؤتفکه» آمده است. مفسران سرزمین مؤتفکه را همان سرزمین لوط در اردن می‌دانند که قوم لوط در آن هلاک شدند. می‌گویند آثار شهر قوم لوط در ساحل بحرالمیت اردن دیده شده است. رك: عبدالوهاب نجار،

قصص الأنبياء، ص ۱۱۳.

۴۵. الکافي، ج ۵، ص ۵۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۶۸؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۲۲۶؛ تفسير قمی،

ج ۱،

ص ۳۳۴.

۴۶. هود، آیه ۷۶.

جلد : ۱، صفحه : ۹۰

۴۷. مجمع البيان، ج ۱۲، ص ۱۰۲؛ منهج الصادقين، ج ۴، ص ۴۳۹؛ تفسير قمی، ج ۱، ص ۳۳۴؛ تفسير عیاشی،

ج

۲، ص ۱۵۳؛ تفسير صافی، ج ۲، ص ۴۶۵؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۲۲۶؛ نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۷۷؛

کنزالدقائق و بحر الغرائب، ج ۶، ص ۲۰۷.

جلد : ۱، صفحه : ۹۱

۵

آغاز تاریخ بني اسرائيل

ابراهیم فرزندان خود را به همین [یکتاپرستی] سفارش کرد و یعقوب نیز که: ای فرزندان من، خدا برای شما

این دین را برگزیده است. پس ممرید، مگر آنکه مسلمان باشید. ۱

ابراهیم(ع) در شهر الخلیل فلسطین از دنیا رفت و پیامبری به اسحاق(ع) منتقل شد. ۲ ما از این پس در پی

یافتن ریشه‌های پیدایش بني اسرائيل و تداوم تاریخ در آنها هستیم. تا پایان بررسی بني اسرائيل دیگر هیچ

گذری به مکه نداریم. تاریخ مکه در قرآن، از زمانی آغاز می‌شود که تاریخ بني اسرائيل و مأموریت آنان از نظر

قرآن پایان یافته است.

خداوند در فلسطین به اسحاق فرزندی می‌دهد که او را یعقوب نام می‌نهند. نام دیگر او، اسرائيل است.

تورات

اسرائیل را «کشتی‌گیرنده» و «کسی که بر خدا پیروز است» معنا کرده است؛ ۳ اما حقیقت آن است که

«اسرائیل» در لغت سریانی و عبرانی، به معنای «بنده خدا» است. ۴

قرآن تاریخ یعقوب و فرزندش یوسف را احسن القصص نامیده است:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ؛ ۵

جلد : ۱، صفحه : ۹۵

با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم، بهترین داستان را برای حکایت می‌کنیم. در تفسیر احسن القصص گفته‌اند: خوب‌ترین بیان از قرآن، به گونه‌ای بدیع و اسلوبی شگفت. داستان یوسف

(ع) در کتاب‌های پیشین و کتب تاریخ نیز آمده است؛^۶ اما هیچ يك از لحاظ شیوه بیان، همانند آنچه در قرآن بیان شده، نیست. نیز ممکن است قَصَص مصدر نباشد، بلکه اسم مصدر به معنای «خبر بیان شده» باشد. در

این حال، معنا چنین است. «و ما خوب‌ترین قصه حکایت شده را برای تو بیان کردیم» و این قصه از آن رو خوب‌ترین است که در بردارنده عبرت‌ها و حکمت‌ها و نکات و عجایبی است که در غیر آن نیست. و ظاهراً مراد،

خوب‌ترین قصه در همین زمینه و موضوع است.^۷

یعقوب (ع) صاحب دوازده پسر می‌شود که یکی از آنها یوسف است و یعقوب بسیار به او محبت می‌ورزید. برادرانش بر او حسد کردند و بنا بر این به این فکر افتادند که او را از سر راه بردارند. در مشورت به این نتیجه می‌رسند که یوسف را نکشند، اما به گونه‌ای از منطقه دورش سازند. فرزندان یعقوب، متدین و موحد بودند، اما

دچار حسادت شده بودند.^۸

فلسطین کنار دریای مدیترانه است. در بالای مدیترانه منطقه روم، پایین آفریقا و سمت دیگر، خاور میانه قرار دارد. این دریا از مناطق اقتصادی دنیاست. کاروانها از روم به آفریقا و مصر می‌رفتند. فلسطین در کناره دریا و در

مسیر آنهاست. در این مسیر آب‌انبارهایی ایجاد کرده بودند تا آب باران در آن جمع شود و کاروانها از آن استفاده کنند. برادران یوسف (ع) به این نتیجه رسیدند که یوسف (ع) را در یکی از این آب‌انبارها بیندازند تا قافله‌ها و کاروان‌های تجاری او را با خود ببرند. بازی را بهانه می‌کنند و از پدر می‌خواهند تا اجازه دهد تا او را با خود بیرون ببرند.

جلد : ۱ ، صفحه : ۹۶

قَالَ إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ. قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِدَا
لَخَاسِرُونَ؛^۹

گفت: اگر او را ببرید، غمگین می‌شوم و می‌ترسم که از او غافل شوید و گرگ او را بخورد. گفتند: با این گروه

نیرومند که ما هستیم، اگر گرگ او را بخورد، از زیانکاران خواهیم بود.

آنها از این بیان پدر آموختند که او را نکشند و بعد دروغی درست کنند و بگویند او را گرگ خورد. ^{۱۰} چون خود پدر هم گفته بود ممکن است او را گرگ بخورد، این را به آسانی می‌پذیرد.

قَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْتَمَعُوا أَنْ يُجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجَبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. وَجَاءُوا

أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ. قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ. وَجَاءُوا عَلَيَّ قَمِيصِهِ يَدْمٌ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ

مَا تَصِفُونَ؛ ۱۱

چون او را بردند و هماهنگ شدند که در عمق تارک چاهش بیفکنند، به او وحی کردیم که ایشان را از این کارشان آگاه خواهی ساخت و خود ندانند. شب هنگام گریان نزد پدرشان باز آمدند. گفتند: ای پدر، ما به اسب تاختن رفته بودیم و یوسف را نزد کالای خود گذاشته بودیم، گرگ او را خورد. و هر چند هم که راست بگوییم، تو سخن ما را باور نداری. جامه‌اش را که به خون دروغین آغشته بود، آوردند. گفت: نفس شما، کاری

را در نظرتان بیاراسته است. اکنون برای من، صبر جمیل بهتر است و خداست که در این باره از او یاری باید خواست.

جلد: ۱، صفحه: ۹۶

قَالَ إِنِّي لَيَحزني أن تذهبوا به وأخاف أن يأكله الذبُّ وأنتم عنه غافلون. قالوا لئن أكله الذبُّ ونحن عصبة إنا إداً

لخاسرون؛ ۹

گفت: اگر او را ببرید، غمگین می‌شوم و می‌ترسم که از او غافل شوید و گرگ او را بخورد. گفتند: با این گروه

نیرومند که ما هستیم، اگر گرگ او را بخورد، از زیانکاران خواهیم بود.

آنها از این بیان پدر آموختند که او را نکشند و بعد دروغی درست کنند و بگویند او را گرگ خورد. ۱۰ چون خود پدر هم گفته بود ممکن است او را گرگ بخورد، این را به آسانی می‌پذیرد.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجَبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ. قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ. وَجَاءُوا عَلَيَّ قَمِيصِهِ يَدْمٌ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ

مَا تَصِفُونَ؛ ۱۱

چون او را بردند و هماهنگ شدند که در عمق تارک چاهش بیفکنند، به او وحی کردیم که ایشان را از این کارشان آگاه خواهی ساخت و خود ندانند. شب هنگام گریان نزد پدرشان باز آمدند. گفتند: ای پدر، ما به اسب تاختن رفته بودیم و یوسف را نزد کالای خود گذاشته بودیم، گرگ او را خورد. و هر چند هم که راست بگوییم، تو سخن ما را باور نداری. جامه‌اش را که به خون دروغین آغشته بود، آوردند. گفت: نفس شما، کاری

را در نظرتان بیاراسته است. اکنون برای من، صبر جمیل بهتر است و خداست که در این باره از او یاری باید خواست.

کاروان، یوسف(ع) را از چاه بیرون کشید و به مصر برد. خانواده حضرت یعقوب(ع) در منطقه فلسطین حکومت

ندارند؛ بلکه تنها استقرار دارند؛ خانواده‌ای دینی و مذهبی هستند که مبلغ توحیدند. سیر حوادث یوسف را در

مصر به وزیر امور اقتصادی تبدیل کرد. قحطی گسترده‌ای رخ می‌دهد و پاي فرزندان یعقوب(ع) برای گرفتن آذوقه به مصر باز می‌شود. یوسف(ع) برادران را شناسایی می‌کند و با ترفندی آنان را نگه می‌دارد و پدرش را

نیز به مصر می‌آورد. خانواده یعقوب(ع) و فرزندان او (بنی‌اسرائیل) بدین صورت به مصر منتقل می‌شوند. ۱۲ نخستین تجربه حکومت‌داری بنی‌اسرائیل

یوسف(ع) رئیس حکومت مصر می‌شود. مصریان مشرک‌اند، اما یوسف(ع) را به چند دلیل پذیرفتند: نخست اینکه ایشان را از قحطی رها کرده بود؛ دوم اینکه یوسف بسیار کاردان بود و کسی به کار و مدیریت او ایرادی نداشت؛ دلیل سوم، زیبایی مفرط یوسف(ع) بود. زیبایی حاکم برای مردمان بسیار مهم بوده و هست. بنی اسرائیل که اکنون خاندان حکومتی مصر شده‌اند، در آن منطقه قومی دینی هستند، ولی بهره‌ای از تجربه

حکومتی ندارند. مصر سرآغاز کسب تجربه حکومتی آنان است. دیوان سالاری در بنی‌اسرائیل از اینجا آغاز شده است. آنان مطالب را می‌نویسند و نسل خود را یادداشت می‌کنند. ریشه کارآموزی یهود و نقطه آغاز کسب تجربه آنها حکومت یوسف(ع) است.

بنی‌اسرائیل در حکومت یوسف(ع) تبلیغ دین می‌کردند. حضرت یعقوب(ع) در واپسین لحظات عمر، آنان را گرد

هم آورد:

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ أَبَاتُكَ إِِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ؛ ۱۳

آنگاه که مرگ یعقوب فرارسید و به فرزندانش گفت: پس از من چه چیزی را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای نیاکان تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را به یکتایی خواهیم پرستید و در برابر او تسلیم هستیم.

نگرانی یعقوب(ع) این بود که ممکن است ایشان در آن حکومت گمراه شوند. یعقوب(ع) که از دنیا رفت، یوسف(ع) او را به منطقه شام منتقل و در کنار قبر خلیل‌الرحمان به خاک سپرد. ۱۴

بنی‌اسرائیل هنگامی که وارد مصر شدند، در اقلیت بودند؛ اما از آن سو چون خانواده حکومتی بودند، طبیعتاً به

سمت گسترش نسل رفتند تا از این اقلیت درآیند. یوسف(ع) در پایان عمر، همه را جمع کرد و پس از حمد و

ثناي پروردگار، از سختي‌اي که به آنان خواهد رسيد، خبر داد که مردان کشته خواهند شد؛ شکم زنان آبستن

دريده و کودکان ذبح خواهند شد. تا اينکه خداوند حق را به دست قيام‌کننده‌اي که از فرزندان لوي بن يعقوب است، ظاهر کند. او مردی گندمگون و بلند قد است و صفات او را براي‌شان بازگفت. يوسف وفات کرد و غيبت سختي بر بني‌اسرائيل روي داد و آنان چهارصد سال در انتظار منجي خویش بودند. ۱۵ يوسف در وصيت خویش

به آنان هشدار مي‌دهد که: مشرکان بر شما مسلط مي‌شوند و چون شما گروهی مؤمن هستيد و هويت واحد و متشکل داريد و همه، فرزندان اسرائيل هستيد و افزون بر آن تجربه حکومتی نیز داريد، قدرت شرك، از

خدا و گروه مؤمن احساس تهديد مي‌کند. فرعونيان از شما مي‌هراسند و در تنگنا قرارتان مي‌دهند. منتظر باشيد که منجي شما خواهد آمد و شما را نجات خواهد داد. انتظار ظهور منجي، نقطه

جلد : ۱ ، صفحه : ۹۹

اميد سازمان بني‌اسرائيل شد و حضرت يوسف(ع) از دنيا رفت. بنا بر اين بني‌اسرائيل پس از حضرت يوسف(ع)

در سه جهت بايد تلاش کنند: ۱. حفظ هويت: يعني اين مجموعه ديندار و متدين به هم پيوسته، هويت ديني

خود را در مصر مشرک حفظ کنند؛ ۲. رشد جمعيت: به اندازه‌اي که همچون نمک در آب حل نشوند؛ ۳. انتظار

منجي: که آنها را از وضعيت ناهنجار مصر رهايي بخشد و آنان در راه مسئوليت تاريخي امامت دين خدا، که بر

عهده آنهاست حرکت کنند.

چهارصد سال انتظار

تمام گفته‌هاي يوسف(ع) تحقق يافت. مصر در اختيار فراغه فرار گرفت و از سه ناحيه بر آنان هجوم آوردند:

۱

.تهاجم فرهنگي ۱۶ بر هويت ديني آنان؛ ۲. کنترل آنان؛ سيستم فرعوني، زن‌هاي بني‌اسرائيل را موظف کرده

بود تحت نظر قابله‌هاي مصري باشند. هر زن بني‌اسرائيلي که باردار بود، بايد تحت اشراف قابله مصري (قبطي) وضع حمل مي‌کرد. اگر آمار پسران بيش از مقدار مشخص بود، نوزادان پسر را مي‌کشند و اگر دختر

بود، تحویل مادر مي‌دادند؛ ۳. برخورد با موعود؛ فراغه از پيدايي داستان موعود جلوگیری مي‌کردند و براي اين

کار دوگونه برخورد داشتند: برخورد با منتظران؛ جست و جو و برخورد با منتظر. ۱۷.

فرعونيان تلاش مي‌کردند که بني‌اسرائيل را در حدي نگه دارند که در صورت تحقق ظهور، تناسبی با موعود

خود نداشته و در وضعیتی باشند که به کار او نیایند. بنابر این اینان باید از امور فنی و مدیریتی دور باشند. به همین دلیل، حتی مدیریت خانواده را هم از اینها گرفته بود. هر چند خانوار بنی اسرائیلی تحت مدیریت يك مرد فرعونى زندگى مي‌کردند. بنی اسرائیل، تنها امور پست را می‌توانستند یاد بگیرند؛ مانند جارو کردن خیابان‌ها، هرس درختان میوه، تخلیه چاه‌ها و یا آشپزی در خانه‌ها. ۱۸ این تلاش به آنجا انجامیده بود که وقتی

جلد : ۱ ، صفحه : ۹۹

امید سازمان بنی اسرائیل شد و حضرت یوسف (ع) از دنیا رفت. بنابراین بنی اسرائیل پس از حضرت یوسف (ع) در سه جهت باید تلاش کنند: ۱. حفظ هویت: یعنی این مجموعه دیندار و متدین به هم پیوسته، هویت دینی خود را در مصر مشرک حفظ کنند؛ ۲. رشد جمعیت: به اندازه‌ای که همچون نمک در آب حل نشوند؛ ۳. انتظاری منجی: که آنها را از وضعیت ناهنجار مصر رهایی بخشد و آنان در راه مسئولیت تاریخی امامت دین خدا، که بر عهده آنهاست حرکت کنند.

چهارصد سال انتظار تمام گفته‌های یوسف (ع) تحقق یافت. مصر در اختیار فراعنه قرار گرفت و از سه ناحیه بر آنان هجوم آوردند: ۱. تهاجم فرهنگی ۱۶ بر هویت دینی آنان؛ ۲. کنترل آنان؛ سیستم فرعونى، زن‌های بنی اسرائیل را موظف کرده بود تحت نظر قابله‌های مصری باشند. هر زن بنی اسرائیلی که باردار بود، باید تحت اشراف قابله مصری (قبطی) وضع حمل می‌کرد. اگر آمار پسران بیش از مقدار مشخص بود، نوزادان پسر را می‌کشند و اگر دختر بود، تحویل مادر می‌دادند؛ ۳. برخورد با موعود؛ فراعنه از پدیداری داستان موعود جلوگیری می‌کردند و برای این

کار دوگونه برخورد داشتند: برخورد با منتظران؛ جست و جو و برخورد با منتظر. ۱۷ فرعونیان تلاش می‌کردند که بنی اسرائیل را در حدی نگه دارند که در صورت تحقق ظهور، تناسبی با موعود خود نداشته و در وضعیتی باشند که به کار او نیایند. بنابر این اینان باید از امور فنی و مدیریتی دور باشند. به همین دلیل، حتی مدیریت خانواده را هم از اینها گرفته بود. هر چند خانوار بنی اسرائیلی تحت مدیریت يك مرد

فرعوني زندگي مي‌کردند. بني‌اسرائيل، تنها امور پست را مي‌توانستند ياد بگيرند؛ مانند جارو کردن
خيابان‌ها،

هرس درختان ميوه، تخليه چاه‌ها و يا آشپزي در خانه‌ها. ۱۸. اين تلاش به آنجا انجاميده بود که وقتي

جلد: ۱، صفحه: ۱۰۰

مادر موسي(ع) مي‌خواست او را درون صندوق بگذارد و به رود بپردازد، در ميان بني‌اسرائيل يك نفر هم
يافت

نمي‌شد که ساختن صندوق بداند و ناچار به نجار قبطي سفارش داد. ۱۹.

فرعونيان در برخورد با موعود مي‌کوشيدند او را بيايند و بکشند. اما او معلوم نيست که کي به دنيا مي‌آيد و
فرزند کيست؟ بايد از اطلاعاتي که بين بني‌اسرائيل منتشر است استفاده کنند. آن اطلاعات، علائم ظهور
است. بني‌اسرائيل به انتظار ظهور موعود، فشارها را تحمل مي‌کردند. انتظار يك عامل ثبات و استقامت
براي

ايشان بود و انبياي بني‌اسرائيل که بين ايشان مي‌آمدند، همواره اين سطح انتظار را با گفتن علائم ظهور
حفظ

مي‌کردند. افراي که به مرز نااميدي مي‌رسيدند، بيان علائم ظهور اميدوارشان مي‌کرد. فرعونيان بر اساس
اين علائم، خود را به اين حريم نزديک مي‌کردند. راه ديگر براي دستيابي به منتظر، بهره‌گيري از پيشگويان و
ستاره‌شناسان بود. از اوضاع ستارگان مي‌توان آينده را پيشگويي کرد، ولي نمي‌توان آن را تغيير داد.
فرعونيان،

از اين راه، زمان ميلاد منجي بني‌اسرائيل را به دست آورده بودند. ۲۰

جلد: ۱، صفحه: ۱۰۰

مادر موسي(ع) مي‌خواست او را درون صندوق بگذارد و به رود بپردازد، در ميان بني‌اسرائيل يك نفر هم
يافت

نمي‌شد که ساختن صندوق بداند و ناچار به نجار قبطي سفارش داد. ۱۹.

فرعونيان در برخورد با موعود مي‌کوشيدند او را بيايند و بکشند. اما او معلوم نيست که کي به دنيا مي‌آيد و
فرزند کيست؟ بايد از اطلاعاتي که بين بني‌اسرائيل منتشر است استفاده کنند. آن اطلاعات، علائم ظهور
است. بني‌اسرائيل به انتظار ظهور موعود، فشارها را تحمل مي‌کردند. انتظار يك عامل ثبات و استقامت
براي

ايشان بود و انبياي بني‌اسرائيل که بين ايشان مي‌آمدند، همواره اين سطح انتظار را با گفتن علائم ظهور
حفظ

مي‌کردند. افراي که به مرز نااميدي مي‌رسيدند، بيان علائم ظهور اميدوارشان مي‌کرد. فرعونيان بر اساس
اين علائم، خود را به اين حريم نزديک مي‌کردند. راه ديگر براي دستيابي به منتظر، بهره‌گيري از پيشگويان و

ستاره‌شناسان بود. از اوضاع ستارگان می‌توان آینده را پیشگویی کرد، ولی نمی‌توان آن را تغییر داد. فرعونیان،
از این راه، زمان میلاد منجی بنی‌اسرائیل را به دست آورده بودند. ۲۰

جلد: ۱، صفحه: ۱۰۱

پی‌نوشت‌ها

۱. بقره، آیه ۱۳۲.
۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸.
۳. عهد عتیق، پیدایش، باب ۳۲، شماره ۲۸: مطابق این فراز از تورات، یعقوب شبانگه به کشتی گرفتن با خدا می‌پردازد و در این زورآزمایی، سربلند بیرون می‌آید و از خداوند نام «اسرائیل» را هدیه می‌گیرد؛ یعنی کسی که بر خدا پیروز شده است.
۴. بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۲۱۸؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۹.
۵. یوسف، آیه ۳.
۶. رک: عهد عتیق، پیدایش، باب ۳۷.
۷. ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۰۲.
۸. ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۲۰؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۴۲؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۵.
۹. یوسف، آیه ۱۳ و ۱۴.
۱۰. علل الشرایع، ص ۶۰۰.
۱۱. یوسف، آیات ۱۸-۱۵.
۱۲. داستان یوسف، یکی از مفصل‌ترین داستان‌های قرآن است. در این پژوهش، مجال طرح این داستان نیست.
۱۳. بقره، آیه ۱۳۳.
۱۴. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۱۹.

جلد: ۱، صفحه: ۱۰۲

۱۵. رک: کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۳۸؛ قصص الانبیاء راوندی، ص ۱۴۸؛ قصص الانبیاء جزایری، ص ۲۲۳ و ۲۲۴؛ عهد عتیق، پیدایش، باب ۵۰، شماره ۲۵.
۱۶. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۶۸؛ منهج الصادقین، ج ۱، ص ۱۹۹؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۱۲ و ۴،

ص

۲۱۵؛ تاریخ طبري، ج ۱، ص ۳۸۷؛ تاریخ یعقوبي، ج ۱، ص ۳۳.

۱۷. ر.ك: بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۷.

۱۸. در ابتدای سفر خروج از عهد عتیق، به این بردگی و تحقیر بني اسرائيل اشاره شده است.

۱۹. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۵۴؛ قصص الانبياء جزایري، ص ۲۳۸.

۲۰. ر.ك: فرج المهموم، ص ۲۷.

جلد: ۱، صفحه: ۱۰۳

۶

موسي، پیام آور رهايي

جلد: ۱، صفحه: ۱۰۵

من ترمرد و گردنکشي شما را مي دانم. امروز که من هنوز با شما زنده هستم، بر خداوند فتنه انگیخته اید؛

پس

چند مرتبه زیاده بعد از وفات من! مي دانم که بعد از وفات من، خويشتن را بالکل فاسد گردانیده، از طريقي

که

به شما امر فرمودم، خواهيد برگشت. و در روزهاي آخر بدی بر شما عارض خواهد شد؛ زیرا که آنچه در نظر

خداوند بد است، خواهيد کرد و از اعمال خود، خشم خداوند را به هيچان خواهيد آورد. ۱

ميلاد موعود

دوران رنج بني اسرائيل چهارصد سال به طول انجاميد. ۲. منجمان فرعون ۳ را خبر کردند که نطفه موعود

بني اسرائيل، در این شب بسته خواهد شد. ۴ فرعون دستور داد در آن شب همه مردان بني اسرائيل را به

بهانه جشن، از شهر بیرون ببرند تا مردان بني اسرائيل از زن هایشان جدا شوند. پدر موسي و تعدادي از

بني اسرائيل، کارگر کاخ فرعون بودند و به دستور فرعون، در کاخ ماندند. نیمه هاي شب هوا باراني شد و

رعد و

برق وحشتناكي به وجود آمد. مادر موسي (ع) که خود مستخدم کاخ فرعون بود، سراسيمه شد و از نیامدن

عمران نگران شد. برخاست و به کاخ رفت. از نگهبان پرسيد: چرا عمران نیامده است؟ براي او اتفاقي افتاده

است؟ گفت: نه، آنها را امشب اینجا نگه داشته اند. گفت:

جلد: ۱، صفحه: ۱۰۷

چرا؟ گفت: نمي دانم. گفت: من نگرانم. نگهبان براي رفع نگراني، او را به کاخ راه داد. جناب عمران در اتاق

مخصوص خود تنها بود. نطفه موسی(ع) در همان کاخ فرعون بسته شد. ه.
نکته‌ای که در این داستان نهفته است و برای امروز بسیار آموزنده است، وضعیت آن شب بنی‌اسرائیل
است.

بنی‌اسرائیل که به بیابان رفته بودند و با باران شدید روبه‌رو بودند، زبان به اعتراض گشودند که: خدایا، ما که
در

راه تو ثابت قدم هستیم و برای تو این سختی‌ها را تحمل می‌کنیم؛ چرا ما را آزار می‌کنی و در این بیابان
گرفتار

بارانمان کرده‌ای؟

برای رسیدن همسر عمران به او و انعقاد نطفه منجی موعود، باید این وضعیت هراسناک و دشوار پیش بیاید
تا

مادر منجی، هراسان به در کاخ برود و ورود او به کاخ هم توجیه شود و نگهبان نیز به او حق دهد که در آن
شرایط وحشتناک بترسد. اگر این مسائل نبود، او را به کاخ راه نمی‌دادند و اصلاً او از خانه بیرون نمی‌آمد.
بنی‌اسرائیل که منتظر ظهور موعود هستند، اگر می‌دانستند که آن باران برای چیست، آیا باز به خدا
اعتراض

می‌کردند؟ خداوند این جمعیت را گام به گام با این گونه سختی‌ها و امور طبیعی آماده می‌کند و
سختی‌های

بزرگ‌تری را از آنان برمی‌دارد.

به فرعون اعلام کردند که نطفه منجی بنی‌اسرائیل منعقد شده است. تمام زنان بنی‌اسرائیلی تحت نظر
پزشکان فرعون قرار گرفتند. از این تاریخ تا سال آینده، تا زمانی که ممکن است این کودک به دنیا آید، تمام
پسران را می‌کشند. ۶. مادر موسی(ع) نیز تحت نظر قابله است، اما نمی‌داند که چه جنین ارزشمندی را
حمل

می‌کند. فرزند به دنیا می‌آید، اما از آنجا که همه ابزارهای عالم دست خداست، محبت موسی(ع) به دل
این

قابله افتاد و ولادت فرزند را گزارش نکرد و موسی نجات یافت. ۷. اما مأموران فرعون به این خانه مظنون شدند
و

در

جلد: ۱، صفحه: ۱۰۸

پی جست‌وجوی خانه آمدند. خداوند به مادر موسی(ع) وحی کرد که نوزاد را در رود بیندازد:
وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ
وَجَاعِلُوهُ

مِنَ الْمُرْسَلِينَ: ۸

و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی، به دریایش بینداز و مترس و غمگین
مشو، او را به تو باز می‌گردانیم و در شمار پیامبران می‌آوریم.

مادر، برای اینکه نوزاد را به موج بسپارد، ناگزیر به نجاری قبطی روی آورد؛ چرا که از بنی اسرائیل هیچ کس نجاری نمی‌دانست. ۹.

در آغوش فرعون

فرعون نیل را انشعاب داده بود و بر آن انشعاب کاخی ساخته بود. آنجا بر بالکن بزرگی عبور آب را به تماشا می‌نشست. صندوقی را بر آب دید که در حرکت است و نوزادی در آن است. یاران فرعون، به فرمان او موسی

را از آب گرفتند، تا خداوند دشمن آنان را در دامانشان پرورش دهد. ۱۰.

وَقَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ ۱۱

زن فرعون گفت: این مایه شادمانی من و توست. او را مکشید، شاید به ما سودی برساند یا او را به فرزندی

گیریم، و نمی‌دانستند که چه می‌کنند.

بدین ترتیب، موسی(ع) ۱۲ وارد کاخ فرعون شد و در آغوش فرعون رشد کرد و همه او را شاهزاده مصر می‌دانستند. ۱۳.

جلد: ۱، صفحه: ۱۰۸

پی جست‌وجوی خانه آمدند. خداوند به مادر موسی(ع) وحی کرد که نوزاد را در رود بیندازد:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ

مِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ ۸

و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی، به دریایش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می‌گردانیم و در شمار پیامبران می‌آوریم.

مادر، برای اینکه نوزاد را به موج بسپارد، ناگزیر به نجاری قبطی روی آورد؛ چرا که از بنی اسرائیل هیچ کس نجاری نمی‌دانست. ۹.

در آغوش فرعون

فرعون نیل را انشعاب داده بود و بر آن انشعاب کاخی ساخته بود. آنجا بر بالکن بزرگی عبور آب را به تماشا می‌نشست. صندوقی را بر آب دید که در حرکت است و نوزادی در آن است. یاران فرعون، به فرمان او موسی

را از آب گرفتند، تا خداوند دشمن آنان را در دامانشان پرورش دهد. ۱۰.

وَقَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ ۱۱

زن فرعون گفت: این مایه شادمانی من و توست. او را مکشید، شاید به ما سودی برساند یا او را به فرزندی

گیریم، و نمی‌دانستند که چه می‌کنند.

بدین ترتیب، موسی(ع) ۱۲ وارد کاخ فرعون شد و در آغوش فرعون رشد کرد و همه او را شاهزاده مصر می‌دانستند. ۱۳.

موسي که برده زاده‌اي بود، اينک شاهزاده‌اي است که قرار است فرعون آینده مصر شود به دستور فرعون، تمام سيستم آموزشي کاخ در اختيار تربيت آن کودک قرار گرفت. خود او نیز هر چه مي‌دانست به موسي(ع)

آموخت. منجي بني‌اسرائيل، در کانون دشمنان بني‌اسرائيل، دانش آموزي خویش را آغاز کرد. فرعون حاکم نيرومندی بود و در این مبارزه با بني‌اسرائيل تجربه نیز اندوخته بود و نفوذ به ارکان حکومتي او مشکل بود. حضرت موسي در کاخ بزرگ مي‌شود. درون کاخ، حکومت در سایه ایجاد مي‌کند. تعدادي از شبکه

فرعون، به موسي(ع) ايمان مي‌آورند و در خود شهر، مقرهايي ايجاد و فعاليت خود را آغاز مي‌کنند. ۱۴ فرعون دريافته بود که منجي موعود از دستش گريخته است، ولي نمي‌دانست که در کاخ خودش است. او مي‌دانست که نطفه او بسته شده است و دستور داده بود بر بني‌اسرائيل فشار بيشتري بياورند و هر حرکت

مشکوکي را سرکوب کنند. بنابراین در این مدت که موسي(ع) در کاخ است، وضعیت بني‌اسرائيل دشوارتر مي‌شود.

فريادرسي زودرس

موسي(ع)، شاهزاده مصر، دوگونه بازديد از شهر داشت: بازديد رسمي و بازديد مخفيانه. در يکي از این بازديد‌ها يکي از بني‌اسرائيل را دید که زیر کتک شديد فرياد دادخواهي سر مي‌داد. بني‌اسرائيل هنگام فشارها، در دوران انتظار، منجي موعود را به فرياد فرا مي‌خواندند. آن بني‌اسرائيلي نیز زیر کتک مأموران فرعون، منجي بني‌اسرائيل را صدا مي‌زد؛ غافل از آنکه منجي موعود نزد اوست. حضرت استغاثه او را که شنيد تاب نياورد و به ياري او شتافت. هنوز دستور ظهور به او داده نشده است، اما فغان آن بني‌اسرائيلي صبر از کف موسي(ع) ربود. مشتتي بر سينه قبطي زد و او مرد. نخستين قتل مشکوک را به فرعون

گزارش دادند و تمام سيستم حکومت براي يافتن قاتل، که احتمالاً منجي بني‌اسرائيل است، بسیج شدند. چون ماجرا شاهد ندارد حضرت به کاخ بازمي‌گردد.

فرار از مصر

بار ديگر موسي(ع) همان بني‌اسرائيلي را مي‌بيند که با مأمور ديگري درگير است. حضرت او را نصيحت کرد. با

این نصيحت او گمان کرد که این بار موسي(ع) مي‌خواهد او را بزند. ترسيد و ماجرا را بازگفت. فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّيِّنٌ. فَلَمَّا أَنْ

أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا يَا لَأْمَسَ إِنَّ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ؛ ١٥

دیگر روز در شهر ترسان و چشم بر راه حادثه می‌گردید. مردی که دیروز از او مدد خواسته بود، باز هم از او مدد خواست. موسی به او گفت: تو به آشکارا گمراه هستی. چون خواست مردی را که دشمن هر دو آنان بود، بزند، گفت: ای موسی، آیا می‌خواهی همچنان که دیروز یکی را کشتی، مرا نیز بکشی؟ تو در این سرزمین می‌خواهی جباری باشی و نمی‌خواهی که از مصلحان باشی.

با این سخن قاتل شناسایی شد و موسی(ع) دیگر در امان نبود. ١٦
وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ ١٧

جلد : ١ ، صفحه : ١١١

مردی از دور دست شهر دوان دوان آمد و گفت: ای موسی، مهتران شهر درباره تو رأی می‌زنند تا بکشندت. بیرون برو، من خیرخواه تو هستم. ترسان و نگران از شهر بیرون شد. گفت: ای پروردگار من، مرا از ستمگران رهایی بخش.

موسی از شهر گریخت و به سوی مدین روان شد. ١٨ مدین در مرز بین صحرای سینا و حجاز است. بنا به نقل

مورخان، حضرت چندین روز در راه بوده است. طی این مدت، غذای او علف بیابان بود. ١٩ خداوند هنگامی که بخواهد بر دوش کسی مسئولیت بگذارد، او را آبدیده می‌کند. او در کاخ بزرگ شده و گرسنگی نکشیده است.

نخستین سختی که خدا در این مدت به او داد، گرسنگی بود.

در محضر شعیب(ع)

او به مدین رسید. نزدیک شهر چوپانان را دید که گوسفندان خود را آب می‌دهند. در کنار آنها دو دختر را دید که مراقب گوسفندان خود هستند و به چاه نزدیک نمی‌شوند. آنان می‌خواهند گوسفندان خود را آب دهند، اما

مردان نمی‌گذارند و حق‌کشی می‌کنند. حضرت به آنان کمک کرد تا گوسفندان خود را آب دادند. آنگاه موسی از آنجا فاصله گرفت و به سایه‌ای روی آورد و گفت:

رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ. ٢٠

ای پروردگار من، به آن نعمتی که برایم می‌فرستی، نیازمندم.

آری، او خسته و گرسنه بود و فشار گرسنگی تاب و توان از او ربنده بود. موسی(ع) با این بیان، بسیار مؤدبانه

از خداوند تقاضای نعمت می‌کند. ٢١

این دو، دختران شعیب(ع) بودند. کار دختران که زود تمام شده بود، شعیب را به شگفتی واداشت و از علت پرسید. دختران ماجرا را باز گفتند و به تقاضای

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۱۲

شعیب، موسی پای به خانه او گذاشت. شعیب(ع) یکی از دختران خود را به شرطی که موسی(ع) هشت یا ده سال برای او کار کند، به عقد او درآورد. ۲۲ موسی(ع) که در کاخ بزرگ شده بود، باید برای تحمل مسئولیت یک دوران ده ساله را در غربت و در کنار یکی از پیامبران بزرگ بگذراند و چوپانی کند تا اگر خوی کاخ نشینی بر فکر و جان او اثر گذاشته است، به کلی شست و شو شود. او باید در کنار کوخ نشینان باشد و از دردهای آنان آگاه گردد و برای مبارزه با کاخ نشینان آماده شود. پس از ده سال خدمت شعیب(ع)، اکنون موسی(ع) آهنگ بازگشت کرده است. ۲۳ زن و فرزند و گوسفندان را برداشت و خواست بازگردد. موسی زیبایی کاخ نشین، اکنون یک چوپان سیاه چرده نمد پوش با یک عصای چوپانی بود.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۱۳

پی نوشت ها

۱. عهد عتیق، تثنیه، باب ۳۱.
۲. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۴۶؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۸؛ عهد عتیق، مطابق برخی روایات، عذاب بر بنی اسرائیل به طول انجامیده بود. آنان به درگاه خدا ناله کردند و خداوند ظهور را که چهارصد سال مقدر کرده بود، صد و هفتاد سال پیش انداخت. رک: تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۴.
۳. فرعون نامی است که به تمام پادشاهان مصر اطلاق می شده است. درباره نام فرعون عصر موسی، رک:
- تفسیر التبیان، ج ۱، ص ۲۲۰؛ منهج الصادقین، ج ۱، ص ۱۹۹؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۶.
۴. فرج المهموم، ص ۲۷.
۵. رک: الكامل فی تاریخ، ج ۱، ص ۹۵.
۶. رک: بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۵۰؛ در آیه ۴۹ سوره بقره و ۴ سوره قصص، به شکنجه شدن بنی اسرائیل و کشته شدن پسران آنها به دست فرعونیان اشاره شده است. نیز رک: نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۷؛ ج ۴، ص ۱۰۹؛ تفسیر
- برهان، ج ۱، ص ۲۱۲؛ منهج الصادقین، ج ۱، ص ۱۹۹؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۸۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۳.
۷. قصص الأنبياء جزایری، ص ۳۲۸؛ قصص الانبياء راوندی، ص ۱۴۸؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۵۸؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۹

۸. قصص، آیه ۷.

جلد: ۱، صفحه: ۱۱۴

۹. بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۵۴؛ قصص الانبياء جزایري، ص ۲۲۸.

۱۰. فرعون که از ظاهر کودک دریافته بود از بني اسرائيل است، درصدد کشتن او بر آمد. اما همسر او که پسري نداشت و مهر کودک بر دلش جاي گیر شده بود، مخالفت کرد و موسي را رهايي بخشيد؛ تفسير برهان، ج ۴، ص ۲۱۵؛ نورالثقلين، ج ۴، ص ۱۱۶؛ تاريخ طبري، ج ۱، ص ۳۸۹؛ تاريخ يعقوبي، ج ۱، ص ۳۴. ۱۱. قصص، آیه ۹.

۱۲. موسي، در زبان عبري به معنای «از آب گرفته شده» است. عهد عتيق، خروج، باب ۲، شماره ۸؛ قاموس

کتاب مقدس، ص ۸۴۹. در روايتي آمده است: فرعون صندوقي را که موسي در آن بود، در میان آب و درخت يافت؛ به همین سبب او را موسي نام نهاده‌اند؛ زیرا به لغت قبطيان، آب را «مو» مي‌گفتند و درخت را «سي».

علل الشرايع، ص ۵۶؛ تاريخ طبري، ج ۱، ص ۳۹۰.

۱۳. رك: قصص، آیات ۱۰ - ۱۳؛ تاريخ طبري، ج ۱، ص ۲۸۹.

۱۴. در همین عصر کاخ نشيني موسي(ع) برخي از هوشمندان بني اسرائيل، منجي موعود را شناخته بودند و

به او ايمان آورده بودند و روشن است که موسي(ع) با این گروه از پيروان، همواره در تعامل و فعاليت‌هاي مذهبي و سياسي باشد و دست به ايجاد شبکه‌اي سياسي بزند. رك: تاريخ يعقوبي، ج ۱، ص ۳۴؛ تفسير برهان، ج ۴، ص ۲۱۶.

۱۵. قصص، آیه ۱۸ و ۱۹.

۱۶. عهد عتيق، خروج، باب ۲، شماره ۱۱ - ۱۴.

۱۷. قصص، آیه ۲۰ و ۲۱. رك: بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۲۸، ۴۲ و ۵۸؛ قصص الانبياء جزایري، ص ۲۲۱؛ متشابه القرآن،

ج ۲، ص ۶۱؛ تاريخ طبري، ج ۱، ص ۳۹۱ و ۳۹۵.

جلد: ۱، صفحه: ۱۱۵

۱۸. عهد عتيق، خروج، باب ۲، شماره ۱۵.

۱۹. بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۱۹؛ تاريخ طبري، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲۰. قصص، آیه ۲۴.

۲۱. تفسير برهان، ج ۴، ص ۲۲۴؛ نورالثقلين، ج ۴، ص ۱۲۱؛ الكافي، ج ۶، ص ۲۸۷؛ بحارالأنوار، ج ۳، ص ۱۳؛

ارشاد

- القلوب، ج ۱، ص ۱۵۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۴۹.
۲۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۷ و ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۰.
۲۳. قصص، آیه ۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۳ و ۲۹.

جلد: ۱، صفحه: ۱۱۵

۱۸. عهد عتیق، خروج، باب ۲، شماره ۱۵.
۱۹. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۹؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۹۷.
۲۰. قصص، آیه ۲۴.
۲۱. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۲۴؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۲۱؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱۳؛

ارشاد

- القلوب، ج ۱، ص ۱۵۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۴۹.
۲۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۷ و ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۰.
۲۳. قصص، آیه ۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۳ و ۲۹.

جلد: ۱، صفحه: ۱۱۶

۷

فرجام دوران انتظار؛ ظهور

جلد: ۱، صفحه: ۱۱۷

اما همین بنی اسرائیل، کارشان به جایی رسید که خدای متعال لعنت دائمی را بر اینها فرستاد. در روایات داریم که مراد از «مغضوب علیهم» یهود است. ۱. نخستین جرقه وحی

موسی(ع) در مسیر بازگشت راه را گم کرد. همسر او نیز به درد زایمان گرفتار شد. ۲. از دور نوری دید. گفت: همین جا بمانید. می‌روم تا کمکی بیابم. یا شعله‌ای آتش برای گرم کردنتان بیاورم. ۳. درختی دید سرسبز، که

در فصل سرما زیر باران، آتش از آن شعله‌ور بود.

فَلَمَّا أَنهَا نُودِيَ يَا مُوسَى. إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طَوًى. وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي؛ ۴

چون نزد آتش آمد، ندا داده شد: ای موسی، من پروردگار تو هستم، پای افزارت را بیرون کن که اینک در وادی مقدس طوی هستی. و من تو را

جلد: ۱، صفحه: ۱۱۹

برگزیده‌ام، پس به آنچه می‌شنوی، گوش فرا دار. خدای یکتا من هستم. هیچ خدایی جز من نیست. پس مرا

بپرست و تا مرا یاد کنی نماز بگذار.

موسی(ع) که در طلب آتش به سوی درخت آمده بود، با خطاب خداوندی رو به رو شد. او سالها در انتظار چنین روزی بود و امروز در این بیابان معشوق و معبود او با او سخن گفتن آغازیده است. گفت: پروردگارا، تمام

هستی و ذکر و یادم، تنها تویی و دل از محبت غیر، به عشق تو شسته‌ام. خطاب دیگر رسید که ای موسی، پای افزار از پای برون آر. و این یعنی از هر چه جز من است، دل تهی دار،

حتی زن و فرزند خویش. ۶.

موسی(ع) که درگیر فکر زن و فرزند بود، با شنیدن خطاب الهی، همه را فراموش کرد و خداوند مأموریت بزرگی به عهده او گذاشت:

اِذْهَبْ اِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى؛ ۷

به نزد فرعون برو که او سرکشی کرده است.

نشانه‌های رسالت

اکنون رسالت سخت و بزرگی به گردن موسی(ع) نهاده شده است؛ رویارویی با مستکبر زمان که ادعای خداوندی دارد. ده سال پیش از دست مأموران او گریخته است و امروز باید برای ابلاغ رسالت خویش نزد او باز

گردد. خداوند رسولان خویش را قدرتی می‌بخشد که با آنان بر منکران احتجاج کنند و دلیلی بر رسالتشان از سوی خداوند باشد؛ وگرنه، هرکسی می‌تواند ادعای نبوت کند. موسی(ع) نیز برای رویارویی با این مستکبر،

نیازمند ابزارها و قدرت‌های الهی است. از سوی خداوند ندا رسید:

وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى؛

ای موسی، آن چیست به دست راستت؟

جلد: ۱، صفحه: ۱۱۹

برگزیده‌ام، پس به آنچه می‌شنوی، گوش فرا دار. خدای یکتا من هستم. هیچ خدایی جز من نیست. پس

مرا

پپرست و تا مرا یاد کنی نماز بگذار.

موسی(ع) که در طلب آتش به سوی درخت آمده بود، با خطاب خداوندی رو به رو شد. او سالها در انتظار چنین روزی بود و امروز در این بیابان معشوق و معبود او با او سخن گفتن آغازیده است. گفت: پروردگارا، تمام

هستی و ذکر و یادم، تنها تویی و دل از محبت غیر، به عشق تو شسته‌ام. خطاب دیگر رسید که ای موسی، پای افزار از پای برون آر. ۵ و این یعنی از هر چه جز من است، دل تهی دار،

حتی زن و فرزند خویش. ۶.

موسی(ع) که درگیر فکر زن و فرزند بود، با شنیدن خطاب الهی، همه را فراموش کرد و خداوند مأموریت بزرگی به عهده او گذاشت:

اَذْهَبْ إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى؛ ۷

به نزد فرعون برو که او سرکشی کرده است.

نشانه‌های رسالت

اکنون رسالت سخت و بزرگی به گردن موسی(ع) نهاده شده است؛ رویارویی با مستکبر زمان که ادعای خداوندی دارد. ده سال پیش از دست مأموران او گریخته است و امروز باید برای ابلاغ رسالت خویش نزد او باز

گردد. خداوند رسولان خویش را قدرتی می‌بخشد که با آنان بر منکران احتجاج کنند و دلیلی بر رسالتشان از سوی خداوند باشد؛ وگرنه، هرکسی می‌تواند ادعای نبوت کند. موسی(ع) نیز برای رویارویی با این مستکبر،

نیازمند ابزارها و قدرت‌های الهی است. از سوی خداوند ندا رسید:

وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى؛

ای موسی، آن چیست به دست راستت؟

جلد: ۱، صفحه: ۱۲۰

موسی(ع) که اکنون مخاطب معبود و معشوق خویش قرار گرفته است. با شوقی فراوان در پاسخ خداوند گفت:

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَیَّ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى. ۸.

این عصای من است، بدان تکیه می‌کنم و گوسفندانم را با آن به این سو و آن سو می‌برم. فواید دیگری نیز برای من دارد.

پاسخ پرسش خداوند، يك کلمه بیش نبود. اما موسی(ع) این‌گونه به تفصیل آن را پاسخ می‌گوید. این دیگر آن

موسایی که وارد کوه طور شد نیست. با يك خطاب اَذْهَبْ إِلَيَّ فِرْعَوْنَ، همه چیز او دگرگون می‌شود؛ زن و فرزند را فراموش می‌کند و وارد فضای دیگری می‌شود. آن قدر تجلی حق بر او لذت آفرین شده و او را محو

خود کرده که در این شرایط، گفت‌وگو با خدای متعال را طولانی می‌کند و زن و فرزند را در آن حالت به فراموشی می‌سپارد.

هنگامی که حضرت موسی(ع) سنگین‌ترین مأموریت را به گردن می‌گیرد، خداوند چند لحظه حالت عبادت و نماز به او می‌دهد. نماز معراج مؤمن است. حضرت در کوه طور در معراج خویش است. جالب است که در همین جا، که خدا با او صحبت می‌کند، می‌گوید: **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**. ۹ این بدان معناست که اگر می‌خواهی این وضعیت تداوم یابد، نماز بخوان. ۱۰ پس از توضیح موسی(ع) خداوند امر فرمود که عصایش را بیندازد. موسی(ع) بی‌درنگ عصای خویش را به کناری می‌اندازد. عصا به اژدهایی بس سترگ تبدیل می‌شود. موسی(ع) با دیدن این صحنه هراسید و گریخت. خداوند بار دیگر فرمود: ای موسی، باز گرد و ترس که ما آن را به شکل نخستینش باز می‌گردانیم. ۱۱

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۲۱

قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَى. فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى. قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى. وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى. لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى؛ ۱۲

گفت: ای موسی، آن را بیفکن. بیفکنش. به ناگهان ماری شد که می‌دوید. گفت: بگیرش و مترس. بار دیگر آن را به صورت نخستینش باز می‌گردانیم. دست خویش را در بغل کن، بی هیچ عیبی، سفید بیرون آید. این هم آیتی دیگر. تا آیت‌های بزرگ خود را به تو بنمایانیم.

«حیه» مارهای بسیار بزرگی را گویند که بسیار آرام حرکت می‌کنند و وزن زیادی دارند. برخلاف مارهای افعی که سریع حرکت می‌کنند. اما عصای موسی(ع)، به ماری با عظمت، مانند حیه تبدیل شد، اما با سرعتی چون افعی. ۱۲ آنقدر وحشتناک بود که موسی(ع) فرار کرد. ۱۴ حق هم داشت که بترسد. چرا که انسان هنگامی که با منظره‌ای هول‌انگیز و بی‌سابقه رویاروی می‌شود، و از آن سوی راهی برای رفع آن به نظرش نمی‌رسد، چاره‌ای جز گریز نخواهد داشت. به ویژه آنکه هیچ سلاحی برای دفاع ندارد و حتی عصایش نیز اکنون تبدیل به آن چهره هراس‌انگیز شده است. و از سوی دیگر، دستوری از ناحیه خداوند نیامده است که در برابر چنین منظره‌ای بایستد و او تنها مأمور به انداختن عصا بوده است. ۱۵ خدا به او فهماند که دنیا را می‌تواند تغییر دهد، به شرطی که با ایمان به خدا عمل کند. خطاب «ألقها» بدین معناست که امیدت عصا و دیگر ابزارهای مادی نباشد. اگر خدا بخواهد همه اینها به گونه‌ای دیگری عمل می‌کند. چیزی که نباید راه رود، حرکت می‌کند و بالعکس. «ألقها» یعنی تو رها کن باقی کارها با من. ابزار در مبارزه‌ای که در راه خداوند باشد،

آن‌گونه که ظاهرش نشان می‌دهد عمل نمی‌کند. وقتی که تو نیاز داری تبدیل به همان چیزی می‌شود که می‌خواهی. خداوند از موسی خواست تا دستش را در گریبان کند. دستش را که درآورد، گویی آن شب تاریک روز شد. این نور در روز بر نور خورشید غلبه می‌کرد. ۱۶ این منبع انرژی چقدر باید حرارت تولید کند که نورش بر خورشید غلبه کند؟! اما این حرارت، آسیبی نداشت. این اعجاز است. ۱۷ این دو، نشانه پیامبری حضرت بود. موسی(ع) در رویارویی با فرعون با مشکلات دیگری نیز رو به رو بود. او از خداوند تقاضای حل این مشکلات را داشت.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ. قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِي. وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ. وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِي. قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا يَا آيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ. فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ: ۱۸

و پروردگارت موسی را ندا داد که: ای موسی، به سوی آن مردم ستمکار برو: قوم فرعون. آیا نمی‌خواهند پرهیزکار شوند؟ گفت: ای پروردگار من، می‌ترسم که دروغگویم خوانند. و دل من تنگ گردد و زبانم گشاده نشود. هارون را رسالت ده. و بر من به گناهی ادعا دارند، می‌ترسم که مرا بکشند. گفت: هرگز، آیات مرا هر دو، نزد آنها ببرید. ما نیز با شما هستیم و گوش فرا می‌دهیم. پس نزد فرعون روید و بگویید: ما رسول پروردگار جهانیان هستیم، که بنی‌اسرائیل را با ما بفرستید.

آن‌گونه که ظاهرش نشان می‌دهد عمل نمی‌کند. وقتی که تو نیاز داری تبدیل به همان چیزی می‌شود که می‌خواهی. خداوند از موسی خواست تا دستش را در گریبان کند. دستش را که درآورد، گویی آن شب تاریک روز شد. این نور در روز بر نور خورشید غلبه می‌کرد. ۱۶ این منبع انرژی چقدر باید حرارت تولید کند که نورش بر خورشید غلبه کند؟! اما این حرارت، آسیبی نداشت. این اعجاز است. ۱۷ این دو، نشانه پیامبری حضرت بود. موسی(ع) در رویارویی با فرعون با مشکلات دیگری نیز رو به رو بود. او از خداوند تقاضای حل این مشکلات

را

داشت.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ. قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِي. وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ. وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِي. قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا يَا آيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ. فَأَتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ ١٨

و پروردگارت موسی را ندا داد که: ای موسی، به سوی آن مردم ستمکار برو: قوم فرعون. آیا نمی‌خواهند پرهیزکار شوند؟ گفت: ای پروردگار من، می‌ترسم که دروغگویم خوانند. و دل من تنگ گردد و زبانم گشاده نشود. هارون را رسالت ده. و بر من به گناهی ادعا دارند، می‌ترسم که مرا بکشند. گفت: هرگز، آیات مرا هر

دو، نزد آنها ببرید. ما نیز با شما هستیم و گوش فرا می‌دهیم. پس نزد فرعون روید و بگویید: ما رسول پروردگار

جهانیان هستیم، که بنی‌اسرائیل را با ما بفرستی.

جلد: ١، صفحه: ١٢٣

موسی(ع) چهار مشکل بر سر راه این مأموریت بزرگ می‌دید و از خداوند تقاضای حل آنها را کرد: تکذیب از سوی فرعونیان، ضیق صدر خویش، عدم فصاحت کافی، خونخواهی فرعونیان. او از قبطیان کسی را کشته بود و فرعونیان نیز درصدد قصاص او بودند. با مطرح کردن نبوت، آنان مسئله قتل را

پیش می‌کشیدند و او را مجرم جلوه می‌دادند.

خداوند تقاضای موسی را پاسخ گفت و به او اطمینان داد که در حوادث سخت یاریتان خواهم کرد و شما با اطمینان خاطر پیش روید و محکم در این راه گام بردارید. ١٩

خداوند دو مأموریت به موسی(ع) ابلاغ کرد: ١. فرعون را به اسلام دعوت کند؛ ٢. بنی‌اسرائیل را از چنگ فرعون درآورد. با این دو مأموریت، ایشان وارد مصر شد.

آغاز عملیات موسوی

مبارزه آغاز شد. نخستین مأموریت او، فراخوان فرعون به اسلام بود. وارد کاخ شد و در برابر فرعون ایستاد. پیش‌بینی موسی(ع)، اتفاق افتاد. فرعون با دیدن موسی(ع) عملیات خویش را برای تخریب شخصیت او

آغاز

کرد:

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلِيئْتَنَا فِينَا مِنْ عُمَرِكَ سِنَّينَ. وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ ٢٠

گفت: آیا به هنگام کودکی نزد خود پرورشت ندادیم و تو چند سال از عمرت را در میان ما نگذرانیدی؟ و آن

کار

را که از تو سر زد، مرتکب نشدی؟ پس تو کافر نعمتی. ٢١

موسی(ع) چهار مشکل بر سر راه این مأموریت بزرگ می‌دید و از خداوند تقاضای حل آنها را کرد: تکذیب از سوی فرعونیان، ضیق صدر خویش، عدم فصاحت کافی، خونخواهی فرعونیان. او از قبطیان کسی را کشته بود و فرعونیان نیز درصدد قصاص او بودند. با مطرح کردن نبوت، آنان مسئله قتل را

پیش می‌کشیدند و او را مجرم جلوه می‌دادند.

خداوند تقاضای موسی را پاسخ گفت و به او اطمینان داد که در حوادث سخت یاریتان خواهیم کرد و شما با اطمینان خاطر پیش روید و محکم در این راه گام بردارید. ۱۹

خداوند دو مأموریت به موسی(ع) ابلاغ کرد: ۱. فرعون را به اسلام دعوت کند؛ ۲. بنی‌اسرائیل را از چنگ فرعون درآورد. با این دو مأموریت، ایشان وارد مصر شد.

آغاز عملیات موسوی

مبارزه آغاز شد. نخستین مأموریت او، فراخوان فرعون به اسلام بود. وارد کاخ شد و در برابر فرعون ایستاد. پیش‌بینی موسی(ع)، اتفاق افتاد. فرعون با دیدن موسی(ع) عملیات خویش را برای تخریب شخصیت او

آغاز

کرد:

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ. وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ ۲۰
گفت: آیا به هنگام کودکی نزد خود پرورشت ندادیم و تو چند سال از عمرت را در میان ما نگذرانیدی؟ و آن کار

را که از تو سر زد، مرتکب نشدی؟ پس تو کافر نعمتی. ۲۱

فرعون حقانیت موسی(ع) را دریافته است ۲۲ و می‌داند که دعوت او با استقبال همراه خواهد شد اما دست از مسیر خویش بر نمی‌دارد و بر کفر پای می‌فشارد. او بلافاصله موسی را خشونت طلبی معرفی می‌کند که

اگر به قدرت برسد، تنها خونریزی می‌کند. حضرت در این زمینه پاسخ را آماده کرده بود. گفت:

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الصَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ

تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ ۲۳

آن وقت که چنان کردم، از ناآگاهان بودم. پس چون از شما ترسیدم، گریختم و پروردگارم به من حکمت داد و مرا از پیامبران کرد و منت این نعمت را بر من می‌نهی که بنی‌اسرائیل را برده ساخته‌ای؟! ۲۴

در برابر عملیات روانی دشمن، شمشیر فایده ندارد. باید آن را با عملیات روانی پاسخ داد. اگر با ابزار غیر مناسب به میدان روید، نتیجه‌ای جز شکست نخواهد داشت. تنها باید آن قفل عملیات روانی را با ظرافت موسوی و قرآنی شکست. موسی(ع) بسیار زیبا پاسخ داد. گفت: تو باید بر من منت بگذاری که مرا بزرگ

کرده‌ای، یا من باید به تو اعتراض کنم که بنی اسرائیل را به بندگی گرفته‌ای؟ تو کودکان را به قتل می‌رسانی
و مادر من برای اینکه من از دست تو نجات یابم، مرا به رودخانه سپرد و آب مرا به کاخ تو آورد. تو حق نداری
بر
من منت بگذاری. تو برای جلوگیری از ولادت موعود بنی‌اسرائیل، آنان را به اسارت کشیدی و چه خون‌ها که
نریختی.
هنگامی که موسی(ع) با قاطعیت تمام پاسخ فرعون را داد و او را درمانده ساخت، فرعون مسیر کلام را
تغییر
داد و موسی را که گفته بود «من فرستادل پروردگار عالمیان هستم» مورد سؤال قرار داده، از ماهیت
خداوند
می‌پرسد:

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۲۴

فرعون حقانیت موسی(ع) را دریافته است ۲۲ و می‌داند که دعوت او با استقبال همراه خواهد شد اما دست
از مسیر خویش بر نمی‌دارد و بر کفر پای می‌فشارد. او بلافاصله موسی را خشونت طلبی معرفی می‌کند
که

اگر به قدرت برسد، تنها خونریزی می‌کند. حضرت در این زمینه پاسخ را آماده کرده بود. گفت:
قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الصَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَتِلْكَ
نِعْمَةٌ

تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ: ۲۳

آن وقت که چنان کردم، از ناآگاهان بودم. پس چون از شما ترسیدم، گریختم و پروردگارم به من حکمت داد و
مرا از پیامبران کرد و منت این نعمت را بر من می‌نهی که بنی‌اسرائیل را برده ساخته‌ای؟! ۲۴
در برابر عملیات روانی دشمن، شمشیر فایده ندارد. باید آن را با عملیات روانی پاسخ داد. اگر با ابزار غیر
مناسب به میدان روید، نتیجه‌ای جز شکست نخواهد داشت. تنها باید آن قفل عملیات روانی را با ظرافت
موسوی و قرآنی شکست. موسی(ع) بسیار زیبا پاسخ داد. گفت: تو باید بر من منت بگذاری که مرا بزرگ
کرده‌ای، یا من باید به تو اعتراض کنم که بنی اسرائیل را به بندگی گرفته‌ای؟ تو کودکان را به قتل
می‌رسانی

و مادر من برای اینکه من از دست تو نجات یابم، مرا به رودخانه سپرد و آب مرا به کاخ تو آورد. تو حق نداری
بر

من منت بگذاری. تو برای جلوگیری از ولادت موعود بنی‌اسرائیل، آنان را به اسارت کشیدی و چه خون‌ها که
نریختی.

هنگامی که موسی(ع) با قاطعیت تمام پاسخ فرعون را داد و او را درمانده ساخت، فرعون مسیر کلام را
تغییر

داد و موسی را که گفته بود «من فرستادل پروردگار عالمیان هستم» مورد سؤال قرار داده، از ماهیت

خداوند
می‌پرسد:

جلد: ۱، صفحه: ۱۲۵

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ. قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ ۲۵
فرعون گفت: پروردگار جهانیان چیست؟ گفت: اگر به یقین می‌پذیرید، پروردگار آسمان‌ها و زمین و هر چه
میان
آنهاست.

فرعون دوباره دست به عملیاتی دیگر زد. طاغوتیان همواره در رویارویی پیامبران و در پاسخ دعوت آنها به
یکتاپرستی، مَهر دیوانگی بر پیشانی آنان زده‌اند تا بلکه اطرافیان خویش را از گرویدن به آنان باز دارند. ۲۶.
قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ؛ ۲۷
فرعون گفت: این پیامبر که بر شما فرستاده شده، دیوانه است.

و پس از تهدید اطرافیان، که نباید به موسی ایمان آوردند، از او آیتی برای رسالت خویش خواست. و اینجا
موسی(ع) عصای خویش را فرو افکند. ۲۸.

از عصای موسی(ع) سه تصویر در قرآن آمده است: حَيَّةٌ تَسْعَى (ماری که می‌دود)؛ ۲۹؛ تُعَبَّانٌ مُّبِينٌ ۳۰)
ازدهای راستین)؛ رَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ ۳۱ (همانند ماری که می‌جنبد) شاید این هر سه تصویر، مکمل
یکدیگر

باشند و با هم تناقضی ندارند. عصای موسی به فرمان خداوند در ستبری همانند ازدها، در چابکی همانند
مار

دونده و در بیم‌انگیزی، مانند مار جنبنده بود. از آن سوی، شاید این سه تصویر نشان از آن دارد که عصا به
شکل‌های گوناگون و مارهای مختلف درمی‌آمده است. ۳۲ مار حرکت کرد و سوی فرعون رفت. و فریاد
دادخواهی فرعون به هوا خواست و موسی(ع) دست برده، عصای خویش را برگرفت. موسی(ع) دست در
گریبان برده، ید بیضای خویش را بیرون آورد. ۳۳ نور خیره کننده دست موسی(ع) نیز بر ظلمت طاغوت تأثیری
نیخشید. سپس

جلد: ۱، صفحه: ۱۲۶

فرعون همانند طاغوتیان پیشین، عملیات روانی دیگری را آغاز کرد و موسی(ع) را متهم به سحر کرد:
قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ وَيَسْحَرَهُ قَمَادًا تَأْمُرُونَ؛ ۳۴
به مهتران قومش که در کنارش بودند گفت: این مرد جادوگری داناست. می‌خواهد به جادوی خود، شما را از
سرزمینتان بیرون کند. چه رأی می‌دهید؟

فرعون سپس به موسی(ع) گفت: گمان نکن ما قادر نیستیم همانند این سحرهای تو را بیاوریم، به یقین به
همین زودی سحری همانند آنچه تو آوردی، نشانت خواهیم داد. ۳۵ و برای آنکه فاطمیت بیشتری نشان

دهد،

گفت: هم اکنون تاریخش را معین کن. باید میان ما و تو وعده‌ای باشد که نه ما از آن تخلف کنیم و نه تو از آن؛

آن هم در مکانی که نسبت به همگان یکسان باشد. ۳۶ زمامداران زورگو برای اینکه حریف خویش را از میدان به

در کنند و به اطرافیان خود که گاهی تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، قدرت و روحیه بدهند، برخوردی این‌گونه قاطع می‌کنند و سر و صدای زیاد به راه می‌اندازند. ولی موسی(ع) با خونسردی تمام و بی‌آنکه هراسی به دل راه

دهد، گفت: من آماده‌ام، هم اکنون روز و ساعت آن را تعیین می‌کنیم. ۳۷

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحِّيًّا؛ ۲۸

گفت: موعد شما روز زینت است و همه مردم بدان هنگام که آفتاب بلند گردد، گرد آیند.

فرعون پس از ترك آن مجلس و جدا شدن از موسی و هارون(ع) نشست‌های مختلفی با مشاوران مخصوص

و اطرافیان مستکبرش تشکیل داد، سپس از

جلد: ۱، صفحه: ۱۲۶

فرعون همانند طاغوتیان پیشین، عملیات روانی دیگری را آغاز کرد و موسی(ع) را متهم به سحر کرد:

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. يُرِيدُ أَنْ يُخْرَجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؛ ۲۴

به مهتران قومش که در کنارش بودند گفت: این مرد جادوگری داناست. می‌خواهد به جادوی خود، شما را از سرزمینتان بیرون کند. چه رأی می‌دهید؟

فرعون سپس به موسی(ع) گفت: گمان نکن ما قادر نیستیم همانند این سحرهای تو را بیاوریم، به یقین به همین زودی سحری همانند آنچه تو آوردی، نشانت خواهیم داد. ۲۵ و برای آنکه فاطمیت بیشتری نشان دهد،

گفت: هم اکنون تاریخش را معین کن. باید میان ما و تو وعده‌ای باشد که نه ما از آن تخلف کنیم و نه تو از آن؛

آن هم در مکانی که نسبت به همگان یکسان باشد. ۳۶ زمامداران زورگو برای اینکه حریف خویش را از میدان به

در کنند و به اطرافیان خود که گاهی تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، قدرت و روحیه بدهند، برخوردی این‌گونه قاطع می‌کنند و سر و صدای زیاد به راه می‌اندازند. ولی موسی(ع) با خونسردی تمام و بی‌آنکه هراسی به دل راه

دهد، گفت: من آماده‌ام، هم اکنون روز و ساعت آن را تعیین می‌کنیم. ۳۷

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحِّيًّا؛ ۲۸

گفت: موعد شما روز زینت است و همه مردم بدان هنگام که آفتاب بلند گردد، گرد آیند.

فرعون پس از ترك آن مجلس و جدا شدن از موسی و هارون(ع) نشست‌های مختلفی با مشاوران

مخصوص

و اطرافیان مستکبرش تشکیل داد، سپس از

جلد: ۱، صفحه: ۱۲۷

سراسر مصر، ساحران را به پایتخت فراخواند و آنان را با تشویق فراوان به این مبارزه سرنوشت‌ساز دعوت کرد.

قرآن از این نشست‌های فرعون با يك جمله کوتاه یاد می‌کند:

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى؛ ۳۹

فرعون بازگشت و یاران حيله‌گر خویش را گرد کرد و باز آمد. ۴۰

رسوایی بزرگ

روز موعود فرا رسید و ساحران از تمام نقاط تحت حاکمیت فرعون گرد آمدند. ۴۱ موسی(ع) نخست فرعونیان و

ساحران را به سوی حق دعوت کرد و آنان را از عذاب خداوند پرهیز داد. ۴۲ سخنان قاطع موسی که هیچ شباهتی به سخن ساحران نداشت، و از دل پاک او برخاسته بود، بر بعضی دل‌ها اثر گذاشت و در میان جمعیت اختلاف افتاد. برخی طرفدار شدت عمل بودند و برخی به شك و تردید افتاده بودند و احتمال می‌دادند

موسی(ع) پیامبر موعودشان باشد. به ویژه آنکه لباس چوپانی و چهره ساده آنان نیز بر این تردید می‌افزود. این تردید بر زبان‌ها جاری شد و نجوای جماعت برخاست. ۴۳ ولی به هر حال طاغوتیان رشته سخن را به دست گرفتند و بر مبارزه با موسی(ع) و سحرش تأکید ورزیدند. ۴۴ مبارزه‌ای بزرگ و حساس میان حق و باطل

در برابر دیدگان مردم آغاز شد.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى. قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ

سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى؛ ۴۵

گفتند: ای موسی، آیا تو می‌افکنی یا ما بیفکنیم. گفتند: شما بیفکنید. ناگهان از جادویی که کردند چنان در نظرش آمد که آن رسن‌ها و عصاها به هر سو می‌دوند.

جلد: ۱، صفحه: ۱۲۷

سراسر مصر، ساحران را به پایتخت فراخواند و آنان را با تشویق فراوان به این مبارزه سرنوشت‌ساز دعوت کرد.

قرآن از این نشست‌های فرعون با يك جمله کوتاه یاد می‌کند:

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى؛ ۳۹

فرعون بازگشت و یاران حيله‌گر خویش را گرد کرد و باز آمد. ۴۰

رسوایی بزرگ

روز موعود فرا رسید و ساحران از تمام نقاط تحت حاکمیت فرعون گرد آمدند. ۴۱ موسی(ع) نخست فرعونیان و

ساحران را به سوی حق دعوت کرد و آنان را از عذاب خداوند پرهیز داد. ۴۲ سخنان قاطع موسی که هیچ شباهتی به سخن ساحران نداشت، و از دل پاک او برخاسته بود، بر بعضی دلها اثر گذاشت و در میان جمعیت اختلاف افتاد. برخی طرفدار شدت عمل بودند و برخی به شك و تردید افتاده بودند و احتمال می دادند

موسی(ع) پیامبر موعودشان باشد. به ویژه آنکه لباس چوپانی و چهره ساده آنان نیز بر این تردید می افزود. این تردید بر زبانها جاری شد و نجوای جماعت برخاست. ۴۳ ولی به هر حال طاغوتیان رشته سخن را به دست گرفتند و بر مبارزه با موسی(ع) و سحرش تأکید ورزیدند. ۴۴ مبارزه ای بزرگ و حساس میان حق و باطل

در برابر دیدگان مردم آغاز شد.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَىٰ مَنْ أَلْقَىٰ. قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعَصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ؛ ۴۵

گفتند: ای موسی، آیا تو می افکنی یا ما بیفکنیم. گفتند: شما بیفکنید. ناگهان از جادویی که کردند چنان در نظرش آمد که آن رسنها و عصاها به هر سو می دونند.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۲۸

ساحران برای اینکه اعتماد به نفس خویش را به مردم نشان دهند، از موسی(ع) می پرسند: آیا تو می افکنی

یا ما بیفکنیم. و موسی(ع) که به پیروزی نهایی خویش ایمان داشت، گفت: نخست شما بیفکنید. ۴۶ عصا و طنابهای ساحران به صورت مارهایی کوچک و بزرگ و رنگارنگ در میدان به جنبش در آمدند. آن قدر صحنه سحر طبیعی بود که موسی(ع) نیز ترسید. ۴۷ هر اس موسی(ع) از این بود که امروز حق شکست بخورد و معجزات او در برابر سحر ساحران، نابود شود. ۴۸ خداوند فرمود:

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ. وَأَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ؛ ۴۹

مترس که تو برتر هستی. آنچه در دست داری بیفکن تا هرچه را که ساحران ساخته اند، ببلعد. آنان حيله جادو

ساخته اند و جادوگر هیچ پیروز نمی شود.

در جشن عمومی که تمام مردم به تماشا آمده اند، اگر موسی(ع) پیروز شود ارزشمند است. حضرت عصا را

انداخت و عصا، به ازدهای بزرگی تبدیل شد و تمام سحر ساحران را در کام خویش فرو برد. ۵۰

فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ؛ ۵۱

به ناگاه دیدند که همه جادوهایشان را می بلعد.

آنچه دشمن می‌آورد خیال و سراب است. سراب را یارای مبارزه با حقیقت نیست. فرعونیان، دیدگان مردم را جادو کرده بودند و نیروی آنان تنها خیال بود و بس. ۵۲ از نیروی خیالی دشمن نباید هراسید. امیرمؤمنان(ع) فرمود:

ایها الناس لاتستوحشوا في طريق الهدي لقله أهله؛ ۵۳
ای مردم، مبادا در راه هدایت، از شمار اندک رهروان هراسان شوید.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۲۸

ساحران برای اینکه اعتماد به نفس خویش را به مردم نشان دهند، از موسی(ع) می‌پرسند: آیا تو می‌افکنی یا ما بیفکنیم. و موسی(ع) که به پیروزی نهایی خویش ایمان داشت، گفت: نخست شما بیفکنید. ۴۶ عصا و طناب‌های ساحران به صورت مارهایی کوچک و بزرگ و رنگارنگ در میدان به جنبش در آمدند. آن قدر صحنه سحر طبیعی بود که موسی(ع) نیز ترسید. ۴۷ هراس موسی(ع) از این بود که امروز حق شکست بخورد و معجزات او در برابر سحر ساحران، نابود شود. ۴۸ خداوند فرمود:

فَلَمَّا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ. وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ؛ ۴۹

مترس که تو برتر هستی. آنچه در دست داری بیفکن تا هرچه را که ساحران ساخته‌اند، ببلعد. آنان حيله جادو

ساخته‌اند و جادوگر هیچ پیروز نمی‌شود.

در جشن عمومی که تمام مردم به تماشا آمده‌اند، اگر موسی(ع) پیروز شود ارزشمند است. حضرت عصا را

انداخت و عصا، به اژدهای بزرگی تبدیل شد و تمام سحر ساحران را در کام خویش فرو برد. ۵۰
فَلَمَّا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ؛ ۵۱

به ناگاه دیدند که همه جادوهایشان را می‌بلعد.

آنچه دشمن می‌آورد خیال و سراب است. سراب را یارای مبارزه با حقیقت نیست. فرعونیان، دیدگان مردم را

جادو کرده بودند و نیروی آنان تنها خیال بود و بس. ۵۲ از نیروی خیالی دشمن نباید هراسید. امیرمؤمنان(ع) فرمود:

ایها الناس لاتستوحشوا في طريق الهدي لقله أهله؛ ۵۳
ای مردم، مبادا در راه هدایت، از شمار اندک رهروان هراسان شوید.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۲۹

وقتي نقشه فرعون شکست خورد،
قَالَ قِي السَّحْرَةُ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى؛ ٥٤

ساحران به سجده وادار شدند. گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم. تمام ساحران با دیدن معجزه موسی، دریافتند که کار او از نوعی دیگر است و جز با اتصال به منبع الاهی انسان را توان چنین کاری نیست. ٥٥ بنابراین فرعون که برابر دیدگان مردم تحت حاکمیت خویش، رسوا شده بود، برای کم کردن تأثیر این رسوایی، دست به عملیات روانی دوباره زد و ساحران را متهم کرد که همگی از شاگردان موسی هستید و همو سحر به شما آموخته است و ایمان شما نیز توطئه از پیش برنامه ریزی شده

بوده است:

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آدَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ؛ ٥٦

فرعون گفت: آیا پیش از آنکه شما را رخصت دهم، به او ایمان آوردید؟ او بزرگ شماست که به شما جادوگری آموخته است.

نخستین سازمان بنی اسرائیل

برخی از مردمان با دیدن پیروزی موسی (ع) به او ایمان آوردند و موسی (ع) آنان را امر به توکل و پایداری کرد.

٥٧ مأموریت نخست، دعوت فرعون بود نه مؤمن کردن او. اما مأموریت دوم بسیار دشوارتر است. چون باید با

بنی اسرائیل تشکیل حکومت دهد و مراقب ایمان آنان باشد و با آنان قدس را فتح کند. اما بنی اسرائیل در

حکومت فرعون، مردمانی مستضعف بودند که هیچ کاری نمی دانستند.

موسی (ع) چگونه باید این بار را به سر منزل مقصود برساند؟ خداوند تمام حاکمیت فرعون را در اختیار موسی

(ع) قرار داده بود تا طی این فرصت،

جلد : ١ ، صفحه : ١٢٩

وقتي نقشه فرعون شکست خورد،
قَالَ قِي السَّحْرَةُ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى؛ ٥٤

ساحران به سجده وادار شدند. گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم. تمام ساحران با دیدن معجزه موسی، دریافتند که کار او از نوعی دیگر است و جز با اتصال به منبع الاهی انسان را توان چنین کاری نیست. ٥٥ بنابراین فرعون که برابر دیدگان مردم تحت حاکمیت خویش، رسوا شده بود، برای کم کردن تأثیر این رسوایی، دست به عملیات روانی دوباره زد و ساحران را متهم کرد که همگی از شاگردان موسی هستید و همو سحر به شما آموخته است و ایمان شما نیز توطئه از پیش برنامه ریزی

شده

بوده است:

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آدَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ؛ ٥٦

فرعون گفت: آیا پیش از آنکه شما را رخصت دهم، به او ایمان آوردید؟ او بزرگ شماست که به شما

جادوگری

آموخته است.

نخستین سازمان بنی اسرائیل

برخی از مردمان با دیدن پیروزی موسی(ع) به او ایمان آوردند و موسی(ع) آنان را امر به توکل و پایداری

کرد.

٥٧ مأموریت نخست، دعوت فرعون بود نه مؤمن کردن او. اما مأموریت دوم بسیار دشوارتر است. چون باید

با

بنی اسرائیل تشکیل حکومت دهد و مراقب ایمان آنان باشد و با آنان قدس را فتح کند. اما بنی اسرائیل در

حکومت فرعون، مردمانی مستضعف بودند که هیچ کاری نمی دانستند.

موسی(ع) چگونه باید این بار را به سر منزل مقصود برساند؟ خداوند تمام حاکمیت فرعون را در اختیار

موسی

(ع) قرار داده بود تا طی این فرصت،

جلد: ١، صفحه: ١٣٠

آمادگی اجمالی را در بنی اسرائیل ایجاد کند. موسی(ع) در این مدت، پیاپی به فرعون نشانه و معجزه

نشان

می داد، اما فرعون همواره بر کفر خویش پای می فشرد. اما در این مدت این آیات باعث می شد فعلاً با

موسی

(ع) مماشات کند و او و بنی اسرائیل را در مصر تحمل کند. در همین مدت، موسی(ع) نهایت بهره برداری را

کرده و بنی اسرائیل را آماده ساخت.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّأْ لِقَوْمِكَ مِمَّا يَمَصَّرُ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ ٥٨

به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه هایی مهیا کنید. و خانه های خود را

عبادتگاه

سازید [و یا روبرو هم بسازید] و نماز گزاید و مؤمنان را بشارت ده.

بنی اسرائیل، نخست باید سازمان بیابند و در کنار هم زندگی کنند. آنان تاکنون گروه هایی پراکنده، شکست

خورده، وابسته، طفیلی و آلوده و ترسان بودند. نه خانه ای از خود داشتند و نه اجتماع و تمرکز و نه برنامه

سازنده معنوی و نه شهامت و شجاعت لازم برای یک انقلاب کوبنده. بنابراین موسی و هارون(ع) مأموریت

یافتند برای بازسازی اجتماع بنی اسرائیل، مخصوصاً از نظر روحی، برنامه ای در چند ماده اجرا کنند:

١. خانه سازی و جدا کردن مسکن خویش از فرعونیان؛ با این کار آنان با مالک شدن مسکن در سرزمین مصر،

علاقه بیشتری به دفاع از خود و آب و خاک می یافتند؛ افزون بر آن، از خانه های قبطیان بیرون می آمدند و

اسرار و نقشه‌های آنان به دست دشمنان نمی‌افتاد؛
۳. خانه‌هایشان را مقابل یکدیگر و نزدیک به هم بسازند؛ این کار کمک مؤثری به تمرکز و اجتماع بنی‌اسرائیل می‌کرد و می‌توانستند مسائل اجتماعی را به طور

جلد : ۱، صفحه : ۱۳۱

عمومی بررسی کنند و برای انجام مراسم مذهبی گرد هم آیند و برای آزادی خویش نقشه بریزند؛
۳. اقامه نماز؛ که آنان را به بندگی خداوند پیوند زند و قلب و روحشان را از آلودگی پاک سازد و اعتماد به نفس
را در وجود آنان افزون کند و با تکیه بر قدرت پروردگار روح و جان تازه بگیرند؛
۴. موسی(ع) مأمور می‌شود دست در درون زوایای روح بنی‌اسرائیل بیفکند و زباله‌های ترس و وحشت را که
یادگار سالیان دراز بردگی و ذلت بوده است، بیرون بکشد و با بشارت مؤمنان به فتح و پیروزی نهایی و لطف
و رحمت پروردگار، اراده آنها را قوی و شهامت و شجاعت را در آنان پرورش دهد. ۵۹

جلد : ۱، صفحه : ۱۳۱

عمومی بررسی کنند و برای انجام مراسم مذهبی گرد هم آیند و برای آزادی خویش نقشه بریزند؛
۳. اقامه نماز؛ که آنان را به بندگی خداوند پیوند زند و قلب و روحشان را از آلودگی پاک سازد و اعتماد به نفس
را در وجود آنان افزون کند و با تکیه بر قدرت پروردگار روح و جان تازه بگیرند؛
۴. موسی(ع) مأمور می‌شود دست در درون زوایای روح بنی‌اسرائیل بیفکند و زباله‌های ترس و وحشت را که
یادگار سالیان دراز بردگی و ذلت بوده است، بیرون بکشد و با بشارت مؤمنان به فتح و پیروزی نهایی و لطف
و رحمت پروردگار، اراده آنها را قوی و شهامت و شجاعت را در آنان پرورش دهد. ۵۹

جلد : ۱، صفحه : ۱۳۲

پی‌نوشت‌ها

۱. آیت‌الله خامنه‌ای، روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۴۵۲۵.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۰؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۱۷.
۳. قصص، آیه ۲۹؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۲۶؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۱۷.
۴. طه، آیات، ۱۰ - ۱۴.
۵. طه، آیه ۱۲؛ عهد عتیق، خروج، باب ۳، شماره ۵.
۶. احتجاج، ج ۲، ص ۵۲۸؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۸۳.
۷. طه، آیه ۲۴.
۸. طه، آیه ۱۸.
۹. طه، آیه ۱۴.
۱۰. اینکه ما در نمازهایمان، گمشده‌های خویش را می‌یابیم، نشان از آن دارد که شیطان در ارزشمندترین اوقات مؤمن، بیشترین دخالت را می‌کند. این عادی نیست که انسان هنگام نماز این گونه بر غیر خدا تمرکز فکر می‌یابد.
۱۱. عهد عتیق، خروج، باب ۴، شماره ۲ - ۵.
۱۲. طه، آیات ۱۹ - ۲۳.
۱۳. ر.ک: متشابه القرآن، ج ۲، ص ۱۲۹؛ المناقب، ج ۳، ص ۲۴۹؛ مجمع البیان، ج ۱۸، ص ۸۱؛ منهج الصادقین، ج ۷، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۴۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۲.

جلد: ۱، صفحه: ۱۳۲

پی‌نوشت‌ها

۱. آیت‌الله خامنه‌ای، روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۴۵۲۵.
۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۰؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۱۷.
۳. قصص، آیه ۲۹؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۲۶؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۱۷.
۴. طه، آیات، ۱۰ - ۱۴.
۵. طه، آیه ۱۲؛ عهد عتیق، خروج، باب ۳، شماره ۵.
۶. احتجاج، ج ۲، ص ۵۲۸؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۸۳.
۷. طه، آیه ۲۴.
۸. طه، آیه ۱۸.
۹. طه، آیه ۱۴.
۱۰. اینکه ما در نمازهایمان، گمشده‌های خویش را می‌یابیم، نشان از آن دارد که شیطان در ارزشمندترین اوقات مؤمن، بیشترین دخالت را می‌کند. این عادی نیست که انسان هنگام نماز این گونه بر غیر خدا تمرکز فکر می‌یابد.
۱۱. عهد عتیق، خروج، باب ۴، شماره ۲ - ۵.
۱۲. طه، آیات ۱۹ - ۲۳.

١٣. رك: متشابه القرآن، ج٢، ص١٢٩؛ المناقب، ج٣، ص٢٤٩؛ مجمع البيان، ج١٨، ص٨١؛ منهج الصادقين، ج٧،

ص٧؛ ترجمه الميزان في تفسير القرآن، ج١٥، ص٤٨٩؛ بحار الأنوار، ج١٣، ص٤٢.

جلد : ١ ، صفحه : ١٣٣

١٤. قصص الانبياء راوندي، ص١٥١.

١٥. ترجمه الميزان في تفسير القرآن، ج١٥، ص٤٩٠.

١٦. مجمع البيان، ج١٦، ص٢٠.

١٧. درباره چگونگی نور يد بيضاء رك: نورالثقلين، ج٣، ص٣٧٥؛ جوامع الجامع، ج٢، ص٤١٨؛ منهج الصادقين، ج٩،

ص٤٧٩؛ ترجمه تفسير الميزان، ج١٤، ص٢٠٠؛ تفسير صافي، ج٣، ص٣٠٤؛ البرهان في تفسير القرآن، ج٤، ص

٢٥؛ بحار الأنوار، ج١٣، ص٢٣ و ص١٤٤.

١٨. شعراء، آيات ١٠ - ١٧.

١٩. رك: تفسير نمونه، ج١٥، ص١٩٩.

٢٠. شعراء، آيات ١٨ و ١٩.

٢١. رك: تفسير قمي، ج٢، ص١١٨؛ قصص الانبياء جزيري، ص٢٣٦ و ٢٤٥؛ بحار الأنوار، ج١٣، ص١٣٣.

٢٢. قصص الانبياء جزيري، ص٢٥٠؛ بحار الأنوار، ج١٣، ص٧٦ و ١٤٤.

٢٣. شعراء، آيات ٢٠، ٢١ و ٢٢.

٢٤. رك: تفسير قمي، ج٢، ص١١٨؛ تفسير تبيان، ج٨، ص١٢؛ البرهان في تفسير القرآن، ج٤، ص١٨١؛

بحار الأنوار، ج١٣، ص١٢٠.

٢٥. شعراء، آيات ٢٣ و ٢٤.

٢٦. رك: صفات، آيه ٣٦؛ دخان، آيه ١٤؛ ذاريات، آيه ٣٩؛ ذاريات، آيه ٥٢؛ قمر، آيه ٩.

٢٧. شعراء، آيه ٢٧.

٢٨. شعراء، آيه ٣١ و ٣٢؛ البرهان في تفسير القرآن، ج٤، ص١٨١؛ نورالثقلين، ج٤، ص٤٩؛ تفسير قمي، ج٢، ص١١٨.

جلد : ١ ، صفحه : ١٣٣

١٤. قصص الانبياء راوندي، ص١٥١.

١٥. ترجمه الميزان في تفسير القرآن، ج١٥، ص٤٩٠.

١٦. مجمع البيان، ج١٦، ص٢٠.

١٧. درباره چگونگی نور يد بيضاء رك: نورالثقلين، ج٣، ص٣٧٥؛ جوامع الجامع، ج٢، ص٤١٨؛ منهج الصادقين،

- ج ٩،
ص ٤٧٩؛ ترجمه تفسير الميزان، ج ١٤، ص ٢٠٠؛ تفسير صافي، ج ٣، ص ٣٠٤؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ٤،
ص
٢٥؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٢٣ و ص ١٤٤.
١٨. شعراء، آيات ١٠ - ١٧.
١٩. رك: تفسير نمونه، ج ١٥، ص ١٩٩.
٢٠. شعراء، آيات ١٨ و ١٩.
٢١. رك: تفسير قمي، ج ٢، ص ١١٨؛ قصص الانبياء جزائري، ص ٢٣٦ و ٢٤٥؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ١٣٣.
٢٢. قصص الانبياء جزائري، ص ٢٥٠؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٧٦ و ١٤٤.
٢٣. شعراء، آيات ٢٠، ٢١ و ٢٢.
٢٤. رك: تفسير قمي، ج ٢، ص ١١٨؛ تفسير تبيان، ج ٨، ص ١٢؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ٤، ص ١٨١؛
بحار الأنوار، ج ١٣، ص ١٢٠.
٢٥. شعراء، آيات ٢٣ و ٢٤.
٢٦. رك: صافات، آيه ٣٦؛ دخان، آيه ١٤؛ ذاريات، آيه ٣٩؛ ذاريات، آيه ٥٢؛ قمر، آيه ٩.
٢٧. شعراء، آيه ٢٧.
٢٨. شعراء، آيه ٣١ و ٣٢؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ٤، ص ١٨١؛ نورالثقلين، ج ٤، ص ٤٩؛ تفسير قمي، ج ٢،
ص ١١٨.

جلد : ١ ، صفحه : ١٣٤

٢٩. طه، آيه ٢٠.
٣٠. اعراف، آيه ١٠٧ و شعراء، آيه ٣٢.
٣١. قصص، آيه ٣١ و نمل، آيه ١٠.
٣٢. متشابه القرآن، ج ٢، ص ١٢٩؛ المناقب، ج ٢، ص ٢٤٩؛ مجمع البيان، ج ١٨، ص ٨١؛ منهج الصادقين، ج ٧،
ص ٧؛
ترجمه الميزان في تفسير القرآن، ج ١٥، ص ٤٨٩؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٤٢.
٣٣. شعراء، آيه ٣٣؛ تفسير قمي، ج ٢، ص ١١٨؛ قصص الانبياء جزائري، ص ٢٣٦؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ١٤٤.
٣٤. شعراء، آيه ٣٤ و ٣٥.
٣٥. طه، آيه ٥٨: فَلَنَأْتِيَنَّكَ سِجْرٌ مِّثْلَهُ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى.
٣٦. طه، آيه ٥٨.
٣٧. تفسير نمونه، ج ١٣، ص ٢٣٠.
٣٨. طه، آيه ٥٩.
٣٩. طه، آيه ٦٠ و نيز رك: اعراف، آيه ١٠٩.
٤٠. تفسير نمونه، ج ١٣، ص ٢٣١؛ الميزان في تفسير القرآن، ج ١٤، ص ١٨٧؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٧٨؛ ج ٨، ص
٢٢٢؛ منهج الصادقين، ج ٦، ص ٣.

٤١. شعرا، آية ٣٧؛ منهج الصادقين، ج٦، ص٣؛ ج٤، ص٨١؛ بحار الأنوار، ج١٣، ص٧٨ و ص١٤٦.
٤٢. طه، آية ٦١. رك: الميزان في تفسير القرآن، ج١٤، ص١٧٨؛ بحار الأنوار، ج١٣، ص١٤٨ و ٩٤.

جلد : ١ ، صفحه : ١٣٤

٢٩. طه، آية ٢٠.
٣٠. اعراف، آية ١٠٧ و شعراء، آية ٣٢.
٣١. قصص، آية ٣١ و نمل، آية ١٠.
٣٢. متشابه القرآن، ج٢، ص١٢٩؛ المناقب، ج٣، ص٢٤٩؛ مجمع البيان، ج١٨، ص٨١؛ منهج الصادقين، ج٧، ص٧.
ترجمه الميزان في تفسير القرآن، ج١٥، ص٤٨٩؛ بحار الأنوار، ج١٣، ص٤٢.
٣٣. شعرا، آية ٣٣؛ تفسير قمي، ج٢، ص١١٨؛ قصص الانبياء جزائري، ص٢٣٦؛ بحار الأنوار، ج١٣، ص١٤٤.
٣٤. شعراء، آية ٣٤ و ٣٥.
٣٥. طه، آية ٥٨: فَلَنَأْتِيَنَّكَ سِجْرٌ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى.
٣٦. طه، آية ٥٨.
٣٧. تفسير نمونه، ج١٣، ص٢٣٠.
٣٨. طه، آية ٥٩.
٣٩. طه، آية ٦٠ و نيز رك: اعراف، آية ١٠٩.
٤٠. تفسير نمونه، ج١٣، ص٢٣١؛ الميزان في تفسير القرآن، ج١٤، ص١٨٧؛ بحار الأنوار، ج١٣، ص٧٨؛ ج٨، ص٢٢٢؛ منهج الصادقين، ج٦، ص٣.
٤١. شعرا، آية ٣٧؛ منهج الصادقين، ج٦، ص٣؛ ج٤، ص٨١؛ بحار الأنوار، ج١٣، ص٧٨ و ص١٤٦.
٤٢. طه، آية ٦١. رك: الميزان في تفسير القرآن، ج١٤، ص١٧٨؛ بحار الأنوار، ج١٣، ص١٤٨ و ٩٤.

جلد : ١ ، صفحه : ١٣٥

٤٢. طه، آية ٦٢. رك: بحار الأنوار، ج١٣، ص١٤٨ و ٩٤؛ الميزان في تفسير القرآن، ج١٤، ص١٨٢؛ التبيان، ج٧، ص١١٤.
٤٤. طه، آية ٦٣ و ٦٤. رك: بحار الأنوار، ج١٣، ص٩٥.
٤٥. طه، آية ٦٥ و ٦٦ و نيز رك: اعراف، آية ١١٥ و ١١٦؛ يونس، آية ٨٠؛ شعرا، آية ٤٠.
٤٦. الميزان في تفسير القرآن، ج١٤، ص١٩٠؛ تفسير صافي، ج٢، ص٢٢.
٤٧. طه، آية ٦٧.
٤٨. مجمع البيان، ج٤، ص٢٠؛ قصص الانبياء جزائري، ص٢٥٢. در علت ترس، تفاسير اقوال گوناگوني را بر شمرده اند. رك: نورالثقلين، ج٣، ص٢٨٤؛ مجمع البيان، ج٤، ص٢٠؛ الميزان في تفسير القرآن، ج١٤،

ص ١٩١؛

ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ٢١٠.

٤٩ طه، آيه ٦٨ و ٦٩.

٥٠. قصص الأنبياء جزائري، ص ٢٥٢.

٥١. اعراف، آيه ١١٧؛ شعرا، آيه ٤٥.

٥٢. اعراف، آيه ١١٦.

٥٣. نهج البلاغه، خطبة ١٩٢.

٥٤. اعراف، آيه ١٢٠؛ و نيز رك: شعرا، آيه ٤٦؛ طه، آيه ٧٠.

٥٥. قصص الأنبياء جزائري، ص ٢٥٢.

٥٦. طه، آيه ٧١؛ و نيز رك: شعرا، آيه ٤٩؛ اعراف، آيه ١٢٣.

٥٧. يونس، آيه ٨٣ و ٨٤.

٥٨. يونس، آيه ٨٧.

٥٩. رك: الميزان في تفسير القرآن، ج ١٠، ص ١٦٨؛ تفسير نمونه، ج ٨، ص ٣٧١.

جلد : ١، صفحه : ١٣٥

٤٣. طه، آيه ٦٢. رك: بحار الأنوار، ج ١٣، ص ١٤٨ و ٩٤؛ الميزان في تفسير القرآن، ج ١٤، ص ١٨٣؛ التبيان، ج ٧، ص

١٨٣؛ مجمع البيان، ج ٤، ص ١١٤.

٤٤. طه، آيه ٦٣ و ٦٤. رك: بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٩٥.

٤٥. طه، آيه ٦٥ و ٦٦ و نيز رك: اعراف، آيه ١١٥ و ١١٦؛ يونس، آيه ٨٠؛ شعرا، آيه ٤٠.

٤٦. الميزان في تفسير القرآن، ج ١٤، ص ١٩٠؛ تفسير صافي، ج ٢، ص ٢٢.

٤٧. طه، آيه ٦٧.

٤٨. مجمع البيان، ج ٤، ص ٢٠؛ قصص الانبياء جزائري، ص ٢٥٢. در علت ترس، تفاسير اقوال گوناگوني را بر شمرده اند. رك: نورالثقلين، ج ٣، ص ٢٨٤؛ مجمع البيان، ج ٤، ص ٢٠؛ الميزان في تفسير القرآن، ج ١٤، ص ١٩١؛

ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ٢١٠.

٤٩. طه، آيه ٦٨ و ٦٩.

٥٠. قصص الأنبياء جزائري، ص ٢٥٢.

٥١. اعراف، آيه ١١٧؛ شعرا، آيه ٤٥.

٥٢. اعراف، آيه ١١٦.

٥٣. نهج البلاغه، خطبة ١٩٢.

٥٤. اعراف، آيه ١٢٠؛ و نيز رك: شعرا، آيه ٤٦؛ طه، آيه ٧٠.

٥٥. قصص الأنبياء جزائري، ص ٢٥٢.

٥٦. طه، آيه ٧١؛ و نيز رك: شعرا، آيه ٤٩؛ اعراف، آيه ١٢٣.

۵۷. یونس، آیه ۸۲ و ۸۴.

۵۸. یونس، آیه ۸۷.

۵۹. رك: الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص ۱۶۸؛ تفسير نمونه، ج ۸، ص ۳۷۱.

جلد : ۱، صفحه : ۱۳۶

۸

به سوي سرزمين موعود

جلد : ۱، صفحه : ۱۳۶

۸

به سوي سرزمين موعود

جلد : ۱، صفحه : ۱۳۷

خداوند به ما، امت برگزیده‌اش، آوارگی را به مثابه يك نعمت الاهي عطا کرده است و این مسئله که همه آن

را ضعف ما پنداشته‌اند، در واقع قوت ما بوده است. آوارگی اکنون ما را در آستانه سلطه جهانی قرار داده است. ۱.

پیچیده‌ترین اردوکشی تاریخ

در این سال‌ها بین پیروان موسی(ع) و پیروان فرعون همواره درگیری و کشمکش بود. بلاهای نه‌گانه در همین

سال‌ها بر سر فرعونیان فرود آمد. ۲. یکی از این بلاها این بود که آب رود نیل برای فرعونیان به خون تبدیل می‌شد که نه برای کشاورزی سودی داشت و نه برای آشامیدن؛ ولی برای بنی‌اسرائیل و ایمان آورندگان،

همین آب، سالم و گوارا بود. ۳.

هر بار که بلا می‌آمد، فرعونیان دست به دامن موسی(ع) می‌شدند تا برای رفع بلا دعا کند و قول می‌دادند که در صورت رفع بلا، ایمان می‌آورند؛ ۴ اما آنان هرگز، غرور و خیره‌سری را رها نکردند و حتی بر لجاجت و عناد

خویش افزودند و این نشانه‌ها را سحر خواندند:

جلد : ۱، صفحه : ۱۳۷

خداوند به ما، امت برگزیده‌اش، آوارگی را به مثابه يك نعمت الاهي عطا کرده است و این مسئله که همه آن

را ضعف ما پنداشته‌اند، در واقع قوت ما بوده است. آوارگی اکنون ما را در آستانه سلطه جهانی قرار داده است. ۱.

پیچیده‌ترین اردوکنشی تاریخ

در این سال‌ها بین پیروان موسی(ع) و پیروان فرعون همواره درگیری و کشمکش بود. بلاهای نه‌گانه در همین

سال‌ها بر سر فرعونیان فرود آمد. ۲. یکی از این بلاها این بود که آب رود نیل برای فرعونیان به خون تبدیل می‌شد که نه برای کشاورزی سودی داشت و نه برای آشامیدن؛ ولی برای بنی‌اسرائیل و ایمان آوردگان،

همین آب، سالم و گوارا بود. ۳.

هر بار که بلا می‌آمد، فرعونیان دست به دامن موسی(ع) می‌شدند تا برای رفع بلا دعا کند و قول می‌دادند که در صورت رفع بلا، ایمان می‌آورند؛ ۴ اما آنان هرگز، غرور و خیره‌سری را رها نکردند و حتی بر لجابت و عناد

خویشتن افزودند و این نشانه‌ها را سحر خواندند:

جلد: ۱، صفحه: ۱۳۹

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ يَمُومِينَ؛ ۵

و گفتند: هر گونه نشانه‌ای برای ما بیاوری که ما را بدان مسحور کنی، به تو ایمان نخواهیم آورد.

چهل سال از نبوت موسی(ع) و آزادی بنی‌اسرائیل گذشت تا اینکه فرعون تصمیم به قتل بنی‌اسرائیل گرفت. ۷.

موسی(ع) از تمام ابزارهای هدایت، برای نفوذ در دل‌های تاریک فرعونیان بهره برده بود، اما هیچ يك سودی نیخشید. و اکنون چاره‌ای جز نفرین آنان نبود؛ چرا که قوم فاسدی که هیچ امیدی به هدایتشان نباشد، از نظر

نظام آفرینش، حق حیات ندارند و باید عذاب الاهي بر آنان فرو بارد و زمین را از لوث وجودشان پاک کند.

بنابراین

موسی(ع) دست به دعا بلند کرد و از جرم آنان به خداوند شکایت کرد:

فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ؛ ۸

پس پروردگارش را خواند که: اینان مردمی مجرم‌اند.

خداوند به موسی(ع) فرمود که بنی‌اسرائیل را شب هنگام از مصر خارج ساز. فرعونیان در پی شما می‌آیند

و

گرفتار عذاب خداوند می‌شوند: ۹

فَأَسْرُ يَعْبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مَتَّبِعُونَ وَأَتْرُكُ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ؛ ۱۰

بندگان مرا شب هنگام روانه کن تا از پی شما بیایند. دریا را آرام پشت سرگذار که آن سپاه غرق

شدگان‌اند.

چهل سال است که خدا تمام آن دستگاه را در خدمت موسی(ع) و بنی‌اسرائیل درآورده تا حضرت در این مدت بتواند آنها را به آمادگی این روز برساند. فرار بنی‌اسرائیل، پیچیده‌ترین فراری است که در طول تاریخ ثبت شده است. اردوکشی به این دقت سابقه ندارد. حتی امروزه نیز با همه پیشرفت علم

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۳۹

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ يَمُومِينَ؛ ه

و گفتند: هر گونه نشانه‌ای برای ما بیاوری که ما را بدان مسحور کنی، به تو ایمان نخواهیم آورد. چهل سال از نبوت موسی^۶ و آزادی بنی‌اسرائیل گذشت تا اینکه فرعون تصمیم به قتل بنی‌اسرائیل گرفت. ۷.

موسی(ع) از تمام ابزارهای هدایت، برای نفوذ در دل‌های تاریک فرعونیان بهره برده بود، اما هیچ یک سودی نبخشید. و اکنون چاره‌ای جز نفرین آنان نبود؛ چرا که قوم فاسدی که هیچ امیدی به هدایتشان نباشد، از نظر

نظام آفرینش، حق حیات ندارند و باید عذاب الهی بر آنان فرو بارد و زمین را از لوٹ وجودشان پاک کند. بنابراین

موسی(ع) دست به دعا بلند کرد و از جرم آنان به خداوند شکایت کرد:

فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ؛ ۸

پس پروردگارش را خواند که: اینان مردمی مجرمانند.

خداوند به موسی(ع) فرمود که بنی‌اسرائیل را شب هنگام از مصر خارج ساز. فرعونیان در پی شما می‌آیند و

گرفتار عذاب خداوند می‌شوند؛ ۹

فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ وَاتْرِكْ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ؛ ۱۰

بندگان مرا شب هنگام روانه کن تا از پی شما بیایند. دریا را آرام پشت سرگذار که آن سپاه غرق شدگان‌اند.

چهل سال است که خدا تمام آن دستگاه را در خدمت موسی(ع) و بنی‌اسرائیل درآورده تا حضرت در این مدت بتواند آنها را به آمادگی این روز برساند. فرار بنی‌اسرائیل، پیچیده‌ترین فراری است که در طول تاریخ ثبت

شده است. اردوکشی به این دقت سابقه ندارد. حتی امروزه نیز با همه پیشرفت علم

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۴۰

نمی‌توان چنین کاری کرد. مطابق آمار تورات، بنی‌اسرائیل، هنگام خروج بیش از ششصد هزار نفر

بوده‌اند. ۱۱

حضرت موسی(ع) يك شب فرصت داشت. ششصد هزار نفر را مخفیانه از يك منطقه بیرون بردن آن هم بدون

اینکه کسی جا بماند، بسیار پیچیده است. این نتیجه آن سی سال تلاش و فرصت است. صبح هنگام، مصریان دریافتند که بنی‌اسرائیل همه گریخته‌اند و اموال خود و برخی از مصریان را نیز با خود برده‌اند. به فرمان فرعون، سپاهیان در پی بنی‌اسرائیل روان شدند. ۱۲ عبور از دریا

بنی‌اسرائیل در مسیر فرار خویش، به دریا رسیدند. در این هنگام فرعونیان از پشت سر رسیدند. اکنون بنی‌اسرائیل نه راه پیش دارند و نه راه پس.

فَلَمَّا تَرَأَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ؛ ۱۳

چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: گرفتار آمدیم.

آنان نه جنگ می‌دانستند و نه ابزار جنگی با خود داشتند. سپاه تا دندان مسلح فرعون، همچنان پیش می‌تازید. شیون و غوغای بنی‌اسرائیل به آسمان رفت.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِي. فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ؛ ۱۴

گفت: هرگز، پروردگار من با من است و مرا راه خواهد نمود. پس به موسی وحی کردیم که: عصایت را بر دریا

بزن. دریا بشکافت و هر پاره چون کوهی عظیم گشت.

دوازده راه، به عدد اسباط بنی‌اسرائیل، در پیش روی آنان گشوده شد و آنان از آب عبور کردند. آخرین نفر از بنی‌اسرائیل که از دریا خارج شد، نخستین تن از فرعونیان داخل شد.

جلد : ۱، صفحه : ۱۴۰

نمی‌توان چنین کاری کرد. مطابق آمار تورات، بنی‌اسرائیل، هنگام خروج بیش از ششصد هزار نفر بوده‌اند. ۱۱

حضرت موسی(ع) يك شب فرصت داشت. ششصد هزار نفر را مخفیانه از يك منطقه بیرون بردن آن هم بدون

اینکه کسی جا بماند، بسیار پیچیده است. این نتیجه آن سی سال تلاش و فرصت است. صبح هنگام، مصریان دریافتند که بنی‌اسرائیل همه گریخته‌اند و اموال خود و برخی از مصریان را نیز با خود برده‌اند. به فرمان فرعون، سپاهیان در پی بنی‌اسرائیل روان شدند. ۱۲ عبور از دریا

بنی‌اسرائیل در مسیر فرار خویش، به دریا رسیدند. در این هنگام فرعونیان از پشت سر رسیدند. اکنون بنی‌اسرائیل نه راه پیش دارند و نه راه پس.

فَلَمَّا تَرَأَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ؛ ۱۳

چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: گرفتار آمدیم.

آنان نه جنگ مي‌دانستند و نه ابزار جنگي با خود داشتند. سپاه تا دندان مسلح فرعون، همچنان پيش مي‌تازيد. شيون و غوغاي بني‌اسرائيل به آسمان رفت.
قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِي. فَأَوْحَيْنَا إِلَيْ مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّورِ الْعَظِيمِ؛ ١٤

گفت: هرگز، پروردگار من با من است و مرا راه خواهد نمود. پس به موسي وحی کردیم که: عصایت را بر دریا

بزن. دریا بشکافت و هر پاره چون کوهي عظیم گشت.

دوازده راه، به عدد اسباط بني‌اسرائيل، در پيش روی آنان گشوده شد و آنان از آب عبور کردند. آخرين نفر از بني‌اسرائيل که از دریا خارج شد، نخستين تن از فرعونيان داخل شد.

جلد : ١، صفحه : ١٤١

خطاي ديگر فرعون اين بود که او نیز وارد آب شد. پيدایش چنين جاده‌اي در میان دریا، کافي بود که هر کودک ابجد خواني را متوجه تحقق يك اعجاز بزرگ الاهي سازد، ولي کبر و غرور به خيره سران فرعوني اجازه اندیشه

و درک حقيقت نداد و شايد گمان مي‌کردند که شکاف دریا نیز به فرمان فرعون است! گويي خدا درک بديهي‌ترين امور را از فرعون و فرعونيان گرفته است و پرده‌هاي استکبار و غفلتِ دوري از خدا حجاب عقل آنان

شده است. ناگهان امواج دریا، همانند ساختمان فرسوده‌اي که پایه‌هاي آن یکباره بشکند فرو ريخت و فرعونيان همگي غرق شدند.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. أَلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ

لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ؛ ١٥

ما بني‌اسرائيل را از دریا گذرانيدیم. فرعون و لشکريانش به قصد ستم و تعدي به تعقيبشان پرداختند. چون فرعون غرق مي‌شد، گفت: ايمان آوردم که هيچ خدائي جز آن که بني‌اسرائيل بدان ايمان آورده‌اند، نيست، و

من از تسليم شدگانم. آيا اکنون؟ و تو پيش از اين عصيان مي‌کردي و از مفسدان بودي. امروز جسم تو را به بلندي مي‌افکنيم تا براي آنان که پس از تو مي‌مانند، عبرتي باشي، و حال آنکه بسياري از مردم از آيات ما غافل‌اند.

جلد : ١، صفحه : ١٤١

خطای دیگر فرعون این بود که او نیز وارد آب شد. پیدایش چنین جاده‌ای در میان دریا، کافی بود که هر کودک ابجد خوانی را متوجه تحقق يك اعجاز بزرگ الهی سازد، ولی کبر و غرور به خیره سران فرعونی اجازه اندیشه

و درک حقیقت نداد و شاید گمان می‌کردند که شکاف دریا نیز به فرمان فرعون است! گویی خدا درک بدیهی‌ترین امور را از فرعون و فرعونیان گرفته است و پرده‌های استکبار و غفلت دوری از خدا حجاب عقل آنان

شده است. ناگهان امواج دریا، همانند ساختمان فرسوده‌ای که پایه‌های آن یکباره بشکند فرو ریخت و فرعونیان همگی غرق شدند.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي

آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. أَلَا إِنَّ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. قَالِيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدْنِكَ لَنُكُونَ

لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ؛ ۱۵

ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم. فرعون و لشکریانش به قصد ستم و تعدی به تعقیبشان پرداختند. چون فرعون غرق می‌شد، گفت: ایمان آوردم که هیچ خدایی جز آن که بنی اسرائیل بدان ایمان آورده‌اند، نیست، و

من از تسلیم شدگانم. آیا اکنون؟ و تو پیش از این عصیان می‌کردی و از مفسدان بودی. امروز جسم تو را به بلندی می‌افکنیم تا برای آنان که پس از تو می‌مانند، عبرتی باشی، و حال آنکه بسیاری از مردم از آیات ما غافل‌اند.

جلد: ۱، صفحه: ۱۴۲

عصر حاکمیت موسی(ع)

با نابودی فرعون و سپاهیان‌ش و ایجاد خلأ قدرت در مصر، موسی(ع) می‌توانست با بنی اسرائیل به مصر بازگردد و حکومت آنجا را بگیرد، چرا که آنان تمام نقاط مصر را به خوبی می‌شناختند. اما مأموریت ایشان استقرار در فلسطین و قدس است. شاهراه آنجاست. اگر آنجا تصرف شود، مصر در پایین، روم در بالا و غرب آسیا در کنار این سرزمین تحت تأثیر این حرکت توحیدی قرار می‌گیرند.

آن سوی آب، مشکلات و دشواری‌های موسی(ع) آغاز می‌شود. تا اینجا حضرت فقط مشکل حرکت دادن این

قوم را داشتند. تهیه امکانات و مایحتاج روزمره این قوم به عهده فرعونیان بود. اینان برده بودند و صاحبانشان نیاز آنان را تأمین می‌کردند، اما هنگامی که آن سوی آب قرار گرفتند، پاسخگویی به همه نیازهای آنان، بر عهده

موسی(ع) قرار گرفت. در حقیقت، حکومت این پیامبر الهی از اینجا آغاز می‌شود. بنی اسرائیل در منطقه‌ای

قرار گرفته‌اند که امکانات لازم و اولیه زندگی کم است. در يك میدان بیابانی، اداره قوم ششصد هزار نفری

بسیار مشکل است. تأمین نان این عده بسیار دشوار است. نخستین مشکلی که قوم موسی(ع) با آن رو به

رو شد، مشکل آب بود. از موسی(ع) درخواست آب آشامیدنی کردند. حضرت برای حل همه مشکلات، به خداوند توسل می‌جست. خداوند متعال فرمود: سنگی را وسط اردوگاه بگذار و با عصا به آن بزن. از سنگ دوازده چشمه جوشید. آب فوران کرد و مشکل آب حل شد. ۱۶ از این پس این سنگ در این اردوگاه منبع آب بود. آن را حمل و نقل می‌کردند و هر جا آب می‌خواستند، حضرت با عصا به آن می‌زد و آب جاری می‌شد. ۱۷

جلد : ۱، صفحه : ۱۴۲

عصر حاکمیت موسی(ع)

با نابودی فرعون و سپاهیانش و ایجاد خلأ قدرت در مصر، موسی(ع) می‌توانست با بنی‌اسرائیل به مصر بازگردد و حکومت آنجا را بگیرد، چرا که آنان تمام نقاط مصر را به خوبی می‌شناختند. اما مأموریت ایشان استقرار در فلسطین و قدس است. شاهراه آنجاست. اگر آنجا تصرف شود، مصر در پایین، روم در بالا و غرب آسیا در کنار این سرزمین تحت تأثیر این حرکت توحیدی قرار می‌گیرند.

آن سویی آب، مشکلات و دشواری‌های موسی(ع) آغاز می‌شود. تا اینجا حضرت فقط مشکل حرکت دادن این

قوم را داشتند. تهیه امکانات و مایحتاج روزمره این قوم به عهده فرعونیان بود. اینان برده بودند و صاحبانشان نیاز آنان را تأمین می‌کردند، اما هنگامی که آن سویی آب قرار گرفتند، پاسخگویی به همه نیازهای آنان، بر عهده

موسی(ع) قرار گرفت. در حقیقت، حکومت این پیامبر الهی از اینجا آغاز می‌شود. بنی‌اسرائیل در منطقه‌ای

قرار گرفته‌اند که امکانات لازم و اولیه زندگی کم است. در یک میدان بیابانی، اداره قوم ششصد هزار نفری بسیار مشکل است. تأمین نان این عده بسیار دشوار است. نخستین مشکلی که قوم موسی(ع) با آن رو به

رو شد، مشکل آب بود. از موسی(ع) درخواست آب آشامیدنی کردند. حضرت برای حل همه مشکلات، به خداوند توسل می‌جست. خداوند متعال فرمود: سنگی را وسط اردوگاه بگذار و با عصا به آن بزن. از سنگ دوازده چشمه جوشید. آب فوران کرد و مشکل آب حل شد. ۱۶ از این پس این سنگ در این اردوگاه منبع آب بود. آن را حمل و نقل می‌کردند و هر جا آب می‌خواستند، حضرت با عصا به آن می‌زد و آب جاری می‌شد. ۱۷

جلد : ۱، صفحه : ۱۴۳

مشکل دیگر، مشکل غذا بود. آن را هم خداوند متعال حل کرد. «من» و «سلوی» برای آنان فرستاد. ۱۸

«من»

دانه‌هاي ريزي است که از آسمان بر اردوگاه مي‌باريد و بني‌اسرائيل با آن نان درست مي‌کردند. ۱۹
«سلوي»

مرغ‌هايي شبیه مرغ دريايي است که بر سطح اردوگاه به آرامي پرواز مي‌کردند که هر يك از بني اسرائيل دستش را دراز مي‌کرد، يکي از آنها را مي‌گرفت. پر اينها را که مي‌کند، پخته بود. ۲۰ بدین ترتيب مشکل غذا
نيز
حل شد.

مشکل ديگر، سرپناه و آزار آفتاب بود. خداوند ابرهايي را براي آنها فرستاد که روز و شب، همراه اين اردوگاه بود. ۲۱ اگر کسي مي‌خواست آفتاب بخورد، بايد از اردوگاه جدا مي‌شد. شب هنگام، ابر پايين مي‌آمد و
هواي

اردوگاه را گرم مي‌کرد و در روز ابرها بالا مي‌رفتند و مانع تابش خورشيد مي‌شدند، و هواي اردوگاه خنک
مي‌شد. ۲۲

آمادگي براي حاکميت جهاني

مأموريت بني‌اسرائيل، آن است که حکومتي تشکيل دهند و پايه‌گذار حکومت جهاني شوند. اينها که چيزي
نمي‌دانستند، بايد آموزش مي‌ديدند. بنا بر اين موسي(ع) بني‌اسرائيل را در پاي کوه طور مستقر کرد و
اردوگاهي آموزشي ايجاد کرد. اين اردوگاه آموزشي پانزده سال بر پا بوده و آنان در اين مدت آموزش
مي‌ديدند.

۱. ساماندهي و انسجام

همان گونه که گفتيم، يعقوب(ع) دوازده پسر داشت که آنان را بني‌اسرائيل مي‌خواندند. هر قبيله از
بني‌اسرائيل، خود را متناسب به يکي از فرزندان يعقوب مي‌کرد. اين قبائل را سبط مي‌ناميدند. نخستين کار
موسي(ع) اين بود که آن سازماندهي را در اينجا استوارتر کرد. آنان بر اساس اسباط تقسيم‌بندي مي‌شدند

جلد : ۱، صفحه : ۱۴۳

مشکل ديگر، مشکل غذا بود. آن را هم خداوند متعال حل کرد. «من» و «سلوي» براي آنان فرستاد. ۱۸
«من»

دانه‌هاي ريزي است که از آسمان بر اردوگاه مي‌باريد و بني‌اسرائيل با آن نان درست مي‌کردند. ۱۹
«سلوي»

مرغ‌هايي شبیه مرغ دريايي است که بر سطح اردوگاه به آرامي پرواز مي‌کردند که هر يك از بني اسرائيل دستش را دراز مي‌کرد، يکي از آنها را مي‌گرفت. پر اينها را که مي‌کند، پخته بود. ۲۰ بدین ترتيب مشکل غذا
نيز
حل شد.

مشکل ديگر، سرپناه و آزار آفتاب بود. خداوند ابرهايي را براي آنها فرستاد که روز و شب، همراه اين اردوگاه بود. ۲۱ اگر کسي مي‌خواست آفتاب بخورد، بايد از اردوگاه جدا مي‌شد. شب هنگام، ابر پايين مي‌آمد و
هواي

اردوگاه را گرم می‌کرد و در روز ابرها بالا می‌رفتند و مانع تابش خورشید می‌شدند، و هوای اردوگاه خنک می‌شد. ۲۲

آمادگی برای حاکمیت جهانی

مأموریت بنی‌اسرائیل، آن است که حکومتی تشکیل دهند و پایه‌گذار حکومت جهانی شوند. اینها که چیزی نمی‌دانستند، باید آموزش می‌دیدند. بنابراین موسی(ع) بنی‌اسرائیل را در پای کوه طور مستقر کرد و اردوگاهی آموزشی ایجاد کرد. این اردوگاه آموزشی پانزده سال بر پا بوده و آنان در این مدت آموزش می‌دیدند.

۱. ساماندهی و انسجام

همان گونه که گفتیم، یعقوب(ع) دوازده پسر داشت که آنان را بنی‌اسرائیل می‌خواندند. هر قبیله از بنی‌اسرائیل، خود را متناسب به یکی از فرزندان یعقوب می‌کرد. این قبایل را سبط می‌نامیدند. نخستین کار موسی(ع) این بود که آن سازماندهی را در اینجا استوارتر کرد. آنان بر اساس اسباط تقسیم‌بندی می‌شدند

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۴۴

و هزاره‌ها در هر سبط تشکیل شدند که هزار تن را در خود جای می‌دادند. موسی(ع) برای هر هزار نفر یک فرمانده معین کرد. هزاره‌ها را به صدگان‌ها تبدیل کرد و برای هر صد نفر یک فرمانده گذاشت. هر صد نفر نیز به دو دسته پنجاه نفری تقسیم می‌شد که هر یک فرمانده‌ای داشت و هر پنجاه نفر، پنج گروه ده نفری را تشکیل می‌دادند که برای هر ده نفر نیز فرمانده‌ای تعیین کرده بود. فرمانده ده نفر، مربی آن ده نفر بود و فرمانده پنجاه نفر، مربی مسئولان ده‌گان بود. مسئولان صدگان، مربی مسئولان دسته‌های پنجاه نفره بودند. فرمانده هزاره، مربی صدگان‌ها، و آن هزاره‌ها نزد مسئولان اسباط و مسئولان اسباط نزد موسی(ع) آموزش می‌دیدند. (سبط --> هزاره --> صدگان --> پنجاه‌گان --> ده‌گان) به این شکل آنها در این اردوگاه آموزش کاملی را فرا گرفتند که معلومات آن اردوگاه در ارتقای سطح فرهنگ عملی و حکومتی بشر نقش اساسی را

ایفا کرد. این آموزش‌ها در مجموعه حکومت‌ها وارد شد.

به نقل تورات، اینان در همه زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و ... آموزش دیدند. ۲۳ بنی‌اسرائیل که حتی در ساختن یک صندوق ساده ناتوان بودند، در این اردوگاه به قدری در صنعت پیشرفت کردند که از دل آنان سامری

بیرون آمد. او ریخته‌گری و قالب ریزی را در اندازه‌های آموخته بود که گوساله‌ای از طلا ساخت که صدای گاو از آن

در می‌آمد. بنی‌اسرائیل در عالی‌ترین سطح آموزش قرار گرفتند و زمینه اولیه کاردانی یهود، در این اردوگاه فراهم آمد. به دستور حضرت موسی(ع) خیمه‌ای ساختند که در آن نماز جماعت می‌خواندند و به سخنان پیامبر خدا گوش می‌دادند. این خیمه از هزاران قطعه تشکیل می‌شد. ۲۴ درباره اینکه اینها در این مدت، پول

و

امکانات از کجا می‌آوردند، اجمالاً می‌توان گفت به دلیل توانمندی بالایی که در اردوگاه ایجاد شده بود، آنان

به

اطراف، استاد و معلم می‌فرستادند و پول آن را به این اردوگاه می‌آوردند. نقل

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۴۵

است که موسی(ع) به بنی‌اسرائیل دستور داده بوده که تا می‌توانید از مصر با خودتان طلا حمل کنید. گوساله‌طلاپی سامری از همان طلاهای آنها جمع شده بود. اما اینکه این طلا را در مصر چگونه به دست آورده بودند، در این باب روایات مختلفی آمده است. مطابق برخی روایات، حضرت فرموده بود از آنها عاریه بگیرند تا با این کار حق‌کشی‌های فرعونیان را تقاص کنند. ۲۵

۲. آموزش چهره‌شناسی

یکی از آموزش‌های بنی‌اسرائیل در این اردوگاه، آموزش کپی‌برداری و ترسیم چهره و ثبت آن است. این آموزش

نسل به نسل منتقل شد و قرآن بعدها به آن اشاره کرد و فرمود:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ قَرِيبًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ ۳۶

اهل کتاب همچنان که فرزندان خود را می‌شناسند، او را می‌شناسند، ولی گروهی از ایشان در عین آگاهی،

حقیقت را پنهان می‌دارند.

اهل کتاب تمامی ویژگی‌های پیامبر اسلام را در کتاب‌های خود دیده‌اند و چنان با این ویژگی‌ها آشنا شدند که تا او را ببینند، خواهند شناخت. ۲۷ این شناخت، شناخت به خصوصیات نیست، شناخت به چهره است. همان‌گونه که فرزند را نه به خصوصیات، که به قیافه می‌شناسند. حضرت سلمان، برده‌ی یکی از یهودیان بود. پیامبر اسلام(ص) از راهی می‌گذشت که یک یهودی حضرت را دید و شناخت. هنگامی که خبر را به مولای سلمان می‌گفت، سلمان شنید و سراغ پیامبر آمد و ایمان آورد. ۲۸

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۴۵

است که موسی(ع) به بنی‌اسرائیل دستور داده بوده که تا می‌توانید از مصر با خودتان طلا حمل کنید. گوساله‌طلاپی سامری از همان طلاهای آنها جمع شده بود. اما اینکه این طلا را در مصر چگونه به دست آورده بودند، در این باب روایات مختلفی آمده است. مطابق برخی روایات، حضرت فرموده بود از آنها عاریه بگیرند تا با این کار حق‌کشی‌های فرعونیان را تقاص کنند. ۲۵

۲. آموزش چهره‌شناسی

یکی از آموزش‌های بنی‌اسرائیل در این اردوگاه، آموزش کپی‌برداری و ترسیم چهره و ثبت آن است. این آموزش

نسل به نسل منتقل شد و قرآن بعدها به آن اشاره کرد و فرمود:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ قَرِيبًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ ۳۶

اهل کتاب همچنان که فرزندان خود را می‌شناسند، او را می‌شناسند، ولی گروهی از ایشان در عین

آگاهی،

حقیقت را پنهان می‌دارند.

اهل کتاب تمامی ویژگی‌های پیامبر اسلام را در کتاب‌های خود دیده‌اند و چنان با این ویژگی‌ها آشنا شدند که تا او را ببینند، خواهند شناخت ۲۷ این شناخت، شناخت به خصوصیات نیست، شناخت به چهره است. همان‌گونه که فرزند را نه به خصوصیات، که به قیافه می‌شناسند. حضرت سلمان، برده‌ی یکی از یهودیان بود. پیامبر اسلام (ص) از راهی می‌گذشت که یک یهودی حضرت را دید و شناخت. هنگامی که خبر را به مولای سلمان می‌گفت، سلمان شنید و سراغ پیامبر آمد و ایمان آورد. ۲۸

جلد: ۱، صفحه: ۱۴۶

۳. سیستم ارتباطی و اطلاعاتی قوی

یکی از مشکلات زمان جنگ، ارتباطات و پیام‌رسانی بود. در گذشته معمولاً از پیک بهره می‌بردند، اما این سیستم، هم زمان‌بر بود و هم نیروی بسیار می‌خواست و نیز برای کارهای عملیاتی مفید نبود. موسی (ع) برای انتقال ارتباطات، بوق و شیپور را به پیروان خویش آموخت. ۲۹ امروزه به نظر می‌رسد این عمل در یهود، تشریفاتی است، اما در آن روز کاربردی عملیاتی داشته است. سیستم نوت موسی (ع) طبق دستور العمل خداوند، در تورات آمد و تمام بنی‌اسرائیل مأمور شدند هر روز صبح به عنوان عبادت این نت‌ها را بنوازند. و همه

معنای صداها و نواخت‌ها را می‌فهمیدند. به قدری دوره دیدند که موسی (ع) بر بلندی می‌ایستاد و با یک بوق

تمام اردوگاه را حرکت می‌داد. نواخت او را اسباط می‌فهمیدند، اسباط می‌نواختند، هزاره‌ها می‌فهمیدند و ...

تا آن نفر آخر، صدای بوق مخصوص به خود را می‌شناخت. مشکل ارتباطات این گونه حل شد. ۳۰ امروزه نیز در

مسئله ارتباطات، یهودی‌ها و صهیونیست‌ها سرآمد روزگارند، و این به دلیل سیستم آموزشی تاریخی آنهاست.

ناهنجاری‌های دوران بیابان

۱. گرایش به بت‌پرستی

هنگامی که بنی‌اسرائیل از دریا گذشتند، قومی را دیدند که سر به سجده بر آستان بتانشان نهاده‌اند. آنان را

از این کردار بت‌پرستان خوش آمد و نزد موسی رفتند، خواستند که خداوندی همانند خداوند آنان برایشان دست و پا کند.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ ۳۱

۳. سیستم ارتباطی و اطلاعاتی قوی

یکی از مشکلات زمان جنگ، ارتباطات و پیامرسانی بود. در گذشته معمولاً از پیک بهره می‌بردند، اما این سیستم، هم زمان‌بر بود و هم نیروی بسیار می‌خواست و نیز برای کارهای عملیاتی مفید نبود. موسی(ع) برای انتقال ارتباطات، بوق و شیپور را به پیروان خویش آموخت. ۲۹ امروزه به نظر می‌رسد این عمل در یهود، تشریفاتی است، اما در آن روز کاربردی عملیاتی داشته است. سیستم نوت موسی(ع) طبق دستور العمل خداوند، در تورات آمد و تمام بنی‌اسرائیل مأمور شدند هر روز صبح به عنوان عبادت این نت‌ها را بنوازند. و همه

معنای صداها و نواخت‌ها را می‌فهمیدند. به قدری دوره دیدند که موسی(ع) بر بلندی می‌ایستاد و با یک بوق

تمام اردوگاه را حرکت می‌داد. نواخت او را اسباط می‌فهمیدند، اسباط می‌نواختند، هزاره‌ها می‌فهمیدند و ...

تا آن نفر آخر، صدای بوق مخصوص به خود را می‌شناخت. مشکل ارتباطات این گونه حل شد. ۳۰ امروزه نیز در

مسئله ارتباطات، یهودی‌ها و صهیونیست‌ها سرآمد روزگارند، و این به دلیل سیستم آموزشی تاریخی آنهاست.

ناهنجاری‌های دوران بیابان

۱. گرایش به بت‌پرستی

هنگامی که بنی‌اسرائیل از دریا گذشتند، قومی را دیدند که سر به سجده بر آستان بتانشان نهاده‌اند. آنان را

از این کردار بت‌پرستان خوش آمد و نزد موسی رفتند، خواستند که خداوندی همانند خداوند آنان برایشان دست و پا کند.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلِيَّ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَيَّ أَصْنَامٌ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ ۳۱

و بنی‌اسرائیل را از دریا گذرانیدیم. و بر قومی گذشتند که به پرستش بت‌های خود دل بسته بودند. گفتند: ای

موسی، همان طور که آنان را خدایانی است، برای ما هم خدایی بساز. گفت: شما مردمانی بی‌خرد هستید.

سی سال تلاش موسی(ع) برای یکتاپرستی این قوم نتیجه‌ای نبخشیده است و اکنون آنان خدای نادیدنی

را

به لقای خدای دیدنی دروغین رها کردند.

۲. طمع کاری

آذوقه بنی اسرائیل از آسمان می آمد و هر کسی تنها باید به اندازه مصرف روزش از آن برگیرد. اگر بیش از آن برمی داشت و خمیر می کرد، تبدیل به کرم می شد. غذا آماده بود و آنها تمام اوقاتشان صرف آموزش و پیامدهای آموزش بود، اما پس از مدتی نزد موسی (ع) آمدند و گفتند: از این یک نواختی خسته شده ایم.
يَا مُوسَى لَنْ نَصِيرَ عَلَيْكَ طَعَامَ وَاحِدٍ قَادِعٌ لَنَا رَبِّكَ يُخْرِجُ لَنَا مِمَّا تُنْتِجُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِهَا؛ ۳۲

ای موسی، ما بر یک نوع طعام نتوانیم ساخت. از پروردگارت بخواه تا برای ما از آنچه از زمین می روید، چون سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برویاند.

خواسته های ایشان از اموری است که هیچ نیازی به آن ندارند. و نوعی تنوع طلبی است. حضرت آنان را بر حذر داشت و مأموریتشان را گوشزد کرد که باید برای رسیدن به آن مأموریت، سبزی قناعت گرانه را طی کنند و

تنوع طلبی آنان را از مسیر باز خواهد داشت؛ اما بنی اسرائیل نپذیرفتند. و خداوند امر فرمود جای اردوگاه را عوض کنند و به مصر در آیند که در آنجا همه چیز هست. ۳۳

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۴۸

قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكِنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ؛ ۳۴

موسی گفت: آیا می خواهید آنچه را که برتر است به آنچه که فروتر است، بدل کنید؟ به شهری بازگردید که در

آنجا هر چه خواهید به شما بدهند. مقرر شد بر آنها خواری و بیچارگی و با خشم خدا قرین شدند. نتیجه این بود که برای خرید پیاز باید پول داد و برای پول داشتن باید کار کرد. لازمه کار کردن، از اردوگاه ماندن

است. به قرض و نسیه و ... افتادند و آزادی از آنان سلب شد. آنها دریافتند که این تنوع خواهی چه ذلتی برایشان آورد و دوباره آنان را به بردگی و خفت کشانید.

از اینجا بود که یهودیان این را در دستور کار خود قرار دادند و برای به زانو درآوردن اقوامی که با آن درگیر می شدند، آن اقوام را دچار تنوع خواهی و لوکس گرایی می کردند. اجتماع وقتی دچار تنوع خواهی شد، با کمبود سرمایه روبرو و به استقراض کشیده می شود و استقراض ذلت نیز می آورد. راه دستیابی به عزت، قناعت است.

۳. انحرافات عقیدتی و بدل سازی در عصر غیبت

خداوند، موسی (ع) را به کوه طور خواند. در این دوران، همه دوره ها و آموزش ها را دیده اند و علمایی در بین ایشان پیدا شده است. خواص قوم موسی (ع) به او گفتند: ما نمی پذیریم که تو با خدا سخن می گویی! ما از

کجا یقین کنیم که تو واقعاً دستورات را از سوی خدا می‌آوری؟! تعدادی از ما را هم ببر. ۳۵ اگر حضرت اینها را نبرد، همه چیز به هم می‌ریزد. هفتاد نفر از کسانی را که در این جمعیت هويت و جایگاهی دارند و سخنشان مورد اعتماد است

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۴۹

برگزید. ۳۶ تا شاهد گفت و گوی خداوند با موسی(ع) باشند و به مردم خبر دهند. مردم در انتظار بازگشت پیامبرشان هستند. موعد سی شب گذشت و موسی(ع) بازنگشت و ده روز بر مدت افزون شد در حالی که بنی‌اسرائیل از این افزایش مدت بی‌خبر بودند. ۳۷ اکنون فرصتی است که می‌توان این قوم را گمراه کرد. در این فاصله ده روز، سامری ظهور کرد. سامری طلاهای بنی‌اسرائیل را که از فرعونیان نزد آنان مانده بود، جمع کرد ۳۸ و گوساله‌ای آراست و آن را خدای بنی‌اسرائیل نامید. فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى قَنَسِي: ۳۹ و برایشان تندیس گوساله‌ای که نعره گاو را داشت بساخت و گفتند: این خدای شما و خدای موسی است، موسی فراموش کرده بود. فرصت انتظار برای نیروهای منحرف، زمینه‌ای برای تخریب است. در حال انتظار یکی از عوامل تخریب، بدلسازی است. یکی از کارهای دشمن در درون جامعه منتظر، جعل بدل و تخریب است. در طول تاریخ شیعه نیز، در زمان غیبت، بدلهایی ظهور کردند. یکی از وظایف شیعه مبارزه با این بدلهای بوده است. هارون(ع) که جانشین موسی(ع) در این دوران بود، به مبارزه با گوساله پرستی برخاست. اما اکثریت بنی‌اسرائیل، راه کفر را پوییده بودند و هارون مجبور به صبر شد. پس از پایان میقات صدای وحی بر طور طنین افکند تا هفتاد نفر همراه حضرت بشنوند. همراهان موسی(ع) را یا لذت صدا گرفته بود و یا کفر بر آنان چیره گشته بود، گفتند: شنیدن صدا کافی نیست، أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً؛ ۴۰

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۴۹

برگزید. ۳۶ تا شاهد گفت و گوی خداوند با موسی(ع) باشند و به مردم خبر دهند. مردم در انتظار بازگشت پیامبرشان هستند. موعد سی شب گذشت و موسی(ع) بازنگشت و ده روز بر مدت

افزون شد در حالی که بنی‌اسرائیل از این افزایش مدت بی‌خبر بودند. ۳۷ اکنون فرصتی است که می‌توان این

قوم را گمراه کرد. در این فاصله ده روز، سامری ظهور کرد. سامری طلاهای بنی‌اسرائیل را که از فرعونیان نزد

آنان مانده بود، جمع کرد ۳۸ و گوساله‌ای آراست و آن را خدای بنی‌اسرائیل نامید.

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَاللَّهُ مُوسَى قَنَسِي: ۳۹

و برایشان تندیس گوساله‌ای که نعره گاوان را داشت بساخت و گفتند: این خدای شما و خدای موسی است، موسی فراموش کرده بود.

فرصت انتظار برای نیروهای منحرف، زمینه‌ای برای تخریب است. در حال انتظار یکی از عوامل تخریب، بدلسازی

است. یکی از کارهای دشمن در درون جامعه منتظر، جعل بدل و تخریب است. در طول تاریخ شیعه نیز، در زمان غیبت، بدل‌هایی ظهور کردند. یکی از وظایف شیعه مبارزه با این بدل‌ها بوده است.

هارون(ع) که جانشین موسی(ع) در این دوران بود، به مبارزه با گوساله پرستی برخاست. اما اکثریت بنی‌اسرائیل، راه کفر را پوییده بودند و هارون مجبور به صبر شد.

پس از پایان میقات صدای وحی بر طور طنین افکند تا هفتاد نفر همراه حضرت بشنوند. همراهان موسی(ع) را

یا لذت صدا گرفته بود و یا کفر بر آنان چیره گشته بود، گفتند: شنیدن صدا کافی نیست،

أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً: ۴۰

جلد: ۱، صفحه: ۱۵۰

خدا را به آشکارا به ما بنماید.

اگر نشان ندهی، به مردم خواهیم گفت که خدایی نبود. موسی(ع) آنان را اندرز داد که ای قوم، خداوند به دیده‌ها در نمی‌آید. آنان نپذیرفتند و خداوند برای اینکه جهالتشان را به آنان بفهماند، به موسی(ع) گفت: از

زبان خویش خواسته آنان را تکرار کن. موسی(ع) عرض کرد:

رَبِّ أَرْنِي أَنْظِرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظِرْ إِلَيَّ الْجَبَلَ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ: ۴۱

ای پروردگار من، بنماید که در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بی‌هوش بیفتاد.

چون به هوش آمد، گفت: تو منزهی، به تو بازگشتم و من نخستیم مؤمنانم.

خداوند با این کار به آنان آموخت که هرگز نمی‌توان او را دید، ۴۲ اما همراهان موسی، با دیدن صاعقه‌ای که کوه را مبدل به تلی از غبار نمود جان باختند. و این مشکلی برای موسی(ع) بود. او آنها را همراه آورده بود

تا

شاهد گفت‌وگویی او با خدا باشند. از خداوند یاری خواست و خدا همه را زنده کرد. ۴۳

موسی(ع) کتاب را گرفت و آنان نیز مصمم به ادای گواهی بر ارتباطاند. با سرعت به سوی قوم خویش

حرکت

کرد. خداوند او را خطاب کرد و فرمود:

جلد: ۱، صفحه: ۱۵۰

خدا را به آشکارا به ما بنماید.

اگر نشان ندهی، به مردم خواهیم گفت که خدایی نبود. موسی(ع) آنان را اندرز داد که ای قوم، خداوند به دیده‌ها در نمی‌آید. آنان نپذیرفتند و خداوند برای اینکه جهالتشان را به آنان بفهماند، به موسی(ع) گفت: از زبان خویش خواسته آنان را تکرار کن. موسی(ع) عرض کرد:

رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَيَّ الْجَبَلُ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ؛ ۴۱

ای پروردگار من، بنماید که در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بی‌هوش بیفتاد. چون به هوش آمد، گفت: تو منزهی، به تو بازگشتم و من نخستیم مؤمنانم.

خداوند با این کار به آنان آموخت که هرگز نمی‌توان او را دید، ۴۲ اما همراهان موسی، با دیدن صاعقه‌ای که کوه را مبدل به تلی از غبار نمود جان باختند. و این مشکلی برای موسی(ع) بود. او آنها را همراه آورده بود تا

شاهد گفت‌وگویی او با خدا باشند. از خداوند یاری خواست و خدا همه را زنده کرد. ۴۳ موسی(ع) کتاب را گرفت و آنان نیز مصمم به ادای گواهی بر ارتباطاند. با سرعت به سوی قوم خویش حرکت

کرد. خداوند او را خطاب کرد و فرمود:

جلد: ۱، صفحه: ۱۵۱

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ. قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَيَّ أَتْرِي وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ. قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ؛ ۴۴

ای موسی، چه چیز تو را واداشت تا بر قومت پیشی گیری؟ گفت: آنها همان‌هایند که از پی من روان‌اند، ای

پروردگار من، من به سوی تو شتافتم تا خشنود گردی. گفت: ما قوم تو را پس از تو آزمایش کردیم و سامری گمراهشان ساخت.

تمام تلاش‌های موسی(ع) برای هدایت این قوم، بر باد رفته بود.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِيفًا قَالَ يَنْسِمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَالْقِيَ الْأَلْوَابِحَ وَأَخَذَ

برأس أخيه يجره إليه قال ابن أم إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني فلما شئمت يبي الأعداء ولا تجعليني

مَع

الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ ٤٥

چون موسیٰ خشمگین و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت، گفت: در غیبت من چه جانشینانی بودید. چرا بر فرمان پروردگار خود پیشی گرفتید؟ و الواح را بر زمین افکند. و موسیٰ رسید، برادرش را گرفت و به سوی خویش کشید. هارون گفت: ای پسر مادرم، این قوم مرا زیون یافتند و نزدیک بود که مرا بکشند. مرا دشمن کام

مکن و در شمار ستمکاران میاور.

حضرت با تمام این کارها این قوم را می‌آموزد که در راه حق باید تعصب داشته باشند، نه اینکه از کنار انحراف با

خونسردی و آرامش بگذرند.

موسیٰ(ع) به سراغ سامری رفت.

جلد : ١ ، صفحه : ١٥١

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ. قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَيَّ أَتْرَىٰ وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ. قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ؛ ٤٤

ای موسیٰ، چه چیز تو را واداشت تا بر قومت پیشی گیری؟ گفت: آنها همان‌هاییند که از پی من روان‌اند، ای

پروردگار من، من به سوی تو شتافتم تا خشنود گردی. گفت: ما قوم تو را پس از تو آزمایش کردیم و سامری گمراهشان ساخت.

تمام تلاش‌های موسیٰ(ع) برای هدایت این قوم، بر باد رفته بود.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضَبَانَ أَسِيفًا قَالَ يَنْسِمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَيْتُمُ النَّوَاحِ وَأَخَذَ

بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي

مَع

الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ ٤٥

چون موسیٰ خشمگین و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت، گفت: در غیبت من چه جانشینانی بودید. چرا بر فرمان پروردگار خود پیشی گرفتید؟ و الواح را بر زمین افکند. و موسیٰ رسید، برادرش را گرفت و به سوی خویش کشید. هارون گفت: ای پسر مادرم، این قوم مرا زیون یافتند و نزدیک بود که مرا بکشند. مرا دشمن کام

مکن و در شمار ستمکاران میاور.

حضرت با تمام این کارها این قوم را می‌آموزد که در راه حق باید تعصب داشته باشند، نه اینکه از کنار انحراف با

خونسردی و آرامش بگذرند.

موسیٰ(ع) به سراغ سامری رفت.

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ. قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي
نَفْسِي؛ ٤٦

گفت: و تو ای سامری، این چه کاری بود که کردی؟ گفت: من چیزی دیدم که آنها نمی‌دیدند. مشتتی از آن خاکی که نقش پای آن رسول بود، بر گرفتم و در آن پیکر افکندم و نفس من این کار را در چشم من بیاراست.

از این جا می‌توان دریافت که بتگران، خود می‌دانند که بتان هیچ کاری از پیش نمی‌برند و فایده‌ای ندارند. موسی(ع) می‌دانست، اما می‌خواست از زبان خود او برای قوم کشف حقیقت شود. حضرت پس از اثبات جرم

سامری و پیروان او و نیز اعتراف او به جرم، فرمان محکومیت او را صادر کرد: قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلَمْتَ عَلَيْهِ عَاقِبًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا؛ ٤٧

گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: به من نزدیک مشو. و نیز تو را وعده‌ای است که از

آن رها نشوی. و اینک به خدایت که پیوسته عبادتش می‌کردی بنگر که می‌سوزانیمش و به دریا می‌افشانیم.

بدین ترتیب سامری به سه‌گونه مجازات محکوم شد: ۱. دوری از مردم، که برخی گفته‌اند: به نوعی بیماری روانی به صورت وسواس شدید، دچار شد و از انسان هراس داشت؛ ۲. کیفر اخروی؛ ۳. محو مظهر بت و حاصل تلاش‌های او. ۴۸ از آن سوی، پیروان سامری و گمراه‌شدگان نیز می‌بایست توبه کنند و از کرده خویش اظهار پشیمانی کنند.

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ. قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي
نَفْسِي؛ ٤٦

گفت: و تو ای سامری، این چه کاری بود که کردی؟ گفت: من چیزی دیدم که آنها نمی‌دیدند. مشتتی از آن خاکی که نقش پای آن رسول بود، بر گرفتم و در آن پیکر افکندم و نفس من این کار را در چشم من بیاراست.

از این جا می‌توان دریافت که بتگران، خود می‌دانند که بتان هیچ کاری از پیش نمی‌برند و فایده‌ای ندارند.

موسى(ع) مي‌دانست، اما مي‌خواست از زبان خود او براي قوم كشف حقيقت شود. حضرت پس از اثبات جرم

سامري و پيروان او و نيز اعتراف او به جرم، فرمان محكوميت او را صادر كرد:
قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَيَّ الْيَوْمَ الَّذِي ظَلَمْتَ عَلَيْهِ
عَاقِبًا لِنُحْرَقْتَهُ ثُمَّ لِنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا؛ ٤٧

گفت: برو، در زندگي اين دنيا چنان شوي كه پيوسته بگويي: به من نزديك مشو. و نيز تو را وعده‌اي است كه از

آن رها نشوي. و اينك به خدايت كه پيوسته عبادتش مي‌كردي بنگر كه مي‌سوزانيمش و به دريا مي‌افشانيم.

بدين ترتيب سامري به سه‌گونه مجازات محكوم شد: ١. دوري از مردم، كه برخي گفته‌اند: به نوعي بيماري رواني به صورت وسواس شديد، دچار شد و از انسان هراس داشت؛ ٢. كيفر اخروي؛ ٣. محو مظهر بت و حاصل تلاش‌هاي او. ٤٨ از آن سوي، پيروان سامري و گمراه‌شدگان نيز مي‌بايست توبه كنند و از كرده خويش

اظهار پشيماني كنند.

جلد: ١، صفحه: ١٥٣

محبت اين گوساله در قلب مردم رفته و بايد بيرون شود. اما برخي از آنان كه در برابر گوساله سجده كرده بودند، در اعماق دل حاضر نبودند از آن بازگردند.

وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ. ٤٩

بر اثر كفرشان، عشق گوساله در دلشان جاي گرفت.

در نتيجه با استغفار مشكل حل نشد. خداوند متعال فرمود: توبه بالاتري لازم است. بگو گوساله پرستان يكديگر را بکشند: ٥٠

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَيَّ بَارِكُمْ قَاتِلُوا أَنْفُسَكُمْ؛ ٥١
و آن هنگام را كه موسي به قوم خود گفت: اي قوم من، شما بدان سبب كه گوساله را پرستيديد، بر خود ستم روا داشتيد. اينك به درگاه آفريدگارتان توبه كنيد و يكديگر را بکشيد.

اين تنها راه توبه و بازگشت بني‌اسرائيل به سوي خداوند بود و چاره‌اي جز آن نبود. توبه برخي ناهنجاري‌ها در

اجتماع، بسيار سخت و طاقت فرساست.

٤. پرسشگري جاهلانه و لجوجانه

سومين ناهنجاري در بني اسرائيل درگير شدن با پرسش‌هاي بي دليل و بيهوده بود كه اردوگاه را با مشكلي

روبه‌رو ساخت كه بعداً بني‌اسرائيل با بهرگيري از اين تجربه اين نوع از تخريب را در دستور كار خود قرار دادند.

قرآن ماجراي عبرت‌آموزي را در اين باره نقل مي‌كند. يكي از بني‌اسرائيل، جنازه فردي از سبط جاني را در

بین
خود یافت. صاحبان خون، آنان را متهم به قتل کردند. هر چه موسی(ع) تلاش کرد نتوانست قاتل را بیابد.
اینان
به دلیل اینکه قوم آزده‌ای بودند و آستانه تحمل‌شان پایین بود یا به دلیل اینکه تازه از زیر یوغ فرعون نجات
یافته
بودند و بیش از حد متوقع بودند و یا به هر علت دیگری،

جلد : ۱، صفحه : ۱۵۳

محبت این گوساله در قلب مردم رفته و باید بیرون شود. اما برخی از آنان که در برابر گوساله سجده کرده
بودند، در اعماق دل حاضر نبودند از آن بازگردند.
وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ ۚ ۴۹
بر اثر کفرشان، عشق گوساله در دلشان جای گرفت.
در نتیجه با استغفار مشکل حل نشد. خداوند متعال فرمود: توبه بالاتری لازم است. بگو گوساله پرستان
یکدیگر را بکشند: ۵۰
وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَيَّ بَارِكُمْ فَاقتُلُوا أَنْفُسَكُمْ؛ ۵۱
و آن هنگام را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، شما بدان سبب که گوساله را پرستیدید، بر خود
ستم روا داشتید. اینک به درگاه آفریدگارتان توبه کنید و یکدیگر را بکشید.
این تنها راه توبه و بازگشت بنی‌اسرائیل به سوی خداوند بود و چاره‌ای جز آن نبود. توبه برخی ناهنجاری‌ها
در
اجتماع، بسیار سخت و طاقت فرساست.
۴. پرسشگری جاهلانه و لجوجانه
سومین ناهنجاری در بنی‌اسرائیل درگیر شدن با پرسش‌های بی دلیل و بیهوده بود که اردوگاه را با
مشکلی
روبه‌رو ساخت که بعداً بنی‌اسرائیل با بهره‌گیری از این تجربه این نوع از تخریب را در دستور کار خود قرار
دادند.
قرآن ماجرای عبرت‌آموزی را در این باره نقل می‌کند. یکی از بنی‌اسرائیل، جنازه فردی از سبط جانبی را در
بین
خود یافت. صاحبان خون، آنان را متهم به قتل کردند. هر چه موسی(ع) تلاش کرد نتوانست قاتل را بیابد.
اینان
به دلیل اینکه قوم آزده‌ای بودند و آستانه تحمل‌شان پایین بود یا به دلیل اینکه تازه از زیر یوغ فرعون نجات
یافته
بودند و بیش از حد متوقع بودند و یا به هر علت دیگری،

هنگامی که مشکلی پیش می‌آمد، تا حد کفر بر رهبرشان، موسی(ع) فشار می‌آوردند. حضرت زحمت فراوان کشیده بود تا این مجموعه را بدین جا برساند. حضرت برای مشکلات این چینی، از خداوند یاری می‌خواست. در این باره خداوند متعال به آنان امر فرمود که گاوی بکشند. در این دستور اصلاً به نوع و خصوصیات گاو اشاره نشده بود. هر گاوی را می‌خریدند و ذبح می‌کردند، به این اثر

می‌رسیدند. اما در پاسخ، به پیامبر خدا گفتند:

أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ. قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا قَارِضٌ وَلَا يَكْرُ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ؛ ۵۲

آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟ گفت: به خدا پناه می‌برم اگر از نادانان باشم. گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان تا بیان کند که آن چگونه گاوی است؟ گفت: می‌گوید: گاوی است نه سخت پیر و از کار افتاده، و نه جوان و کار نکرده، میانسال. اکنون بکنید آنچه شما را می‌فرمایند.

آنان با پرسشی بیهوده دایره انتخاب را تنگ‌تر کردند و از موسی(ع) خواستند:

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ؛ ۵۳

گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان تا بگوید که رنگ آن چیست؟ گفت: می‌گوید: گفت گاوی است به زرد تند که

رنگش بینندگان را شادمان می‌سازد.

اما بیهوده‌گویی را رها نکردند و دوباره از ویژگی‌های دیگر گاو پرسیدند.

هنگامی که مشکلی پیش می‌آمد، تا حد کفر بر رهبرشان، موسی(ع) فشار می‌آوردند. حضرت زحمت فراوان کشیده بود تا این مجموعه را بدین جا برساند. حضرت برای مشکلات این چینی، از خداوند یاری می‌خواست. در این باره خداوند متعال به آنان امر فرمود که گاوی بکشند. در این دستور اصلاً به نوع و خصوصیات گاو اشاره نشده بود. هر گاوی را می‌خریدند و ذبح می‌کردند، به این اثر

می‌رسیدند. اما در پاسخ، به پیامبر خدا گفتند:

أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ. قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا قَارِضٌ وَلَا يَكْرُ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ؛ ۵۲

آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟ گفت: به خدا پناه می‌برم اگر از نادانان باشم. گفتند: برای ما پروردگارت را

بخوان تا بیان کند که آن چگونه گاوی است؟ گفت: می‌گوید: گاوی است نه سخت پیر و از کار افتاده، و نه جوان و کار نکرده، میانسال، اکنون بکنید آنچه شما را می‌فرمایند.

آنان با پرسشی بیهوده دایره انتخاب را تنگ‌تر کردند و از موسی(ع) خواستند:

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ؛ ۵۳

گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان تا بگوید که رنگ آن چیست؟ گفت: می‌گوید: گفت گاوی است به زرد تند که رنگش بینندگان را شادمان می‌سازد.

اما بیهوده‌گویی را رها نکردند و دوباره از ویژگی‌های دیگر گاو پرسیدند.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۵۵

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ؛ ۵۴

گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان تا بگوید آن چگونه گاوی است؟ که آن گاو بر ما مشتبه شده است و اگر خدا بخواهد، ما بدان راه می‌یابیم. گفت: می‌گوید: از آن گاو نیست که رام باشد و زمین را شخم زند و کشته را آب دهد. بی‌عیب است و یک‌رنگ.

یافتن گاوی که جامع همه آن ویژگی‌ها باشد، بسیار دشوار است. پس از مشکلات فراوان گاو را یافتند. صاحب گاو گفت: به شرط اینکه پوست آن را پر از طلا کنید و به من دهید، گاو را می‌فروشم. این مقدار پول برای ایشان بسیار سنگین بود. اما آنان مجبور بودند و بالاخره خواسته او را برآوردند و گاو را خریدند. ۵۵

پرسش‌های بیهوده، هزینه سنگینی برای آنان به بار آورد. اما این تجربه به آنان آموخت که اگر بخواهند امتی را از پای درآوردند یا دچار معضلات کنند، باید آن امت را به پرسشگری بیهوده دچار سازند.

پرسش‌گری صرف، نباید تبلیغ شود، باید دانش‌اندوزی کرد. پرسش بسیار، برخاسته از جهل و عجله و لجاجت، مخرب است و نوعی مشغولیت کاذب برای مردم و رهبران مردم. پرسش‌های دقیق و عمیق و دلسوزانه است

که جامعه را رشد می‌دهد. ۵۶.

پشت دیوارهای قدس

۱. جمع‌آوری اطلاعات برای عملیات

اکنون بنی‌اسرائیل آماده حرکت به سوی هدفاند. هدف اولیه دستیابی به قدس است. حضرت آنها را حرکت داد و در منطقه اریحا، روبه‌روی اورشلیم

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۵۶

در اردن فعلی، شرق بحر المیت مستقر کرد ۵۷ و نیروهای اطلاعات عملیات خود را فرستاد تا منطقه را شناسایی کنند. به نیروهای اطلاعات عملیات هشدار داد که آنچه جمع‌آوری کردید، جز من در اختیار کسی قرار ندهید. بنی‌اسرائیل مجموعه‌ای سازمان یافته‌اند که هر کسی به دستور فرمانده خود حرکت می‌کند. نیروهای اطلاعاتی وارد منطقه فلسطین شدند. در منطقه فلسطین، عمالقه مستقر بودند. متوسط قامت افرادی که در فلسطین مستقر بودند، از متوسط قامت کسانی که از مصر آمدند، بلندتر است. از آنجا که در جنگ شمشیر و نیزه، بلند قامتی یک امتیاز است، نیروهای شناسایی، به هراس افتادند. دستورالعملی که موسی(ع) برای جمع‌آوری اطلاعات به آنها داده در تورات نیز هست. از نظر فن جمع‌آوری نظامی، حضرت موسی دستورالعمل جامع جمع‌آوری اطلاعات به اینها داده است. هر نیرویی که بخواهد جایی را فتح کند، اگر

بر اساس این دستور، اطلاعات جمع کند، هیچ نقطه کوری باقی نمی‌ماند: زمین را ببینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکن‌اند قوی‌اند یا ضعیف، قلیل‌اند یا کثیر. و زمینی که در

آن ساکن‌اند چگونه است، نیک یا بد و در چه قسم شهرها ساکن‌اند در چادرها یا قلعه‌ها. و چگونه است زمین، چرب یا لاغر. درخت دارد یا نه. پس قوی‌دل شده، از میوه زمین بیاورید و آن وقت موسم نوبر انگور بود.

۵۸

سربازان، اطلاعات را جمع‌آوری کردند، اما ترسیدند و پیش از اینکه اطلاعات را به فرمانده‌شان بدهند، آن را به

رده‌ها دادند و گفتند: نیروی سپاه مقابل، بسیار تنومندند. ۵۹ سازماندهی حسن بسیار دارد؛ در سرعت انتقال

اوامر، در توانایی جمع کردن و پخش کردن سازمان؛ اما به همین اندازه نیز در فروپاشی سریع، مخاطره‌آمیز است. فرماندهان اسباط به هزاره‌ها گفتند و آنها به مراتب پایین‌تر تا

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۵۷

اینکه تمام اردوگاه مطلع شدند. موسی(ع) یک‌باره با سپاهی ناامید از عملیات روبه‌رو شد.

۲. عملیات روانی برای فرار از جنگ

این قوم در بزرگ‌نمایی و عملیات روانی ضد نیروهای مقابل بسیار کارآزموده بودند و این تجربه را اینجا انجام دادند. آنان آن قدر درباره بلند قامتی بنی‌عناق بزرگ‌نمایی کردند که در این اردوگاه عوج بن عنق درست شد.

فرماندهانی که باید پیشگام عملیات باشند، ترسیده‌اند و نیروهای زیر دست خود را می‌خواهند به گونه‌ای آرایش دهند که فشار روانی بر موسی(ع) بیاید تا عملیات را لغو کند، بنابراین شروع به بزرگ‌نمایی می‌کنند. در

گزارش آورده‌اند:

زمینی که از آن، جهت تجسس نمودنش گذر کردیم، زمینی است که ساکنانش را تلف می‌نماید و تمامی قومی که در آن دیدیم، مردمان بلند قدند. و هم در آنجا بلند قدان، یعنی اولاد عنق که بلند قدند دیدیم، و ما

در
نظر خود، مثل ملخ نمودار بودیم و همچنین در نظر ایشان نیز می‌نمودیم. ۶۰
در گزارشی که نیروهای اطلاعات و عملیات آوردند، شایع شد که آنان مشغول جمع‌آوری اطلاعات بوده‌اند
که
عوج بن عنق آنها را می‌بیند و جمع می‌کند و در جیبش می‌ریزد و نزد فرمانده می‌برد و آنها را در برابر او
می‌گذارد و می‌گوید: اینها آمده‌اند کشور ما را بگیرند!
وقتی اینها برای جمع‌آوری اطلاعات می‌رفتند، حضرت موسی(ع) به آنها فرموده بود نمونه‌ای از میوه‌های
آنجا را
بیاورند. آنان به باغ انگوری وارد می‌شوند. خوشه انگوری را به یک چوب می‌بندند و دوازده نفری ابتدا و
انتهای
چوب را می‌گیرند و از زمین بلند می‌کنند تا بتوانند آن خوشه را بیاورند ۶۱ و نیز

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۵۸

گزارش دادند که در نصف پوست انار آنان، چهار نفر جای می‌گرفت. بنابراین همه احساس می‌کردند اینها
نیروی شکست ناپذیرند. ۶۲
آورده‌اند که موسی(ع) با عوج بن‌عنق وارد جنگ شد. قامت موسی(ع) ده ذراع(حدود سه متر) و تبر او نیز
ده ذراع بود. موسی(ع) ده ذراع بالا پرید و نوک تبر او به قوزک پای عوج بن‌عنق خورد و او را کشت! ۶۳
۳. سرپیچی از فرمان رهبر
موسی(ع) آنان را فراخواند و فرمود:
يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارَكُمْ فَنَتَّقِيُوا خَاسِرِينَ؛ ۶۴
ای قوم من، به زمین مقدسی که خدا برایتان مقرر کرده است، داخل شوید و باز پس نگردید که زیان دیده
باز می‌گردید.
موسی(ع) که چندین سال است برای چنین روزی تلاش می‌کند، در این نقطه عملیاتی با این سخن مواجه
شد:
قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ؛ ۶۵
گفتند: ای موسی، در آنجا مردمی جبارند و ما به آن سرزمین در نیایم تا آنگاه که جباران بیرون شوند. اگر
آنان
از آن سرزمین بیرون شوند، ما بدان داخل می‌شویم.
هر چه موسی(ع) برای انجام شدن عملیات تلاش کرد، موفق نشد. حضرت در تمام مبارزه‌ای که با فرعون
داشت، در هیچ جا خسته نشد، اما اینجا ارتداد ایشان را از پای انداخت. آنچه ولی و رهبر جامعه را از پای
درمی‌آورد، این است که از اوامر او پیروی نشود:

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۵۸

گزارش دادند که در نصف پوست انار آنان، چهار نفر جای می‌گرفت. بنابراین همه احساس می‌کردند اینها نیرویی شکست ناپذیرند. ۶۲

آورده‌اند که موسی(ع) با عوج بن‌عنق وارد جنگ شد. قامت موسی(ع) ده ذراع(حدود سه متر) و تبر او نیز ده ذراع بود. موسی(ع) ده ذراع بالا پرید و نوک تبر او به قوزک پای عوج بن‌عنق خورد و او را کشت! ۶۳

۳. سرپیچی از فرمان رهبر

موسی(ع) آنان را فراخواند و فرمود:

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارَكُمْ فَنَقَلِيُوا خَاسِرِينَ؛ ۶۴

ای قوم من، به زمین مقدسی که خدا برایتان مقرر کرده است، داخل شوید و باز پس نگردید که زیان دیده باز می‌گردید.

موسی(ع) که چندین سال است برای چنین روزی تلاش می‌کند، در این نقطه عملیاتی با این سخن مواجه شد:

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ؛ ۶۵

گفتند: ای موسی، در آنجا مردمی جبارند و ما به آن سرزمین در نیایم تا آنگاه که جباران بیرون شوند. اگر آنان

از آن سرزمین بیرون شوند، ما بدان داخل می‌شویم.

هر چه موسی(ع) برای انجام شدن عملیات تلاش کرد، موفق نشد. حضرت در تمام مبارزه‌ای که با فرعون داشت، در هیچ جا خسته نشد، اما اینجا ارتداد ایشان را از پای انداخت. آنچه ولی و رهبر جامعه را از پای درمی‌آورد، این است که از اوامر او پیروی نشود:

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۵۹

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَعْمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ ۶۶

دو مرد از آنان که پرهیزکاری پیشه داشتند و خدا نعمتشان عطا کرده بود، گفتند: از این دروازه بر آنان داخل شوید، و چون به شهر درآمید، شما پیروز خواهید شد. و بر خدا توکل کنید، اگر از مؤمنان هستید. نصیحت ناصحان و مؤمنان بر بنی‌اسرائیل سودی نبخشید. آنان که تنها زندگی آسوده و خوش را می‌خواستند،

برای تحقیر موسی(ع) و وعده‌هایش گفتند:

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ؛ ۶۷

گفتند: ای موسی، تا وقتی که جباران در آنجا بمانند، هرگز بدان شهر داخل نخواهیم شد. ما اینجا می‌نشینیم، تو

و پروردگارت بروید و نبرد کنید.

رد صریح فرمان پیامبر، کاری در حد کفر بود که بنی‌اسرائیل بدان دامن زده بودند.

همه تلاش موسی(ع) برای نجات این قوم، در سال‌های پر التهاب و مهیاسازی آنها برای عملیات بزرگ با
تمرد
بنی‌اسرائیل ناکام ماند و بنی‌اسرائیل با اینکه این همه لطف و عنایت از پروردگار خویش دیده بودند، هنوز به
وعده پیروزی او ایمان نیاورده‌اند! موسی(ع) آخرین چاره پیامبران را درباره آنان به کار بست و نفرینشان کرد.
قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ؛ ٦٨
گفت: ای پروردگار من، من تنها مالک نفس خویش و برادرم هستم. میان من و این مردم نافرمان جدایی
ببنداز.

جلد : ١ ، صفحه : ١٥٩

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخْفُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ
فَتَوَكَّلُوا
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ ٦٦

دو مرد از آنان که پرهیزکاری پیشه داشتند و خدا نعمتشان عطا کرده بود، گفتند: از این دروازه بر آنان داخل
شوید، و چون به شهر درآمدید، شما پیروز خواهید شد. و بر خدا توکل کنید، اگر از مؤمنان هستید.
نصیحت ناصحان و مؤمنان بر بنی‌اسرائیل سودی نبخشید. آنان که تنها زندگی آسوده و خوش را
می‌خواستند،

برای تحقیر موسی(ع) و وعده‌هایش گفتند:

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ؛ ٦٧
گفتند: ای موسی، تا وقتی که جباران در آنجا بمانند، هرگز بدان شهر داخل نخواهیم شد. ما اینجا می‌نشینیم،
تو

و پروردگارت بروید و نبرد کنید.

رد صریح فرمان پیامبر، کاری در حد کفر بود که بنی‌اسرائیل بدان دامن زده بودند.

همه تلاش موسی(ع) برای نجات این قوم، در سال‌های پر التهاب و مهیاسازی آنها برای عملیات بزرگ با
تمرد

بنی‌اسرائیل ناکام ماند و بنی‌اسرائیل با اینکه این همه لطف و عنایت از پروردگار خویش دیده بودند، هنوز به
وعده پیروزی او ایمان نیاورده‌اند! موسی(ع) آخرین چاره پیامبران را درباره آنان به کار بست و نفرینشان کرد.
قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ؛ ٦٨
گفت: ای پروردگار من، من تنها مالک نفس خویش و برادرم هستم. میان من و این مردم نافرمان جدایی
ببنداز.

جلد : ١ ، صفحه : ١٦٠

٤. چهل سال سرگردانی

دعا و نفرین موسی(ع) به اجابت رسید و خداوند بنی‌اسرائیل را گرفتار عذابی از نوع دیگر کرد.
قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ؛ ٦٩
خدا گفت: ورود به آن سرزمین، به مدت چهل سال برایشان حرام شد و در آن بیابان سرگردان خواهند ماند.
پس برای این نافرمانی اندوهگین مباش.
چهل سال مأموریت عقب افتاد و اینان در این چهل سال دچار تیه و سرگردانی شدند. تمام اطلاعاتی که فرا
گرفته بودند، از دست دادند و در این زمین به گونه‌ای سرگردان شدند که نمی‌توانستند راه خروج را بیابند.
موسی در میان آنها بود اما نمی‌توانستند از راهنمایی او سودمند شوند.
بنی‌اسرائیل چهل سال در این منطقه دچار بیماری و مرگ شدند. نسلی عوض شد و در همین مدت
موسی

(ع) از دنیا رفت. ٧٠ بنی‌اسرائیل با همه پیشرفت‌های آموزشی و تجربی و ثبت خاطره در تاریخ، هنوز قبر
پیامبرشان را نیافته‌اند! چون ایشان در زمانی از دنیا رفت که اینان سرگردان بودند. ٧١
یوشع بن نون(ع) جانشین موسی در بنی‌اسرائیل بود. پس از موسی(ع) نزد او رفتند و از او یاری خواستند.
گفت: باید قدس را بگیری. همه آمادگی خویش را اعلام کردند و آمدند تا به بحر المیت رسیدند. یوشع عصا
را
به آب زد، آب شکافته شد و از آب رد شدند و قدس را به همین آسانی فتح کردند. ٧٢ خداوند این سرزمین را
مقدر آنان کرده بود اما آنان از ولی خویش اطاعت نکردند و به این سرگردانی دچار شدند.

جلد : ١ ، صفحه : ١٦١

بنی‌اسرائیل در سرزمین شیر و عسل به حکومت رسیدند. این سرزمین، بهشت روی زمین است. در
زمستان
و تابستان فاصله دما زیاد نیست. ادامه عملیات آنان، آزادسازی نیل تا فرات بود، ولی در این رفاه مادی و
فراوانی نعمت غوطه‌ور شدند و باز ایمان‌ها رو به ضعف نهاد و انحراف آغاز شد.

جلد : ١ ، صفحه : ١٦٢

پی‌نوشت‌ها

١. پروتکل یازدهم رهبران یهود.
٢. قرآن آیات نه گانه را این گونه بر شمرده است: عصا، ید بیضا، طوفان، ملخ، نوعی آفات نباتی به نام قمل،
فرونی قورباغه، خون، خشکسالی، کمبود میوه‌ها. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ١٢، ص ٣٠٩؛ تفسیر قمی، ج ٢،
ص ٣٩؛
تفسیر عیاشی، ج ٢، ص ٣١٨؛ الخصال، ج ٢، ص ٤٢٣؛ المناقب، ج ١، ص ٢١٨.
٢. تفسیر عیاشی، ج ٢، ص ٣١٨؛ تفسیر قمی، ج ٢، ص ٣٩؛ الخصال، ج ٢، ص ٤٢٣.
٤. اعراف، آیه ١٣٤.

۵. اعراف، آیه ۱۳۲.
- ۶ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۲۸؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۹؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۴۷.
۷. اعراف، آیه ۱۲۷؛ اسراء، آیه ۱۰۳.
۸. دخان، آیه ۲۲.
۹. رک: عهد عتیق، خروج، باب ۱۴.
۱۰. دخان، آیه ۲۳.
۱۱. عهد عتیق، اعداد، باب ۲؛ خروج، باب ۱۲، شماره ۳۷ و ۳۸.
- ۱۲ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۵۲.
۱۳. شعراء، آیه ۶۱.
۱۴. شعراء، آیه ۶۲ و ۶۳.
۱۵. یونس، آیات ۹۰ - ۹۲.
- ۱۶ بقره، آیه ۶۰؛ اعراف، آیه ۱۶۰. عهد عتیق، خروج، باب ۱۷.

جلد : ۱، صفحه : ۱۶۲

پی نوشت ها

۱. پروتکل یازدهم رهبران یهود.
۲. قرآن آیات نه گانه را این گونه بر شمرده است: عصا، يد بيضا، طوفان، ملح، نوعي آفات نباتي به نام قمل، فزوني قورباغه، خون، خشکسالي، کمبود میوه ها. رک: تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۰۹؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹؛
- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۸؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۲۳؛ المناقب، ج ۱، ص ۲۱۸.
۳. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۸؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۲۳.
۴. اعراف، آیه ۱۳۴.
۵. اعراف، آیه ۱۳۲.
- ۶ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۲۸؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۹؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۴۷.
۷. اعراف، آیه ۱۲۷؛ اسراء، آیه ۱۰۳.
۸. دخان، آیه ۲۲.
۹. رک: عهد عتیق، خروج، باب ۱۴.
۱۰. دخان، آیه ۲۳.
۱۱. عهد عتیق، اعداد، باب ۲؛ خروج، باب ۱۲، شماره ۳۷ و ۳۸.
- ۱۲ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۵۲.
۱۳. شعراء، آیه ۶۱.
۱۴. شعراء، آیه ۶۲ و ۶۳.
۱۵. یونس، آیات ۹۰ - ۹۲.
- ۱۶ بقره، آیه ۶۰؛ اعراف، آیه ۱۶۰. عهد عتیق، خروج، باب ۱۷.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۶۳

۱۷. رك: مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۳۶؛ مجمع البيان، ج ۱، ص ۲۵۰.
۱۸ بقره، آیه ۵۷.
۱۹. عهد عتيق، خروج، باب ۱۶.
۲۰. تأويل الآيات، ص ۶۷.
۲۱. بقره، آیه ۵۷؛ اعراف، آیه ۱۶۰؛ تفسير قمي، ج ۱، ص ۴۷؛ تأويل الآيات، ص ۶۷.
۲۲. تفسير قمي، ج ۱، ص ۴۷.
۲۳. اين نکته از بسياري عبارات سفر خروج عهد عتيق دانسته مي شود.
۲۴. عهد عتيق، خروج، باب ۲۶ و ۳۶.
۲۵. رك: قصص الأنبياء راوندي، ص ۱۶۹. در تورات نيز بدین نکته اشاره شده است: عهد عتيق، خروج، باب ۱۲ و ۱۳.
باب ۳.
۲۶. بقره، آیه ۱۴۶.
۲۷. الميزان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۴۹۱.
۲۸. اعلام الوري، ص ۶۵.
۲۹. عهد عتيق، اعداد، باب ۱۰.
۳۰. رك: عهد عتيق، اعداد، باب ۱۰.
۳۲ اعراف؛ آیه ۱۳۸.
۳۲. بقره، آیه ۶۱.
۳۳. رك: تفسير قمي، ج ۱، ص ۴۸.
۳۴. بقره، آیه ۶۱.
۳۵. رك: تفسير قمي، ج ۱، ص ۲۴۱.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۶۴

۳۶. اعراف، آیه ۱۵۵.
۳۷. وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا عَشْرَ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ. (اعراف، آیه ۱۴۲).
۳۸. طه، آیه ۸۷.
۳۹. طه، آیه ۸۸.
۴۰. نساء، آیه ۱۵۳.

٤١. اعراف، آیه ١٤٢.
٤٢. رك: تفسير نمونه، ج٦، ص٣٣٩.
٤٣. رك: تفسير قمي، ج١، ص٢٤١؛ تفسير عياشي، ج٢، ص٣٠.
٤٤. طه، آيات ٨٣ - ٨٥ .
٤٥. اعراف، آیه ١٥٠.
٤٦. طه، آيات ٩٥ - ٩٦ .
٤٧. طه، ٩٧.
٤٨. تفسير نمونه، ج١٣، ص٢٨٥؛ و نیز رك: مجمع البيان، ج٤، ص٢٨.
٤٩. بقره، آیه ٩٣.
٥٠. رك: تفسير قمي، ج١، ص٤٧.
٥١. بقره، آیه ٥٤.
٥٢. بقره، آیه ٦٨.
٥٣. بقره، آیه ٦٩.
٥٤. بقره، آیه ٧٠.
٥٥. رك: تفسير عياشي، ج١، ص٤٦.

جلد : ١، صفحه : ١٦٤

٣٦. اعراف، آیه ١٥٥.
٣٧. وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَا هَا يَعْشُرُ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ. (اعراف، آیه ١٤٢).
٣٨. طه، آیه ٨٧.
٣٩. طه، آیه ٨٨.
٤٠. نساء، آیه ١٥٣.
٤١. اعراف، آیه ١٤٢.
٤٢. رك: تفسير نمونه، ج٦، ص٣٣٩.
٤٣. رك: تفسير قمي، ج١، ص٢٤١؛ تفسير عياشي، ج٢، ص٣٠.
٤٤. طه، آيات ٨٣ - ٨٥ .
٤٥. اعراف، آیه ١٥٠.
٤٦. طه، آيات ٩٥ - ٩٦ .
٤٧. طه، ٩٧.
٤٨. تفسير نمونه، ج١٣، ص٢٨٥؛ و نیز رك: مجمع البيان، ج٤، ص٢٨.
٤٩. بقره، آیه ٩٣.
٥٠. رك: تفسير قمي، ج١، ص٤٧.

- ۵۱. بقره، آیه ۵۴.
- ۵۲. بقره، آیه ۶۸.
- ۵۳. بقره، آیه ۶۹.
- ۵۴. بقره، آیه ۷۰.
- ۵۵. رك: تفسير عياشي، ج ۱، ص ۴۶.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۶۵

۵۶. در بسياري از جوامع كه رسانه‌هاي آزاد پرسشگر تبليغ مي‌شود، در عمل مي‌بينيم كه صهيونيست‌ها و زرسالاران مادي‌گرا همه جاگاه‌هاي قدرت را در دست دارند و پرسشگري مردم و رسانه‌ها، دو هدف عمده را

پي‌گيري مي‌كند: ۱. دلخوشي مردم به وجود آزادي در جامعه؛ ۲. مشغوليت‌هاي كاذب و سرگرم كردن نيروي

عظيمي از اجتماع به پرسش‌هاي بي‌مورد و نامهم. البته در تمام كشورهاي جهان، خط قرمزهاي شديدي وجود دارد. وجود قانون دادگاه‌هاي نورنبرگ و دادگاه‌هاي توكيو و ممنوعيت پرسش درباره تاريخ يهود، در بسياري از كشورهاي غربي، مؤيدي قوي بر ادعاي ماست.

۵۷. رك: مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۱۷۸.

۵۸. عهد عتيق، اعداد، باب ۱۳.

۵۹. عهد عتيق، اعداد، باب ۱۴، شماره ۳۶؛ و نیز رك: بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۱۸۸.

۶۰. عهد عتيق، اعداد، باب ۱۲، شماره ۲۲ و ۳۳.

۶۱. عهد عتيق، اعداد، باب ۱۲، شماره ۲۳.

۶۲. امروزه نیز صهيونيست‌ها از روش بزرگنمايي براي جنگ رواني بهره مي‌گيرند.

۶۳. ترجمه تفسير طبري، ج ۳، ص ۵۶۵. متأسفانه بخشي از اين گونه افسانه‌ها در كتاب‌هاي مسلمانان نیز داخل شده است. رك: بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۱۷۰؛ مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۷۹.

۶۴. مائده، آیه ۲۱.

۶۵. مائده، آیه ۲۲.

۶۶. مائده، آیه ۲۳.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۶۶

۶۷. مائده، آیه ۲۴.

۶۸. مائده، آیه ۲۵.

۶۹. مائده، آیه ۲۶.

۷۰. نتیجه سريچي از فرمان رهبر، سرگرداني و گرفتاري در وادي حيرت و گمراهي است. اين مهم را

می‌توان

از فرازهای تاریخ اسلام و نیز دریافت. رک: الکافی، ج ۸، ص ۶۶.

۷۱. رک: کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۱۵۳.

۷۲. رک: مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۱۷۹؛ عرائس المجالس، ص ۲۴۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۰۲.

جلد: ۱، صفحه: ۱۶۷

۹

انحطاط بنی‌اسرائیل

جلد: ۱، صفحه: ۱۶۹

بر کلامی که بر شما امر می‌فرمایم، چیزی می‌فزاید و چیزی از آن کم مکنید. ۱

الف. نفس پرستی و آزمندی

پس از استقرار بنی‌اسرائیل در منطقه قدس، دانش‌هایی که آنان در صحرای سینا از موسی (ع) آموخته بودند، با تجربه علمی همراه شد و مجموعه توانمندی در آنان به وجود آورد. اگر این توانایی‌ها در راستای

اهداف انبیا باقی می‌ماند، می‌توانستند این وعده خداوند را تحقق بخشند که فرمود:

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ ۲

ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم.

چرا که آنان، هم توان علمی داشتند و هم توان تجربی. تنها نیاز آنان، انطباق معنویت با قدرت بود. قدرت

گاهی به سمت تبدیل شدن به خواهش‌های

جلد: ۱، صفحه: ۱۷۱

نفسانی می‌رود و این، با هدف الهی قابل جمع نیست. یهود گرفتار حسد و آزمندی فراوان به زندگی دنیا

شده بودند:

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ ۳

آیا حسد می‌کنند بر مردمان بر آنچه ایشان را الله تعالی داده است از فضل خود.

اگر انسان در پی نیازهای دنیایی رود و از خدا فاصله بگیرد، صفت حرص، سیری ناپذیری، حسد، ترس و ...

او

را فرا می‌گیرد. بنی‌اسرائیل تا هنگامی که در مسیر حق و خدا هستند، به آسانی به حاکمیت دست

می‌یابند؛ توان اجرا و گسترش آن را نیز دارند. اما انحراف در بین آنها ایجاد شد و هرم خواسته‌ها و مفاهیم،

معکوس شد.

ب. نژاد پرستی

یهودیان، همواره خود را «قوم برگزیده» می‌خوانند و این اعتقاد که آنان قوم برگزیده‌اند، مقوله‌ای اساسی در آیین یهود است. در تلمود آمده است که اسرائیل، به دانه زیتون شبیه است؛ چرا که زیتون امکان آمیختن با مواد دیگر را ندارد. ۷ از آن سوی، قرآن نیز به برتری دادن آنان اشاره کرده است:

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛^۵

ای بنی‌اسرائیل، نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر جهانیان برتری دادم، به یاد بیاورید. خداوند آنان را بر جهانیان برتری داده بود و عنایت خویش را همواره بر آنان نازل می‌کرد، اما آنان دچار خطای بزرگی شده بودند و گمان می‌کردند خداوند نژاد آنان را ارج می‌نهد؛ در حالی که خداوند بنی‌اسرائیلی را ارج می‌نهد که به

جلد: ۱، صفحه: ۱۷۲

آموزه‌های موسی(ع) ایمان آورد و پیامبران پس از او، نیز پیامبر موعود را تصدیق کند. ۶. ملاک برتری نزد خداوند

تنها ایمان است. ۷. و از همین روست که خداوند آنان را پرهیز می‌دهد.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ؛^۸

و بترسید از روزی که هیچ کس دیگری را به کار نیاید و فدیة پذیرفته نشود و شفاعت سودشان نکند و کسی به یاری‌شان برنخیزد.

اینکه خداوند فلسطین را مقدر آنان کرده است، ۹. هدف آن است که دین بر زمین حاکمیت یابد. اما بنی‌اسرائیل گمان کردند که خدا این سرزمین را برای نژاد آنان نوشته است. نتیجه این نژاد پرستی این است

که همواره پشتوانه و نیرو از دست می‌دهند؛ چون بنی‌اسرائیل با این تفکر، دیگر اجازه نمی‌دهند غیر از خودشان، کسی در سیستم حکومتی رشد کند؛ هر چند که دیگری کار را بهتر بداند. در تقسیم مواهب قدرت

نیز، بنی‌اسرائیل مقدم‌اند.

ج. دوری از خط انبیای الهی

با بروز تفکر نژاد پرستی، نگهداری حکومت نیاز به قضایای انحرافی دارد: عده‌ای را باید با بت و مشغولیت‌های

کاذب، عده‌ای دیگر را با شراب و شهوت‌پرستی و پول‌پرستی ساکت کرد. از آنجا که مردم در این حکومت‌ها، دیگر همکاری اصولی با حاکمان نخواهند کرد، در نتیجه، خود قدرت دور از خدا، مروج انحرافات می‌شود. از این

رو مدتی که از حکومت یوشع(ع) گذشت و حاکمیت به مذاق بنی‌اسرائیل مزه داد، انحرافات آغاز شد و همواره فاصله از انبیا بیشتر شد و سپس حاکمیت به هم ریخت. اما تفکر حاکمیت بنی‌اسرائیل بر جهان، در بین آنان لانه کرد و تفکر یهودی و یا به تعبیر دیگر

جلد : ۱، صفحه : ۱۷۳

صهیونیستی ایجاد شد. انبیا تلاششان این بود که اینان را از این تفکر انحرافی خارج و به نیروهای مؤمن و مخلص تبدیل کنند.

د. کشتن پیامبران

خداوند برای اصلاح این گروه پی در پی پیامبر می‌فرستاد؛ آنان نیز پیامبران خدا را می‌کشتند.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنَّا لَوْ لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا
وَقَرِيقًا
يَقْتُلُونَ؛ ۱۰

ما از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی بر ایشان فرستادیم. هرگاه که پیامبری چیزی می‌گفت که با خواهش دلشان موافق نبود، گروهی را تکذیب و گروهی را می‌کشتند. خداوند قتل انبیا را به این مجموعه نسبت می‌دهد، در حالی که همه بنی‌اسرائیل پیامبرکش نبودند. دلیل، آن

است که اینان گرد محور و سازمانی منحرف جمع شده بودند و کار آن سازمان را تأیید می‌کردند. ما از آن سازمان به سازمان یهود تعبیر می‌کنیم. سازمانی که هم دوره دیده، هم تجربه اندوخته، و امروز نیز منحرف شده است. اینان همه، همانند دزدانی هستند که با چراغ روشن آمده‌اند و انبیادار صدند این چراغ به دستان را از دزدی بازدارند. ۱۱

جلد : ۱، صفحه : ۱۷۴

پی‌نوشت‌ها

۱. عهد عتیق، تثنیه، باب ۴.

۲. قصص، آیه ۵.

۳. نساء، آیه ۵۴.

۴. ر.ک: عبدالوهاب المسیری، موسوعه اليهود و الیهودیه، (قاهره: دارالشروق، ۱۹۹۹)، ج ۵، ص ۷۲.

۵. بقره، آیه ۴۷.

۶. عهد عتیق، تثنیه، باب‌های ۲۶ - ۳۰؛ در این فرازها از تورات به خوبی آشکار است که خداوند بنی‌اسرائیل را

تنها در صورت حفظ ایمان برتری خواهد داد.

۷. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. (حجرات، آیه ۱۳).

۸. بقره، آیه ۴۸.

۹. مائده، آیه ۲۱: ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ.

۱۰. مائده، آیه ۷۰.

۱۱. دیگر ویژگی‌ها و باورهای منحط یهود که در قرآن به آن اشاره شده عبارت‌اند از: رباخواری(نساء، آیه ۱۶۱)؛ تحریف کتاب آسمانی(بقره، آیه ۷۹)؛ انکار وحی(انعام، آیه ۹۱)؛ اعتقاد به فقیر بودن خداوند و بی‌نیازی خود(آل عمران، آیه ۱۸۱)؛ اعتقاد به بسته بودن دست خداوند(مائده، آیه ۶۴)؛ پیمان شکنی(بقره، آیه ۱۰۰).

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۷۵

۱۰

حاکمیت بی‌نظیر

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۷۷

خداوند به سلیمان گفت: اگر شما و پسرانتان از متابعت من روگردانیده، اوامر و فریضی را که به پدران شما دادم، نگاه ندارید ... آنگاه اسرائیل را از روی زمینی که به ایشان دادم، منقطع خواهم ساخت و این خانه را از

حضور خویش دور خواهم انداخت و اسرائیل در میان جمیع قوم‌ها ضرب‌المثل و مضحکه خواهد شد. ۱. رویارویی انبیا و بنی‌اسرائیل، به طول انجامید. بنی‌اسرائیل اسیر طاغوتیان شدند و در نبرد میان آنان و طاغوت،

کشته و زخمی دادند تا اینکه نوبت به پیامبری داوود(ع) رسید. داوود(ع) از سربازان طالوت بود. در نبرد طالوت

و جالوت، جمعیتی حاضر به همکاری با طالوت و داوود(ع) شدند. هنگامی که طالوت آنان را برای مبارزه می‌برد، با نوشیدن آب امتحانشان کرد. نمونه‌ای که قرآن ذکر کرده است، عمق مادی‌گرایی و معکوس شدن ذهن‌ها در بنی‌اسرائیل را نشان می‌دهد:

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا

مَنْ

اَعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۷۹

يَجَاوِزُ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُتَّكِفُونَ اللَّاحِقَ مِنَ اللَّهِ كَمَا مِنْ قَلِيلٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةَ كَثِيرَةٍ يَأْذِنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ؛ ۲

چون طالوت سپاهیان‌ش را به راه انداخت، گفت: خدا شما را به جوی آبی می‌آزماید: هر که از آن بخورد، از

من

نیست، و هر که از آن نخورد یا تنها کفی بیاشامد، از من است. همه جز اندکی، از آن نوشیدند. چون او و مؤمنانی که همراهش بودند، از نهر گذشتند، گفتند: امروز ما را توان جالوت و سپاهش نیست. آنانی که می‌دانستند که با خدا دیدار خواهند کرد، گفتند: به خواست خدا، چه بسا گروه اندکی که بر گروه بسیاری غلبه کند، که خدا با کسانی است که پای می‌فشرند.

مسیر حق با افرادی که نمی‌توانند بر خواسته‌های مادی و امیال خود مسلط شوند، طی نخواهد شد. در نهایت، جالوت کشته شد و چون عنصر پیروزی آنها داوود(ع) بود، بر گرد او جمع شدند و او به حاکمیت رسید

و

قدس را دوباره بنا نهاد. ۳ قدسی را که ایشان در وهله نخست گرفته بود، همه ارزش آنها بود. فرقه منحرفی که همچنان می‌خواهد بر قدرت مسلط شود، در کنار داوود(ع) حضور دارد، اما فعلا عرصه ابراز نیست. پس از فوت داوود(ع) حضرت سلیمان(ع) به جای ایشان نشست. خداوند برای اثبات قدرت خویش، قدرت‌های

فراوانی را در اختیار سلیمان(ع) قرار داد. باد، مسخر امر او شد. حیوانات و جنیان نیز زیر فرمان او بودند. قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ. وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَعَوَاصِرٍ. وَآخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ. هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ يُغَيِّرْ حِسَابِي؛

۴

جلد : ۱، صفحه : ۱۸۰

گفت: ای پروردگار من، مرا بیامرز و مرا ملکی عطا کن که پس از من کسی سزاوار آن نباشد، که تو بخشاینده‌ای. پس باد را رام او کردیم که به نرمی هر جا که آهنگ می‌کرد، به فرمان او می‌رفت. و دیوان را که

هم بنا بودند و هم غواص. و گروهی دیگر را، که همه بسته در زنجیر او بودند. این عطای بی‌حساب ماست، خواهی آن را ببخش و خواهی نگهدار.

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ. وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ؛

و تندباد را مسخر سلیمان کردیم که به امر او و در آن سرزمین که برکتش داده بودیم، حرکت می‌کرد و ما بر هر چیزی آگاهیم. و گروهی از دیوان برایش در دریا غواصی می‌کردند و جز آن به کارهای دیگر مشغول بودند

و

ما حافظ آنها بودیم.

وَخَشِيرَةَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ يَبْنِي أَيْمُونَةَ وَنَجَّى لُوطًا إِذْ يَمُورُ الْبُقْعَةَ الَّتِي كَفَرُوا فِيهَا وَالْحَمْلَانَ وَابْنَةَ مَرْيَمَ إِذْ نَسَتْ وَأَشْرَقْنَا لَهَا إِسْرَافِيلَ إِذْ تَرَى أَهْلَهَا وَتُنذِرَ سَوْفَهَا وَنَوَّعْنَا لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ وَاللَّذَّةَ الَّتِي كُنْتُمْ أَكْفَرُونَ؛

سپاهیان سلیمان از جن و آدمی و پرنده گرد هم آمدند و آنها به صف می‌رفتند.

حضرت سلیمان به حاکمیت بی‌نظیری دست یافت و در همین دوران، هیکل را بنا نهاد. ۷ هسته انحرافی بنی‌اسرائیل در این حکومت نیز زیست و خواسته جهانی شدن او دو چندان شد؛ چرا که شکوه و اقتدار آن حکومت عجیب را می‌دید.

سلیمان(ع) در این حکومت با آن همه اقتدار، از دست بنی اسرائیل آزار می‌دید. تا بدانجا که ایشان را به سحر و کفر متهم ساختند. ۸.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۸۱

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ؛ ۹
و از افسونی که دیوها به روزگار پادشاهی سلیمان می‌خواندند پیروی کردند، و سلیمان کافر نبود، ولی دیوها

که مردم را به جادوگری می‌آموختند کافر بودند.

خواص اهل باطل یهود، مردم را در مسیر سحر و قدرت سازی در برابر قدرت سلیمان(ع) قرار می‌دادند. همه حرفشان این بود که چرا در حکومت سلیمان(ع)، ما که از بنی اسرائیل هستیم، اجازه بهره‌وری نداریم؟ از حکومت سلیمان راضی نبودند، در حالی که حکومت بنی اسرائیل بود؛ از این رو به محض اینکه حضرت سلیمان

(ع) از دنیا رفت، حکومت حق نیز فرو پاشید.

مدتی پس از پایان دوران پر شکوه حکومت داوود و سلیمان(ع)، دوباره یهود واپس می‌گراید و قدس را از دست

می‌دهد. اما سازمان یهود به برنامه‌ریزی جدیدی برای رسیدن به امیال خویش یعنی حاکمیت جهانی به مرکزیت قدس پرداختند. و زیرکان و خردمندان قوم خود را، با عناوین خواب‌گذار و طیب و ساحر به درون مراکز

قدرت و دربار دولت‌های منطقه می‌راندند تا به زمان لازم کارساز شوند. آنان طرح عملیاتی‌شان را تغییر دادند و

در پس قدرت‌های بزرگ پنهان شدند تا در زمان مناسب همه قدرت‌ها را برای خواسته‌های خویش، به خط کنند.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۸۲

پی‌نوشت‌ها

۱. عهد عتیق، پادشاهان، باب ۹.

۲. بقره، آیه ۲۴۹.

۳. رک: قاموس کتاب مقدس، ص ۳۶۹.

۴. ص. آیات ۲۵ - ۳۹.

۵. بقره، آیه ۸۱ و ۸۲.

۶. نمل، آیه ۱۷.

۷. رك: قاموس كتاب مقدس، ص ۹۳۱؛ اخبار الطوال، ص ۲۱؛ تاريخ طبري، ج ۱، ص ۵۴۰.
۸. عهد عتيق، اول پادشاهان، باب ۱۱، شماره ۳ تا ۸.
۹. بقره، آیه ۱۰۲.

جلد : ۱، صفحه : ۱۸۳

۱۱

عیسی، اصلاح‌گر بني‌اسرائيل

جلد : ۱، صفحه : ۱۸۳

۱۱

عیسی، اصلاح‌گر بني‌اسرائيل

جلد : ۱، صفحه : ۱۸۵

چیزهاي بسياري هست که باید به شما بگويم، ولي شما فعلاً طاقت شنیدن آنها را نداريد. در هر حال،
وقتي

او که روح راستي است، بياید، شما را به تمام حقيقت رهبري خواهد کرد؛ زیرا او از خود سخني نخواهد
گفت؛

بلکه فقط درباره آنچه بشنود سخن مي‌گويد. ۱

سازمان يهود تا زمان عیسی زماني طولاني را با نابود ساختن انبياي مصلح سپري ساختند و به اميد
رسیدن

به حاکميت جهاني تلاش‌هاي شيطنت‌آمیز خود را ادامه دادند تا بالاخره نوبت به آخرين پيامبر از بني‌اسرائيل
رسيد که براي اصلاح آنها و ديگران ظهور کرد. حضرت عیسی(ع)، واپسين تن از بني‌اسرائيل است که براي
اصلاح، به پيامبري برگزيده شد. تمام سخن عیسی(ع) اين بود که دست از خواسته‌ها و ادعاهاي پوچ و

دروغين خويش برداريد و به سوي خدا باز گرديد و به احکام خداوند در تورات عمل کنيد. ۲
وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا نِيَّ
إِنَّ

اللَّهُ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. ۳

جلد : ۱، صفحه : ۱۸۷

و چون عیسی با دلیل‌های روشن خود آمد، گفت: برایتان حکمت آورده‌ام و آمده‌ام تا چیزهایی را که در آن اختلاف می‌کنید، بیان کنم. پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. همانا خدای یکتا پروردگار من و شماست، او را بپرستید. راه راست این است.

عیسی(ع) با شرك بني‌اسرائيل نمي‌جنگيد، اخبار و خاخام‌هاي يهود، بت‌پرست نبودند، بلکه آنان مادي‌گرايان منحرفي بودند که دين را در مسير اهداف خود مي‌خواستند. و چون عیسی(ع) خلاف این خواسته‌شان عمل می‌کرد با او به ستیز افتادند. یهودیان از فرقه‌ها و عقاید گوناگونی تشکیل می‌شدند. بزرگ‌ترین این فرقه‌ها «فریسیان» بودند. ۴. بیشتر عالمان یهود از این فرقه بودند. قشري‌گري و پايندي به ظواهر، چنان آنان را در خود غرق کرده بود، که دل و دیده‌شان را کور ساخته بود. همینان در دربار روم نفوذ فراوان داشتند. مسیح(ع) از دستشان رنج بی‌حساب کشید و همواره آنان را مدعیان دینداری، گورهای گچی، مارهای خوش خط و خال، ریاکاران و دنیا طلبان زاهد نما! خطاب می‌کرد. ۵. اینان ظاهری دینی داشته‌اند، اما در باطن ایمان نیاورده بودند و به فرمان‌های خداوند در تورات عمل نمی‌کردند. شبکه یهود، شبکه‌ای است مدعی دینت؛ اما دین را وارونه کرده و در خدمت اهداف خود گرفته است. عیسی(ع) در پی مبارزه با این شبکه انحراف است. ۶. یهود با اطلاعات رسیده به آنها، عیسی(ع) و چگونگی میلاد او را می‌دانستند اما همه آنها را نادیده انگاشته، از همان آغاز به مقابله با این پدیده بزرگ پرداختند. نخست مادر او را به فحشا متهم ساختند و می‌رفت که مادر و فرزند را برای سنگسار در برابر دیدگان مردم قرار دهند، اما با سخن گفتن عیسی در گهواره مادر و فرزند نجات یافتند. ۷.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۸۷

و چون عیسی با دلیل‌های روشن خود آمد، گفت: برایتان حکمت آورده‌ام و آمده‌ام تا چیزهایی را که در آن اختلاف می‌کنید، بیان کنم. پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. همانا خدای یکتا پروردگار من و شماست، او را بپرستید. راه راست این است.

عیسی(ع) با شرك بني‌اسرائيل نمي‌جنگيد، اخبار و خاخام‌هاي يهود، بت‌پرست نبودند، بلکه آنان مادي‌گرايان منحرفي بودند که دين را در مسير اهداف خود مي‌خواستند. و چون عیسی(ع) خلاف این خواسته‌شان عمل می‌کرد با او به ستیز افتادند. یهودیان از فرقه‌ها و عقاید گوناگونی تشکیل می‌شدند. بزرگ‌ترین این فرقه‌ها

«فریسیان» بودند. ۴. بیشتر عالمان یهود از این فرقه بودند. قشری گری و پایندی به طواهر، چنان آنان را در خود غرق کرده بود، که دل و دیده‌شان را کور ساخته بود. همینان در دربار روم نفوذ فراوان داشتند. مسیح(ع)

از دستشان رنج بی‌حساب کشید و همواره آنان را مدعیان دینداری، گورهای گچی، مارهای خوش خط و خال،

ریاکاران و دنیا طلبان زاهد نما! خطاب می‌کرد. ۵. اینان ظاهری دینی داشته‌اند، اما در باطن ایمان نیاورده بودند

و به فرمان‌های خداوند در تورات عمل نمی‌کردند. شبکه یهود، شبکه‌ای است مدعی دیانت؛ اما دین را وارونه

کرده و در خدمت اهداف خود گرفته است. عیسی(ع) در پی مبارزه با این شبکه انحراف است. ۶. یهود با اطلاعات رسیده به آنها، عیسی(ع) و چگونگی میلاد او را می‌دانستند اما همه آنها را نادیده انگاشته،

از همان آغاز به مقابله با این پدیده بزرگ پرداختند. نخست مادر او را به فحشا متهم ساختند و می‌رفت که مادر و فرزند را برای سنگسار در برابر دیدگان مردم قرار دهند، اما با سخن گفتن عیسی در گهواره مادر و فرزند نجات یافتند. ۷.

جلد: ۱، صفحه: ۱۸۸

عیسی(ع) پس از دعوت یهودیان، دریافت که آنان اصرار در مخالفت و دشمنی دارند و از هرگونه انکار و کج‌روی

دست نخواهند کشید. فرمود: کیست که از آیین خدا پشتیبانی و از من دفاع کند. دوازده تن از خاصان روزگار،

پاسخ مثبت به عیسی(ع) دادند که قرآن از آنان، با نام «حواریان» یاد می‌کند:

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ يَا لَللَّهِ وَاشْهَدُوا يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ؛ ۹

چون عیسی دریافت که به او ایمان نمی‌آورند، گفت: چه کسانی در راه خدا یاران من‌اند؟ حواریان گفتند: ما یاران خداییم. به خدا ایمان آوردیم. شهادت ده که ما تسلیم هستیم. ۱۰

حواریان همواره در پی مسیح(ع) بودند و زندگی زاهدانه و ریاضتمندانه‌ای داشتند. در طول مدت رسالت

عیسی(ع) نزدیک به هفتاد تن دیگر نیز همواره با او بودند که آنان را شاگردان عیسی خوانده‌اند. ۱۱

کسانی که به عیسی(ع) گرویده بودند، به تحریک یهودیان، به شدن از جانب حکومت‌های مرکزی تحت تعقیب

قرار گرفتند. سیستم یهود می‌خواست این حرکت را سرکوب کند؛ چرا که این حرکت مخالف خواسته آنان بود.

اگر این حرکت گسترش بیابد و بین مردم منتشر شود، یهود دیگر نمی‌تواند به حاکمیت مورد ادعایش دست یابد. تنها مانع یهود و صهیونیسم در زمینه دسترسی به حاکمیت جهانی مؤمنان و معتقدان به راه خدا

هستند؛ چرا که این گروه تنها مردمانی هستند که با برتری نژاد مخالف و از غلتیدن در انحرافات پرهیز می‌کنند. در حالی که غیر مؤمنان با دسیسه یهود در خدمت یهود قرار گرفتند و اصولاً حرکت غیرمؤمنان تابعی از مسائل مادی و منابع مادی است که سازمان یهود در طول دوران انحراف بر مبادی و اصول آن سلطه یافته و با این ابزار غیر بنی‌اسرائیل غیر مؤمن را به بیگاری و استعمار خویش وارد ساخته و به کار

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۸۹

گماره است. پس شرك همیشه ابزاری در دست یهود و صهیونیسم است و معنا ندارد با یهود ستیز کند. عیسی(ع) همراه با دوازده تن از حواریان در یهودیه و جلیل سفر می‌کرد. اقدامات یهود علیه عیسی(ع) تا به آنجا ادامه یافت که او را به پیامبر مفقودالثر تاریخ مبدل ساخت و امروز پیرامون او در هر يك از مكاتب نظری است. آنچه مشهور بین یهود و مسیحیت است کشته شدن اوست. با این تفاوت که مسیحیت معتقد است

او پس از قتل با حیاتی جدید به آسمان رفته است. داستان را چنین نقل می‌کنند که بالاخره کاهنان و مقامات روحانی اورشلیم که از فریسیان بودند، عیسی را دستگیر کردند. سنهدرین یا دادگاه عالی یهود، او را به مرگ محکوم کرد. پیلاتوس که باید حکم دادگاه را تأیید کند، هیچ عیب و گناهی در او نیافت، اما دولت روم

او را موظف به اطاعت از خاخام‌های یهود کرده بود و آنان نیز چیزی جز به صلیب کشیدن عیسی را نمی‌خواستند. ۱۲

به روایات اناجیل، حواریان منتظر بودند که استاد با قدرتهای اعجاب انگیزش خود را از چنگ یهودیان رها سازد، ولی خود او سرنوشت خویش را پذیرفت. او آگاهی یافته بود که یکی از دوازده حواری، برای خیانت به او

دسیسه می‌چیند و در آخرین شام، یهودای اسخریوطی را آشکارا متهم کرد. یهودا با گرفتن سی سکه نقره

عیسی را به رومیان نشان داد و با بوسیدن عیسی سربازان را به سوی او راهنمایی کرد. ۱۳ مسیح به دست

سربازان رومی دستگیر شد و پس از محاکمه و شکنجه فراوان، او را به صلیب کشیدند و به گور سپردند. عیسی پس از سه روز زنده شد و از گور برخاست و حواریان نیز او را دیدند و با وی گفت و گو کردند. ۱۴ اما قرآن و احادیث اسلامی، روایتی دیگرگونه ارائه کرده‌اند. قرآن به صراحت به صلیب کشیده شدن مسیح و کشته شدن او را نفي می‌کند و می‌فرماید:

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۸۹

گماره است. پس شرك همیشه ابزاري در دست يهود و صهيونيسم است و معنا ندارد با يهود ستيز کند. عيسی(ع) همراه با دوازده تن از حواریان در يهودیه و جليل سفر مي کرد. اقدامات يهود عليه عيسی(ع) تا به آنجا ادامه يافت که او را به پیامبر مفقودالثر تاريخ مبدل ساخت و امروز پيرامون او در هر يك از مكاتب نظري است. آنچه مشهور بين يهود و مسيحيت است كشته شدن اوست. با اين تفاوت که مسيحيت معتقد است

او پس از قتل با حياتي جديد به آسمان رفته است. داستان را چنين نقل مي کنند که بالاخره كاهنان و مقامات روحاني اورشليم که از فریسيان بودند، عيسی را دستگیر کردند. سندهرين يا دادگاه عالي يهود، او را

به مرگ محكوم کرد. پيلاتوس که بايد حکم دادگاه را تأييد کند، هيچ عيب و گناهي در او نيافت، اما دولت روم

او را موظف به اطاعت از خاخامهاي يهود کرده بود و آنان نیز چيزي جز به صليب کشيدن عيسی را نمي خواستند. ۱۲

به روايات اناجيل، حواریان منتظر بودند که استاد با قدرتهاي اعجاب انگيزش خود را از چنگ يهوديان رها سازد، ولي خود او سرنوشت خویش را پذيرفت. او آگاهی يافته بود که يکي از دوازده حواری، براي خيانت به او

دسيسه مي چيند و در آخرين شام، يهوداي اسخريوطي را آشکارا متهم کرد. يهودا با گرفتن سي سکه نقره

عيسی را به روميان نشان داد و با بوسيدن عيسی سربازان را به سوي او راهنمايي کرد. ۱۳ مسيح به دست

سربازان رومي دستگیر شد و پس از محاکمه و شکنجه فراوان، او را به صليب کشيدند و به گور سپردند.

عيسی پس از سه روز زنده شد و از گور برخاست و حواریان نیز او راديدند و با وي گفت و گو کردند. ۱۴ اما قرآن و احاديث اسلامي، روايتي ديگرگونه ارائه کرده اند. قرآن به صراحت به صليب کشيده شدن مسيح و کشته شدن او را نفي مي کند و مي فرمايد:

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۹۰

وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا

قَتَلُوهُ يَقِينًا؛ ۱۵

آنان مسيح را نکشتند و بر دار نکردند، بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آينه آنان که درباره او اختلاف مي کردند، خود در ترديد بودند و به آن يقين نداشتند و تنها پيرو گمان خود بودند و عيسی را به يقين نکشته بودند.

مسيحيت پولسي: عمليات يهود براي تخریب دين مسيح

پس از فقدان عيسی(ع) سازمان يهود، نفس راحتی کشيد، اما مبارزه با ایشان و دين مسيح همچنان

ادامه

یافت. به گفته اناجیل، حضرت عیسی(ع) پترس ۱۶ را به جانشینی خود در امور مختلف برگزیده است و امت خود را به پیروی از او فرا خوانده است. ۱۷ از عبارات انجیل چنین برمی آید که: مأموریت پترس عام بوده و شامل

غیر یهودیان نیز شده است. ۱۸ پترس پس از صعود عیسی(ع) به آسمان، در میان پیروان او نقش محوری داشته است. این امر به خوبی از عبارت باب اول کتاب اعمال رسولان برمی آید. حتی پترس در مواردی نیز به

سراغ غیریهودیان رفته و بین آنها فعالیت کرده است. ۱۹ تا حدود سال ۴۰ میلادی، یعنی حدود ده سال پس از حیات زمینی عیسی(ع)، اوضاع به همین روش بوده است تا اینکه در این زمان، شخصی به نام شائول، به

مسیحیت می‌گردد و به پولس، تغییر نام می‌دهد. ۲۰ پولس، از فریسیان و بزرگان یهود بود و دشمن سرسخت

مسیح. او بر مسیحیان سخت می‌گرفت و آنان را شکنجه و آزار می‌رسانید. ۲۱ او برای دستگیری نوایمانان مسیحی که گریخته بودند، از رئیس کاهنان نامه گرفته بود و به سوی دمشق می‌رفت. به گفته کتاب اعمال

رسولان، باب نهم، در نزدیکی دمشق، نوری اطراف او درخشید و صدایی شنید که به او گفت: شائول، شائول،

برای چه بر من جفا می‌کنی؟ او پرسید: تو

جلد: ۱، صفحه: ۱۹۰

وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ
وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا؛ ۱۵

آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند، بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند و تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند.

مسیحیت پولسی: عملیات یهود برای تخریب دین مسیح

پس از فقدان عیسی(ع) سازمان یهود، نفس راحتی کشید، اما مبارزه با ایشان و دین مسیح همچنان ادامه

یافت. به گفته اناجیل، حضرت عیسی(ع) پترس ۱۶ را به جانشینی خود در امور مختلف برگزیده است و امت خود را به پیروی از او فرا خوانده است. ۱۷ از عبارات انجیل چنین برمی آید که: مأموریت پترس عام بوده و شامل

غیر یهودیان نیز شده است. ۱۸ پترس پس از صعود عیسی(ع) به آسمان، در میان پیروان او نقش محوری داشته است. این امر به خوبی از عبارت باب اول کتاب اعمال رسولان برمی آید. حتی پترس در مواردی نیز

به

سراغ غیریهودیان رفته و بین آنها فعالیت کرده است. ۱۹ تا حدود سال ۴۰ میلادی، یعنی حدود ده سال پس از حیات زمینی عیسی(ع)، اوضاع به همین روش بوده است تا اینکه در این زمان، شخصی به نام شائول،

به

مسیحیت می‌گردد و به پولس، تغییر نام می‌دهد. ۲۰ پولس، از فریسیان و بزرگان یهود بود و دشمن سرسخت

مسیح. او بر مسیحیان سخت می‌گرفت و آنان را شکنجه و آزار می‌رسانید. ۲۱ او برای دستگیری نوایمانانه مسیحی که گریخته بودند، از رئیس کاهنان نامه گرفته بود و به سوی دمشق می‌رفت. به گفته کتاب

اعمال

رسولان، باب نهم، در نزدیکی دمشق، نوری اطراف او درخشید و صدایی شنید که به او گفت: شائول، شائول،

برای چه بر من جفا می‌کنی؟ او پرسید: تو

جلد: ۱، صفحه: ۱۹۱

کیستی؟ و پاسخ شنید: من آن عیسی هستم که تو بر او جفا می‌کنی. سپس حضرت به او دستور می‌دهد

که به شهر برود تا دستور بعدی به او برسد.

هنگامی که پولس وارد دمشق شد، مؤمنان مسیحی به وحشت افتادند و معابد مسیحی هشدار دادند که شائول یهودی آمده و آتشی به راه خواهد انداخت. وی وارد معبدی شد و گفت: نترسید، من با شما همفکر

هستم. تا کنون خطا می‌کردم و اکنون دریافته‌ام که حق با شماست و عیسی مرا به پیروی از مسیر حق فراخوانده است. این ماجرا را لوقا، که بعداً به دست پولس (یا سولس) ایمان آورده و شاگرد خصوصی او

بوده

است، در کتاب اعمال رسولان نقل کرده است. هشت باب نخستین این کتاب دربارهٔ پترس (جانشین راستین

عیسی) و تلاش‌های اوست، اما از باب نهم به بعد، پترس فراموش می‌شود و پولس جای او را می‌گیرد! پولس به مسافرت‌های تبلیغی بین امت‌ها می‌پردازد و باعث می‌شود عدهٔ فراوانی در شهرهای مختلف به

مسیحیت بگردند. حتی برنابا که از حواریان خوب عیسی(ع) بود، نخست جذب عقاید دروغین پولس شد. پولس تمام تفسیر تورات را می‌دانست و آن را حفظ بود. به تدریج برنابا دریافت که تعالیم پولس دارای

نقطه‌های

انحرافی است. به او اعتراض کرد؛ اما پولس پاسخ داد: تفسیر من و تو از انجیل متفاوت است. به تدریج بین پولس و حواریان دیگر، از جمله پترس، اختلافاتی روی می‌دهد که شامل ابعاد عقیدتی، عملی

و

رهبری جامعه مسیحیت نیز می‌شود. پولس برگزیدگی پترس از سوی عیسی(ع) را می‌پذیرد، اما مدعی می‌شود مأموریت پترس تنها در میان یهودیان بوده و بعداً حضرت عیسی، همان مأموریت را در امت‌ها به او

کیستی؟ و پاسخ شنید: من آن عیسی هستم که تو بر او جفا می‌کنی. سپس حضرت به او دستور می‌دهد

که به شهر برود تا دستور بعدی به او برسد.

هنگامی که پولس وارد دمشق شد، مؤمنان مسیحی به وحشت افتادند و معابد مسیحی هشدار دادند که شائول یهودی آمده و آتشی به راه خواهد انداخت. وی وارد معبدی شد و گفت: نترسید، من با شما همفکر هستم. تا کنون خطا می‌کردم و اکنون دریافته‌ام که حق با شماست و عیسی مرا به پیروی از مسیر حق فراخوانده است. این ماجرا را لوقا، که بعداً به دست پولس (یا سولس) ایمان آورده و شاگرد خصوصی او بوده

است، در کتاب اعمال رسولان نقل کرده است. هشت باب نخستین این کتاب دربارهٔ پطرس (جانشین راستین

عیسی) و تلاش‌های اوست، اما از باب نهم به بعد، پطرس فراموش می‌شود و پولس جای او را می‌گیرد! پولس به مسافرت‌های تبلیغی بین امت‌ها می‌پردازد و باعث می‌شود عدهٔ فراوانی در شهرهای مختلف به مسیحیت بگروند. حتی برنابا که از حواریان خوب عیسی (ع) بود، نخست جذب عقاید دروغین پولس شد. پولس تمام تفسیر تورات را می‌دانست و آن را حفظ بود. به تدریج برنابا دریافت که تعالیم پولس دارای نقطه‌های

انحرافی است. به او اعتراض کرد؛ اما پولس پاسخ داد: تفسیر من و تو از انجیل متفاوت است. به تدریج بین پولس و حواریان دیگر، از جمله پطرس، اختلافاتی روی می‌دهد که شامل ابعاد عقیدتی، عملی و

رهبری جامعه مسیحیت نیز می‌شود. پولس برگزیدگی پطرس از سوی عیسی (ع) را می‌پذیرد، اما مدعی می‌شود مأموریت پطرس تنها در میان یهودیان بوده و بعداً حضرت عیسی، همان مأموریت را در امت‌ها به او سپرده است. ۲۲

ولی مسئله بدین‌جا نمی‌انجامد، بلکه پولس رو در روی پطرس می‌ایستد و با او مخالفت می‌کند و حتی او را به

نفاق متهم می‌دارد. «و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند، به حدی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد.» ۲۳

از این به بعد دو پرچم در جامعه مسیحی آن زمان برافراشته شد. و در نتیجه مردم نیز به دو گروه تقسیم شدند. دسته‌ای بنا به سفارش مسیح (ع) از پطرس و حواریان پیروی کردند و دستهٔ دیگر، که بیشتر

غیریهودیان

بودند، پولس را به رهبری برگزیدند.

پولس الاهیاتی جدید پدید آورد که با سخنان عیسی(ع) هرگز انطباق نداشت. به اعتقاد او، عیسی(ع) جنبه

الوهی و فوق بشری داشت و او خدا بود که جسم گرفت تا به صلیب رود و قربانی گناه انسان شود. ۲۴ به تدریج علمای بزرگ آن زمان، که به مسیح اعتقاد داشتند، حقیقت را دریافتند، ولی دیگر دیر شده بود. پولس تمام انجیل‌ها را باطل اعلام کرد و تنها سخن خویش را حجت دانست.

شاکله دین عیسی، فریسی‌ستیزی بود و آشکارا به آن حمله کرده بود. ۲۵ اما پولس با نامه‌ها و کتاب‌های خویش، لبه تیز فریسی‌ستیزی عیسی را کند کرد و مسیحیت را دین آشتی با یهود ساخت. ۲۶ بدین ترتیب یهود، با نفوذ دادن پولس در مسیحیت، آن را از درون تهی ساخت که تا امروز تمام جهان مسیحیت در خدمت

یهود به کار گرفته شد.

در روایات اسلامی چند بار نام پولس آمده است و او، عامل کلیدی ایجاد انحراف و گمراهی در میان مسیحیان

معرفی شده است. امام موسی بن جعفر(ع) در روایتی طولانی، سرزمینی را در جهنم معرفی می‌کنند که ویژه بدعت‌گزاران و گمراهان بزرگ است. در این سرزمین پنج تن از امت‌های پیشین، از جمله پولس قرار دارند.

در حدیثی دیگر، فرموده‌اند: رسولان خداوند در عصر خویش

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۹۲

ولی مسئله بدین‌جا نمی‌انجامد، بلکه پولس رو در روی پترس می‌ایستد و با او مخالفت می‌کند و حتی او را به

نفاق متهم می‌دارد. «و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند، به حدی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد.» ۲۲

از این به بعد دو پرچم در جامعه مسیحی آن زمان برافراشته شد. و در نتیجه مردم نیز به دو گروه تقسیم شدند. دسته‌ای بنا به سفارش مسیح(ع) از پترس و حواریان پیروی کردند و دسته دیگر، که بیشتر غیریهودیان

بودند، پولس را به رهبری برگزیدند.

پولس الاهیاتی جدید پدید آورد که با سخنان عیسی(ع) هرگز انطباق نداشت. به اعتقاد او، عیسی(ع) جنبه

الوهی و فوق بشری داشت و او خدا بود که جسم گرفت تا به صلیب رود و قربانی گناه انسان شود. ۲۴ به تدریج علمای بزرگ آن زمان، که به مسیح اعتقاد داشتند، حقیقت را دریافتند، ولی دیگر دیر شده بود. پولس تمام انجیل‌ها را باطل اعلام کرد و تنها سخن خویش را حجت دانست.

شاکله دین عیسی، فریسی‌ستیزی بود و آشکارا به آن حمله کرده بود. ۲۵ اما پولس با نامه‌ها و کتاب‌های

خویش، لبة تيز فریسی ستیزی عیسی را کند کرد و مسیحیت را دین آشتی با یهود ساخت. ۲۶ بدین ترتیب یهود، با نفوذ دادن پولس در مسیحیت، آن را از درون تهی ساخت که تا امروز تمام جهان مسیحیت در خدمت

یهود به کار گرفته شد.

در روایات اسلامی چند بار نام پولس آمده است و او، عامل کلیدی ایجاد انحراف و گمراهی در میان مسیحیان

معرفی شده است. امام موسی بن جعفر (ع) در روایتی طولانی، سرزمینی را در جهنم معرفی می‌کنند که ویژه بدعت‌گزاران و گمراهان بزرگ است. در این سرزمین پنج تن از امت‌های پیشین، از جمله پولس قرار دارند.

در حدیثی دیگر، فرموده‌اند: رسولان خداوند در عصر خویش

جلد : ۱، صفحه : ۱۹۳

و پس از خود به شیطان‌هایی مبتلا بودند که آنان را می‌آزردند و مردم را پس از آنان گمراه می‌کردند. پولس و

مرسیا (مرسیون) ۲۷ در امت عیسی این چنین‌اند. ۲۸

مسیحیت یهودی

یهودیان با کمال ظرافت، افکار و عقاید مسیحیان را تغییر دادند. امروزه نیز ترویج داده‌اند که برای ظهور عیسی

(ع)، باید قدس تحت حاکمیت یهود قرار گیرد؛ یعنی یهودیه تشکیل شود. ۲۹ قدس باید دست دشمنان عیسی (ع) بیفتد تا عیسی (ع) در آنجا ظهور کند! این يك تناقض آشکار است. پولس با کمال ظرافت، انجیل را

تغییر محتوا داد. یهود با نفوذ دادن پولس، جهان مسیحیت را با کمال زیرکی، در اختیار خود گرفت. همه جا حاکمیت به حسب ظاهر دست مسیحیان است و در باطن دست یهودیان. کاندیداهای ریاست جمهوری در بسیاری از کشورهای غربی باید درباره یهودیان حرف‌های جانبدارانه بزنند، تا رأی بیاورند! چنان بر افکار جهان

مسیحیت، تفکر یهودی حاکم است که اگر کاندیدای آنان از یهودیان تعریف و تمجید کند، مسیحیان به او رأی می‌دهند. این وضعیت در زمان روم نیز بود، ولی تدبیر آنان بر حرکت مخفیانه بود.

بشارت پیامبر موعود

انجیل در زبان یونانی به معنای بشارت است. ۳۰ رسالت عیسی (ع) را می‌توان در بشارت به پیامبر موعود خلاصه کرد. او رسالت خویش را با این جمله آغاز می‌کند: توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است. ۳۱ بنی‌اسرائیل که بنا به پیشگویی‌های پیامبران پیشین، در انتظار پیامبر موعود بودند، با دیدن معجزات عیسی

(ع)، گمان می‌کردند که او همان پیامبر موعود است، اما عیسی (ع) به گفتار و کردار انکارشان می‌کرد:

مردم وقتی این معجزه عیسی را دیدند، گفتند: «در حقیقت این همان پیامبر موعود است که می‌بایست به جهان بیاید». پس چون عیسی متوجه شد که آنها می‌خواهند او را به زور برده، پادشاه سازند، از آنها جدا شد و تنها به کوهستان رفت. ۳۲

با نگاهی به متن عهد جدید، به ویژه انجیل یوحنا، نکاتی از این دست را در خواهیم یافت. بنی‌اسرائیل پیش از

عیسی(ع) در انتظار دو موعود بودند: مسیح و پیامبر موعود:

بسیاری می‌گفتند: «این مرد همان پیامبر موعود است». دیگران گفتند: «او مسیح است» ... به این ترتیب درباره او در میان جمعیت دو دستگی به وجود آمد. ۳۳

بنابراین با ظهور عیسی(ع) موعود نخستین تحقق می‌پذیرد و اکنون عیسی(ع) برای آنان بشارت ظهور واپسین پیامبر الهی را آورده است. اساساً انتظار جوهره و مایه تمامی ادیان آسمانی است و رسولان پیشین نیز همین جوهره را به پیروان خویش عطا کرده‌اند. اندکی پیش از قیام عیسی(ع) جهان در انتظار ظهور

مسیح بود. عطر ظهور همه جا را فرا گرفته بود. یحیی(ع) که در همان عصر می‌زیست، در پاسخ مردمی که از

او می‌پرسیدند: آیا تو همان مسیح هستی؟ می‌فرمود:

کسی در میان شما ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید، او بعد از من می‌آید، ولی من حتی شایسته

آن نیستم که بند کفش‌هایش را باز کنم. ۳۴

عیسی(ع) که رسالت بزرگ او، بشارت به خاتم پیامبران است، همواره اطرافیان خویش را به ظهور او نوید می‌دهد. به روایت یوحنا، واپسین سخنان مسیح، در عشای ربانی، تأکید چند باره بر نزدیکی ظهور و عظمت

پیامبر موعود است. و

این عبارت آشنا که در عهد عتیق نیز تکرار شده است، بخش ناچیزی از بشارت عیسی است که در انجیل کنونی به جای مانده است:

چیزهای بسیاری هست که باید به شما بگویم، ولی شما فعلاً طاقت شنیدن آنها را ندارید. در هر حال، وقتی

او که روح راستی است، بیاید، شما را به تمام حقیقت رهبری خواهد کرد؛ زیرا او از خود سخنی نخواهد گفت؛

بلکه فقط درباره آنچه بشنود سخن می‌گوید. ۲۵

چنانکه این صفت را در قرآن برای پیامبر مشاهده می‌کنیم که خداوند می‌فرماید:

مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛ ۳۶

و سخن از روی هوا نمی‌گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود.

خود زنی و مظلوم نمایی یهود

باید تمام نبردهای بین مسیحیت و یهودیت را تحلیل و نقد کنیم تا مشخص شود ایجاد این جنگ‌ها در اختیار خود یهود بوده یا نبوده است. اینان هیچ راهی نداشتند جز اینکه جهان مسیحیت به آنان حمله کند و یهودیان فرار کنند و جای دیگر بروند. برخلاف آنچه گفته شده، همیشه در جنگ‌ها با اینکه اینها قرار بوده کشته شوند،

طرف مقابل کشته شده است. ۳۷ در قرآن به کشته شدن یهودیان اشاره‌ای نشده است اما کشته شدن

مسیحیان به دست یهودیان را در جریان اصحاب اخدود نقل می‌کند.

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ. النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ. إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ. وَهُمْ عَلَيَّ مَا يَفْعَلُونَ يَا لِمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ. وَمَا نَقَمُوا

مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ ۳۸

جلد: ۱، صفحه: ۱۹۶

اصحاب اخدود به هلاکت رسیدند، آتشی افروخته از هیزم‌ها، آنگاه که در کنار آن آتش نشسته بودند. و بر آنچه بر سر مؤمنان می‌آوردند، شاهد بودند. و هیچ عیبی در آنها نیافتند جز آنکه به خدای پیروزمند در خور ستایش ایمان آورده بودند.

ذو نواس یهودی دست به کشتار اصحاب اخدود زد. او در نجران منطقه یمن حاکم شد و مسیحیان را به دین یهود فراخواند. آنان نپذیرفتند و او نیز همه را کشت. ۳۹ پرسشی که شک برانگیز است این است که یهودیان در نبردهایی که بر آنان تحمیل شده، با توجه به اینکه نسلشان محدود است و ورودی در نسل راه نمی‌دهند،

چگونه باقی ماندند؟ از این روی بایستی در تمام این جنگ‌ها و ریشه‌ها و پی‌آمدهای آن با دیده تردید نگریست.

جلد: ۱، صفحه: ۱۹۷

پی‌نوشت‌ها

۱. عهد جدید، انجیل یوحنا، باب ۱۶، شماره ۲۸.

۲. رک: تفسیر التبیان، ج ۹، ص ۲۱۲.

۳. زخرف، آیات ۶۳ و ۶۴.

۴. دیگر فرقه‌های یهود عبارت‌اند از: صدوقیان، اسینیان، هیرودیان، جلیلیان، فزائیم.

۵. عهد جدید، انجیل متی، باب ۲۳؛ انجیل لوقا، باب ۱۱ و ۲۰؛ انجیل مرقس، باب ۱۲؛ در روایات اسلامی نیز

عباراتی این چنین از عیسی(ع) نقل شده است. رک: امالی شیخ طوسی، ص ۲۰۸؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۱۹.

۶. رك: عهد جديد، انجيل متي، باب ۲۳؛ انجيل لوقا، باب ۱۱.

۷. مريم، آيات ۲۹ تا ۳۳.

۸. حواری، از لفظ «حور» به معنای سفید و پاك و خالص است. از امام رضا(ع) پرسیدند: چرا حواریان به این نام

خوانده می‌شوند؟ فرمود: جمعی گمان می‌کنند که شغل آنان لباس‌شویی بود و از این روی آنان را حواری گفته‌اند. اما نزد ما علت آن است که آنان هم خود را از آلودگی به گناه پاك کرده بودند و هم برای پاك کردن دیگران می‌کوشیدند. (عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۷۹؛ تفسیر صافی، ذیل آیه ۵۹ آل عمران؛ بحارالأنوار، ج ۱۴، ص

۲۷۲). در اناجیل چهارگانه این لفظ نیامده است.

۹. آل عمران، آیه ۵۲.

جلد : ۱، صفحه : ۱۹۸

۱۰. و نیز رك: صف، آیه ۱۴.

۱۱. ایضاح التعلیم المسيحي، ص ۱۱.

۱۲. رك: عهد جديد، انجيل متي، باب ۲۷؛ انجيل مرقس، باب ۱۵؛ انجيل يوحنا، باب ۱۸.

۱۳. عهد جديد، انجيل متي، باب ۲۶، شماره ۱۴ تا ۱۶.

۱۴. عهد جديد، انجيل متي، باب ۲۸؛ انجيل مرقس، باب ۱۶؛ انجيل لوقا، باب ۲۴؛ انجيل يوحنا، باب ۲۰.

۱۵. نساء، آیه ۱۵۷.

۱۶. نام اصلي پترس، شمعون است. او این لقب را از مسیح(ع) هدیه گرفت. در منابع اسلامي نیز نام وصي

عیسی، شمعون آمده است. رك: من لایحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۷۴؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۶۳؛ ارشاد القلوب،

ج

۲، ص ۳۱۱؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۱۷. رك: عهد جديد، انجيل يوحنا، باب ۲۱، شماره ۱۵ - ۱۷؛ مطابق منابع اسلامي و روایات، وصي و جانشینی

عیسی(ع)، شمعون (پترس) است.

۱۸. عهد جديد، انجيل متي، باب ۲۸، شماره ۱۹ و ۲۰.

۱۹. عهد جديد، اعمال رسولان، باب ۱۰.

۲۰. رك: عهد جديد، اعمال رسولان، باب ۷، شماره ۵۸.

۲۱. عهد جديد، اعمال رسولان، باب‌های ۷ و ۸؛ شکنجه و شهادت استیفاء، نخستین شهید مسیحیت نیز از جنایات پولس است.

۲۲. عهد جديد، رساله پولس به غلاطیان، باب ۲، شماره ۸ و ۷.

۲۳. رساله پولس به غلاطیان، باب ۲، شماره ۱۱ و ۱۳.

جلد : ۱ ، صفحه : ۱۹۹

۲۴. رساله پولس به غلاطیان، باب ۳، آیه ۱۳؛ و نیز ر.ک: جُوآن اُ. گریڈی، مسیحیت و بدعت‌ها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی.
۲۵. برای نمونه ر.ک: عهد جدید، انجیل متی، باب ۲۳؛ انجیل لوقا، باب ۱۱.
۲۶. این مطلب را می‌توان از مجموع نامه‌های پولس دریافت. برای نمونه ر.ک: عهد جدید، رساله پولس به رومیان. با نگاهی به این رساله به آسانی می‌توان دریافت که ادبیات عیسی(ع) در گفت‌وگو با یهودیان و فریسیان، با ادبیات پولس بسیار متفاوت است.
۲۷. ظاهراً مرسیون همان مارسینون (- ۱۶۰م) است که مسیحیان او را نخستین بدعت‌گزار مسیحی می‌دانند. اما می‌توان او را احیاگر اندیشه‌های پولس در قرن دوم و عامل اصلی شکل‌گیری مسیحیت فعلی دانست (ر.ک: جلال‌الدین آشتیانی، تحقیقی در دین مسیح، ص ۴۵۵).
۲۸. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۱۰؛ تأویل الآیات، ص ۸۴۰؛ ثواب الأعمال، ص ۲۱۵؛ جامع الأخبار، ص ۱۴۳.
۲۹. نام قدس در منابع مسیحی و عهد جدید، یهودیه است.
۳۰. قاموس کتاب مقدس، ص ۱۱۱.
۳۱. عهد جدید، انجیل متی، باب ۴، شماره ۱۷؛ انجیل مرقس، باب ۱، شماره ۱۵.
۳۲. عهد جدید، انجیل یوحنا، باب ۶، شماره ۱۴ و ۱۵.
۳۳. عهد جدید، انجیل یوحنا، باب ۷، شماره
۳۴. عهد جدید، انجیل یوحنا، باب ۱،
۳۵. عهد جدید، انجیل یوحنا، باب ۱۶، شماره ۲۸.
۳۶. نجم، آیات ۳ و ۴.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۰۰

۳۷. در این زمینه ر.ک: نجاح الطایبی، مظلوم نمایی یهود در طول تاریخ، (بیروت: دارالهدی لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۳۸۲).
۳۸. بروج، آیات ۴ - ۸.
۳۹. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۱۳.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۰۱

جلد: ۱، صفحه: ۲۰۱

جلد: ۱، صفحه: ۲۰۲

و خداوند به من گفت: ... نبی‌ای را برای ایشان، از میان برادران ایشان، مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود

را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم، به ایشان خواهد گفت. و هرکسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید، نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد. ۱

الف. تحریف تاریخ

نویسندگان جهان شیعه مسئله یهود را امری مهم به شمار آورده و درباره آن کتاب‌های بسیار نوشته‌اند؛ چرا

که بخش عمده‌ای از تاریخ قرآن، به بازگویی تاریخ بنی‌اسرائیل و یهود و رویارویی آنان با پیامبر آخرالزمان پرداخته است. و همین کافی است که بخش عمده‌ای از نویسندگان مسلمان به مسئله‌ای توجه کنند که قرآن بدان توجه فراوان کرده است. اما با نگاهی هر چند گذرا، به کارنامه آثار نویسندگان شیعه، چنین چیزی را

نخواهیم دید! و حتی در کتابخانه‌ها نیز در این زمینه آثار فراوانی یافت نمی‌شود. علت چیست؟ در پاسخ باید

گفت: یهود برای تأثیر گذاری بر تاریخ، تلاش فراوان کرده و هزینه‌های هنگفتی را برای این کار و تحریف تاریخ صرف کرده است. ایجاد سیستمی

جلد: ۱، صفحه: ۲۰۵

برای حذف و سانسور کتاب‌ها و نوشتارهای ضدیهودی، از این جمله است. و این همه توفیق در تحریف تاریخ

را، مدیون تمام آموزش‌هایی است که در دوران بیابان دیده است.

با بررسی اندک تاریخ، سرانگشت خود یهودیان را در جنگ‌هایی که ضد خودشان شده، خواهیم یافت. بهره‌گیری از حرّبه مظلوم نمایی و دستیابی به هدف، یکی از مهم‌ترین ابزار آنان است. گویی در طول

تاریخ،

دستی در کار بوده است که یهودیان را از سال‌های پیش از میلاد تا قرون حاضر، همیشه ستم‌کش و در عین

حال شجاع و راسخ در عقیده نشان دهد. آمار شگفت‌انگیز کشتارهای یهودیان که بیشتر به صورت اعدام دسته‌جمعی گزارش شده است، احتمال جعل و دست کم تحریف را در ذهن تقویت می‌کند.^۲ پس از عیسی(ع) تنها عنصر تهدید علیه یهود، پیامبر آخرالزمان بود که اوصاف او را که در تورات نیز آمده است،

به دقت می‌دانستند. آنان دست به تحریف معنوی زدند و آیات مربوط به پیامبر اسلام را به گونه‌ای دیگر تفسیر

کردند.^۳ خداوند دربارهٔ این عمل آنها می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ

اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛^۴

آنان کتابی را که خدا نازل کرده است پنهان می‌دارند، تا بهای اندکی بستانند، شکم‌های خود را جز از آتش انباشته نمی‌سازند. و خدا در روز قیامت با آنها سخن نگوید و پاکشان نسازد و برای آنها عذابی دردآورد است.

جلد: ۱، صفحه: ۲۰۶

سازمان یهود که مجموعه گسترده‌ای از اطلاعات را در اختیار دارد. پیامبر آینده را همانند فرزندان خویش، می‌شناسند.^۵

این سازمان که عیسی(ع) را به پیامبر مفقود الاثر تاریخ تبدیل کرد، و در حواریان عیسی(ع) نفوذ کرد، در مقابل تهدید نهایی که در صدد نابودی آن است، چه خواهد کرد؟

پس از حضرت عیسی(ع) سازمان یهود، دیگر جز اسلام هیچ تهدیدی را در برابر خود نمی‌دید. آنان دربارهٔ اسلام و اهداف آن و آورنده و ادامه دهندهٔ آن، اطلاعات جامع و کاملی داشتند. با توجه به آموزش‌های پیشین

و تجربهٔ ممتد در به کارگیری آن آموزش‌ها و نیز با توجه به تأکید و پشتکاری که این سازمان در رسیدن به حکومت جهانی داشت، طبیعی است که در برابر این تهدید به برنامه‌ریزی و مقابله بپردازد؛ همان گونه که در

برابر عیسی(ع) ایستاد. شایعهٔ فحشای مریم(س) و تصمیم به سنگسار ایشان^۶ و براندازی عیسی(ع) همه

از برنامه‌های یهود بود.

از مجموعهٔ عملیات یهودیان می‌توان دریافت که این عملیات‌ها برای مبارزه با پیامبر آخرالزمان، در سه مرحله طرح‌ریزی شده بود.

۱. ترور و جلوگیری از پیدایش پیامبر اکرم(ص)؛

۲. ایجاد موانع تأخیری بر سر راه ایشان برای جلوگیری از رسیدنشان به قدس؛ چون قدس محور خواسته یهود

است و اگر این منطقه به دست پیامبر اسلام فتح شود، یهود برای همیشه نا امید می‌شود.

۳. نفوذ در حکومت پیامبرخاتم(ص) و به دست‌گیری آن در صورت تشکیل؛

ب. انتظار جهانی

در عصر بعثت، ادیان مدعی آن روز همچون مسیحیت و یهود، از شخصی می‌گویند که ظهور خواهد کرد و جهان

را از فتنه و ستم و بی‌عدالتی پاک

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۰۷

خواهد ساخت. بیشترین ترویج از سوی جهان مسیحیت است؛ کشیشان و عالمان مسیحیت به شدت در جهان آن روز، در فشار تهاجم شرك و كفر بودند. می‌خواستند با آن فساد مبارزه کنند و برای اینکه مؤمنان را در حالت امید نگه دارند، آیاتی را که در انجیل مربوط به پیامبر است می‌خواندند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ؛ ۷

آنان که از این رسول، این پیامبر امی، که نامش را در تورات و انجیل می‌یابند پیروی می‌کنند از آن سوی، یهودیان نیز منجی آخرالزمان را از خویش می‌دانند. کسانی که در مکه زندگی می‌کردند، به یمن،

حبشه و شام هجرت داشتند. نجران یمن، مرکز مسیحیان بود که از اخبار مربوط به پیامبر آخرالزمان موج می‌زد. همه منتظر او بودند. آنان تا اهالی مکه را می‌دیدند می‌پرسیدند: در شهر شما اتفاقی نیفتاده است؟

چون مطابق کتاب‌های آنان، در جبل فاران، که همان جبل النور و غار حرادر مکه است، پیامبر موعود، ظهور خواهد کرد. این خبر به مکه منتقل می‌شود و دهان به دهان می‌گردد. مسیحیان در عصر نزدیک به بعثت، به مکه مهاجر داشتند؛ یعنی کشیش‌ها و عالمانی که علمای اسلام آن روز بودند، آستانه ظهور را نزدیک

می‌دیدند و برای اینکه حضور او را درک کنند، به مکه رفته بودند و بر اساس تفاوت برداشت‌هایشان از تورات و

انجیل، نقاطی را که برمی‌گزیدند متفاوت بود. ۸. بسیاری از اینها کشیشانی بودند که در این مکان‌ها منتظر ظهور بودند. پسر عموی حضرت خدیجه، ورقه بن نوفل، کشیش بوده است. همه خاندان و آباء پیامبر، مسلمان و از مؤمنان اصلی به دین عیسی(ع) بودند. حضرت خدیجه درباره پیامبر اطلاعات بسیاری داشته است و پیش از ازدواج ایشان را شناخته است. در همان سال‌هایی که پیامبر(ص) به دنیا آمد،

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۰۷

خواهد ساخت. بیشترین ترویج از سوی جهان مسیحیت است؛ کشیشان و عالمان مسیحیت به شدت در

جهان آن روز، در فشار تهاجم شرك و كفر بودند. ميخواستند با آن فساد مبارزه كنند و براي اينكه مؤمنان را در حالت اميد نگه دارند، آياتي را كه در انجيل مربوط به پيامبر است ميخواندند.
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ؛ ۷
آنان كه از اين رسول، اين پيامبر امي، كه نامش را در تورات و انجيل مييابند پيروي ميكنند
از آن سوي، يهوديان نيز منجي آخرازمان را از خويش مي دانند. كساني كه در مكه زندگي مي كردند، به يمن،

حبشه و شام هجرت داشتند. نجران يمن، مركز مسيحيان بود كه از اخبار مربوط به پيامبر آخرازمان موج مي زد. همه منتظر او بودند. آنان تا اهالي مكه را ميديدند مي پرسيدند: در شهر شما اتفاقي نيافته است؟

چون مطابق كتابهاي آنان، در جبل فاران، كه همان جبل النور و غار حرادر مكه است، پيامبر موعود، ظهور خواهد كرد. اين خبر به مكه منتقل مي شود و دهان به دهان مي گردد. مسيحيان در عصر نزديك به بعثت، به مكه مهاجر داشتند؛ يعني كشيشها و عالمانی كه علمای اسلام آن روز بودند، آستانه ظهور را نزديك مي ديده و براي اينكه حضور او را درك كنند، به مكه رفته بودند و بر اساس تفاوت برداشت هايشان از تورات و

انجيل، نقاطي را كه برمي گزیدند متفاوت بود. ۸. بسياري از اينها كشيشاني بودند كه در اين مكانها منتظر ظهور بودند. پسر عموي حضرت خديجه، ورقه بن نوفل، كشيش بوده است. همه خاندان و آباي پيامبر، مسلمان و از مؤمنان اصلي به دين عيسي(ع) بودند. حضرت خديجه درباره پيامبر اطلاعات بسياري داشته است و پيش از ازدواج ايشان را شناخته است. در همان سالهاي كه پيامبر(ص) به دنيا آمد،

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۰۸

برخي فرزند خود را به نام محمد نامگذاري کرده بودند كه شايد فرزندشان همان كسي باشد كه نويد آن را داده اند. ۹.

زمانی حضرت عبدالمطلب براي تجارت به يمن رفته بود. يمن در عصر تولد پيامبر، تحت سلطه ايرانيان بود. فرماندار يمن از سوي دربار ايران، سيف بن ذي يزن بود. در ملاقات سيف با عبدالمطلب، گفت و گوهاي جالبي

روي مي دهد. شبي سيف، عبدالمطلب را در خلوت فرا مي خواند و مي گوید: مي خواهم رازي از رازهاي خود را

براي تو بازگويم و مي خواهم آن را پنهان كني تا هنگام ظهور فرا رسد. در شهر شما طفلي خوش رو و خوش بدن

كه يگانه اهل زمين است به دنيا آمده است. در كتابهاي بني اسراييل وصف او از ماه شب چهاردهم روشن تر

است. سيف پس از بيان ويژگيهاي پيامبر موعود آهي از حسرت مي كشد و مي گوید: كاش در عصر پيامبري

او بودم و از جان ياري اش مي كردم. سپس عبدالمطلب را به پاسداري از او در برابر يهود سفارش مي كند كه

اگر او را بیابند خواهند کشت. ۱۰

ج. تروریسم تاریخی یهود

اگر تروریسم را در تاریخ پی‌جویی کنیم، درمی‌یابیم که یهودیان بنیان‌گذار آن‌اند. ترور که واژه‌ای فرانسوی است،

معادل «فتک» در عربی و در فرهنگ سیاسی، به معنای کشتن غافلانه و مخفیانه هدفمند است؛ ۱۱
بنابراین

ترور کور معنا ندارد. با نگاهی به سیره و روایات معصومان(ع) در می‌یابیم که آن بزرگواران چنین امری را تجویز

نکرده و خود نیز از آن پرهیز می‌کرده‌اند. کشتن مجرمی که خود می‌داند تحت تعقیب و حکمش اعدام است،

ترور و فتک به شمار نمی‌آید؛ بلکه آن را «اغتیال» گفته‌اند. بنابراین ترور به مواردی اطلاق می‌شود که از سوی

قاتل هشدار می‌دهد به فرد مورد هدف و تعقیب نمی‌دهند.

جلد: ۱، صفحه: ۲۰۸

برخی فرزند خود را به نام محمد نام‌گذاری کرده بودند که شاید فرزندشان همان کسی باشد که نوید آن را داده‌اند. ۹.

زمانی حضرت عبدالمطلب برای تجارت به یمن رفته بود. یمن در عصر تولد پیامبر، تحت سلطه ایرانیان بود. فرماندار یمن از سوی دربار ایران، سیف بن ذی یزن بود. در ملاقات سیف با عبدالمطلب، گفت‌وگوهای جالبی

روی می‌دهد. شبی سیف، عبدالمطلب را در خلوت فرا می‌خواند و می‌گوید: می‌خواهم رازی از رازهای خود را

برای تو بازگویم و می‌خواهم آن را پنهان کنی تا هنگام ظهور فرا رسد. در شهر شما طفلی خوش‌رو و خوش‌بدن

که یگانه اهل زمین است به دنیا آمده است. در کتاب‌های بنی‌اسرائیل وصف او از ماه شب چهاردهم روشن‌تر

است. سیف پس از بیان ویژگی‌های پیامبر موعود آهی از حسرت می‌کشد و می‌گوید: کاش در عصر پیامبری

او بودم و از جان یاری‌اش می‌کردم. سپس عبدالمطلب را به پاسداری از او در برابر یهود سفارش می‌کند که اگر او را بیابند خواهند کشت. ۱۰

ج. تروریسم تاریخی یهود

اگر تروریسم را در تاریخ پی‌جویی کنیم، درمی‌یابیم که یهودیان بنیان‌گذار آن‌اند. ترور که واژه‌ای فرانسوی است،

معادل «فتک» در عربی و در فرهنگ سیاسی، به معنای کشتن غافلانه و مخفیانه هدفمند است؛ ۱۱

بنابراین
ترور کور معنا ندارد. با نگاهی به سیره و روایات معصومان(ع) در می‌یابیم که آن بزرگواران چنین امری را تجویز نکرده و خود نیز از آن پرهیز می‌کرده‌اند. کشتن مجرمی که خود می‌داند تحت تعقیب و حکمش اعدام است، ترور و فتنه به شمار نمی‌آید؛ بلکه آن را «اغتیال» گفته‌اند. بنابراین ترور به مواردی اطلاق می‌شود که از سوی قاتل هشدار به فرد مورد هدف و تعقیب نمی‌دهند.

جلد: ۱، صفحه: ۲۰۹

یکی از شخصیت‌های یهودی که به دست یاران پیامبر(ص) کشته شد، کعب بن اشرف است. برخی کشته شدن کعب را نوعی ترور می‌دانند که رسول خدا(ص) مرتکب آن شده است. در حالی که با توجه به تعریف و ویژگی‌های ترور، این قتل از این تعریف خارج است. فتنه‌گری‌های کعب از اندازه گذشته بود و پیامبر رسماً و به طور علنی در مسجد النبوی فرمود: کیست که شر او را کم کند؟ کعب نیز به خوبی می‌دانست اگر مسلمانان به او دست یابند، خونش را خواهند ریخت؛ چرا که به رویارویی تبلیغاتی و نظامی با پیامبر و مسلمانان کمر بسته بود و آنان را آزار می‌داد. بنابراین کشته شدن کعب از مفهوم ترور خارج است. یهود با شناسایی نور نبوت در اجداد پیامبر(ص) و با تطبیق آن با علائم ذکر شده در کتاب‌های آسمانی سعی در خاموش کردن این نور داشتند. در این فصل به تلاش‌های یهود در زمینه جلوگیری از پیدایش پیامبر اکرم(ص) خواهیم پرداخت.

۱. ترور هاشم
حضرت هاشم، جد اعلای پیامبر(ص)، مکی است، اما قبر ایشان در غزه فلسطین است! ایشان از مکه برای تجارت به سوی شام خارج شده و در یثرب مهمان رئیس یکی از قبایل مستقر در مدینه به نام عمر بن زید بن لبید می‌شود. هاشم با دختر عمر، سلمی، ازدواج می‌کند. پس از ازدواج، هنگام رفتن به سفر، به همسرش سفارش می‌کند: احتمال دارد از این سفر باز نگردم. خداوند به تو پسری خواهد داد. از او سخت نگهداری کن.
هاشم به غزه می‌رود و پس از پایان تجارت، آهنگ بازگشت می‌کند. اما در همان شب، به ناگاه دچار بیماری

می‌شود. اصحابش را فرا می‌خواند و می‌گوید: به مکه باز گردید. به مدینه که رسیدید، همسر را سلام برسانید و سفارش کنید فرزندم را که از او متولد

جلد: ۱، صفحه: ۲۰۹

یکی از شخصیت‌های یهودی که به دست یاران پیامبر(ص) کشته شد، کعب بن اشرف است. برخی کشته شدن کعب را نوعی ترور می‌دانند که رسول خدا(ص) مرتکب آن شده است. در حالی که با توجه به تعریف و

ویژگی‌های ترور، این قتل از این تعریف خارج است. فتنه‌گری‌های کعب از اندازه گذشته بود و پیامبر رسماً و به

طور علنی در مسجد النبی فرمود: کیست که شر او را کم کند؟ کعب نیز به خوبی می‌دانست اگر مسلمانان

به او دست یابند، خونش را خواهند ریخت؛ چرا که به رویارویی تبلیغاتی و نظامی با پیامبر و مسلمانان کمر بسته بود و آنان را آزار می‌داد. بنابراین کشته شدن کعب از مفهوم ترور خارج است.

یهود با شناسایی نور نبوت در اجداد پیامبر(ص) و با تطبیق آن با علائم ذکر شده در کتاب‌های آسمانی سعی

در خاموش کردن این نور داشتند. در این فصل به تلاش‌های یهود در زمینه جلوگیری از پیدایش پیامبر اکرم(ص)

خواهیم پرداخت.

۱. ترور هاشم

حضرت هاشم، جد اعلای پیامبر(ص)، مکی است، اما قبر ایشان در غزه فلسطین است! ایشان از مکه برای

تجارت به سوی شام خارج شده و در یرب مهمان رئیس یکی از قبایل مستقر در مدینه به نام عمر بن زید بن لید می‌شود. هاشم با دختر عمر، سلمی، ازدواج می‌کند. پس از ازدواج، هنگام رفتن به سفر، به

همسرش

سفارش می‌کند: احتمال دارد از این سفر باز نگردم. خداوند به تو پسری خواهد داد. از او سخت نگهداری کن.

هاشم به غزه می‌رود و پس از پایان تجارت، آهنگ بازگشت می‌کند. اما در همان شب، به ناگاه دچار بیماری

می‌شود. اصحابش را فرا می‌خواند و می‌گوید: به مکه باز گردید. به مدینه که رسیدید، همسر را سلام برسانید و سفارش کنید فرزندم را که از او متولد

جلد: ۱، صفحه: ۲۱۰

خواهد شد؛ به او بگویند که آن بزرگ‌ترین دغدغه من است. پس قلم و کاغذ می‌خواهد و وصیت‌نامه‌ای می‌نویسد که بخش عمده‌ای از آن در سفارش به پاسداری از فرزند است و اشتیاقش به زیارت او. ۱۲ موسی(ع) به یهودیان خبر آمدن پیامبراکرم(ص) را داده بود. اینان از قیافه او، پدر و مادر و نسل او، آگاه بودند و گنجینه‌ای از اطلاعات را در اختیار داشتند و آنان مسلط به علم چهره‌شناسی بودند که از موسی(ع) آموخته

بودند و نسل به نسل به آنان منتقل شده بود. بنابراین، هاشم، آشنای آنان بود و یهودیان به خوبی می‌دانستند که پیامبر آخرالزمان، از نسل اوست. اما تیر آنها دیر به هدف خورد، و هنگامی هاشم ترور شد که

نطفه عبدالمطلب در مدینه بسته شده بود.

۲. ترور عبدالمطلب

فرزند هاشم در مدینه به دنیا آمد و رشد کرد. او را شبیه نامیدند. به توصیه هاشم، مادر پاسداری او را بر عهده گرفت و جالب است که مادر دیگر ازدواج نکرد. نه سال بر او گذشته بود که یهودیان از وجودش آگاه شدند و به او حمله بردند و دایه‌های وی نجاتش دادند.

۱۳ مُطلب، برادر هاشم، هنگام رفتن برای تجارت، مهمان خانه هاشم بود. می‌بیند یکی از بچه‌ها که در این خانه بازی می‌کند، خود را از فرزند هاشم می‌خواند. از حال او می‌پرسد. از پاسخ او سربرمی‌تابند، اما اصرار می‌کند تا او را معرفی کنند. به او می‌گویند: بنا به وصیت پدرش، ما تا به حال این را افشا نکردیم، تا از دست

یهود در امان بماند. گروهی می‌گویند: مطلب، کودک را از این خانه فراری داد و همراه برد و دسته‌ای دیگر می‌گویند: توافق کردند و مطلب او را به مکه آورد و مردم به گمان اینکه او غلام مطلب است، او را عبدالمطلب

نام نهادند و این نام بر او ماند. ۱۴

جلد: ۱، صفحه: ۲۱۰

خواهد شد؛ به او بگویند که آن بزرگ‌ترین دغدغه من است. پس قلم و کاغذ می‌خواهد و وصیت‌نامه‌ای می‌نویسد که بخش عمده‌ای از آن در سفارش به پاسداری از فرزند است و اشتیاقش به زیارت او. ۱۲ موسی(ع) به یهودیان خبر آمدن پیامبراکرم(ص) را داده بود. اینان از قیافه او، پدر و مادر و نسل او، آگاه بودند و گنجینه‌ای از اطلاعات را در اختیار داشتند و آنان مسلط به علم چهره‌شناسی بودند که از موسی(ع) آموخته

بودند و نسل به نسل به آنان منتقل شده بود. بنابراین، هاشم، آشنای آنان بود و یهودیان به خوبی می‌دانستند که پیامبر آخرالزمان، از نسل اوست. اما تیر آنها دیر به هدف خورد، و هنگامی هاشم ترور شد که

نطفه عبدالمطلب در مدینه بسته شده بود.

۲. ترور عبدالمطلب

فرزند هاشم در مدینه به دنیا آمد و رشد کرد. او را شبیه نامیدند. به توصیه هاشم، مادر پاسداری او را بر عهده گرفت و جالب است که مادر دیگر ازدواج نکرد. نه سال بر او گذشته بود که یهودیان از وجودش آگاه شدند و به او حمله بردند و دایمی‌های وی نجاتش دادند.

۱۳ مُطلب، برادر هاشم، هنگام رفتن برای تجارت، مهمان خانه هاشم بود. می‌بیند یکی از بچه‌ها که در این خانه بازی می‌کند، خود را از فرزند هاشم می‌خواند. از حال او می‌پرسد. از پاسخ او سربرمی‌تابند، اما اصرار می‌کند تا او را معرفی کنند. به او می‌گویند: بنا به وصیت پدرش، ما تا به حال این را افشا نکردیم، تا از دست

یهود در امان بماند. گروهی می‌گویند: مُطلب، کودک را از این خانه فراری داد و همراه برد و دسته‌ای دیگر می‌گویند: توافق کردند و مُطلب او را به مکه آورد و مردم به گمان اینکه او غلام مُطلب است، او را عبدالمطلب

نام نهادند و این نام بر او ماند. ۱۴

جلد: ۱، صفحه: ۲۱۱

۳. ترور عبدالله

یهود در ترور عبدالمطلب ناکام ماند و از او عبدالله به دنیا آمد. عبدالله اهل مکه است و قبرش در مدینه در مفر یهود! و این عجیب می‌نماید.

در باره عبدالله داستان‌ها صریح‌تر است. یهودیان بارها دست به ترور او زده‌اند و ناکام مانده‌اند. ۱۵ گفته‌اند: خانمی یهودی را فرستادند که همسر عبدالله شود تا نطفه پیامبر آخرالزمان به این زن منتقل گردد. زن هر روز

سر راه عبدالله را می‌گرفت و به او پیشنهاد ازدواج می‌داد. يك روز نیامد. عبدالله از او پرسید چرا نیامدی؟ گفت: نوری که در پیشانی تو بود دیگر نیست. عبدالله، ازدواج کرده بود. ۱۶ روزی وهب بن عبد مناف، یکی از تاجران مکه، عبدالله را که آن روز جوانی بیست و پنج ساله بود، دید که یهودیان در میانش گرفته‌اند و می‌خواهند او را بکشند. وهب ترسید و گریخت. میان بنی‌هاشم آمد و فریاد زد:

عبدالله را دریابید که دشمنان او را در میان گرفته‌اند. عبدالله معجزه‌آسا نجات یافت. وهب که شاهد نجات معجزه‌آسای عبدالله بود و نور نبوت را در چهره او می‌دید، پیشنهاد ازدواج دخترش، آمنه و عبدالله را داد. این ازدواجه مبارک سر می‌گیرد، ۱۷ اما دو ماه پس از ازدواج، عبدالله در راه تجارت، در مدینه از دنیا می‌رود. تیر یهود

برای بار دوم دیر به هدف می‌خورد. آمنه دو ماه است که باردار است و عبدالله به گونه‌ای کاملاً مشکوک در یثرب رحلت می‌کند. اما نمی‌توان خط ترور را ردیابی کرد.

۴. تلاش برای ترور پیامبر(ص)

آورده‌اند: فردای شب میلاد رسول‌الله یکی از علمای یهود به دارالندوه آمد و گفت: آیا امشب در میان شما

فرزندی متولد شده است؟ گفتند: نه. گفت: باید متولد شده باشد و نامش احمد باشد. هلاک یهود به دست او خواهد بود.

جلد: ۱، صفحه: ۲۱۱

۳. ترور عبدالله

یهود در ترور عبدالمطلب ناکام ماند و از او عبدالله به دنیا آمد. عبدالله اهل مکه است و قبرش در مدینه در مفر

یهود! و این عجیب می‌نماید.

درباره عبدالله داستان‌ها صریح‌تر است. یهودیان بارها دست به ترور او زده‌اند و ناکام مانده‌اند. ۱۵ گفته‌اند: خانمی یهودی را فرستادند که همسر عبدالله شود تا نطفه پیامبر آخرالزمان به این زن منتقل گردد. زن هر روز

سر راه عبدالله را می‌گرفت و به او پیشنهاد ازدواج می‌داد. یک روز نیامد. عبدالله از او پرسید چرا نیامدی؟ گفت: نوری که در پیشانی تو بود دیگر نیست. عبدالله، ازدواج کرده بود. ۱۶

روزی وهب بن عبد مناف، یکی از تاجران مکه، عبدالله را که آن روز جوانی بیست و پنج ساله بود، دید که یهودیان در میانش گرفته‌اند و می‌خواهند او را بکشند. وهب ترسید و گریخت. میان بنی‌هاشم آمد و فریاد زد:

عبدالله را دریابید که دشمنان او را در میان گرفته‌اند. عبدالله معجزه‌آسا نجات یافت. وهب که شاهد نجات معجزه‌آسای عبدالله بود و نور نبوت را در چهره او می‌دید، پیشنهاد ازدواج دخترش، آمنه و عبدالله را داد. این ازدواجه مبارک سر می‌گیرد، ۱۷ اما دو ماه پس از ازدواج، عبدالله در راه تجارت، در مدینه از دنیا می‌رود. تیر

یهود

برای بار دوم دیر به هدف می‌خورد. آمنه دو ماه است که باردار است و عبدالله به گونه‌ای کاملاً مشکوک در یثرب رحلت می‌کند. اما نمی‌توان خط ترور را ردیابی کرد.

۴. تلاش برای ترور پیامبر(ص)

آورده‌اند: فردای شب میلاد رسول‌الله یکی از علمای یهود به دارالندوه آمد و گفت: آیا امشب در میان شما فرزندی متولد شده است؟ گفتند: نه. گفت: باید متولد شده باشد و نامش احمد باشد. هلاک یهود به دست

او خواهد بود.

جلد: ۱، صفحه: ۲۱۱

۳. ترور عبدالله

یهود در ترور عبدالمطلب ناکام ماند و از او عبدالله به دنیا آمد. عبدالله اهل مکه است و قبرش در مدینه در

مفر

یهودا و این عجیب می‌نماید.

درباره عبدالله داستان‌ها صریح‌تر است. یهودیان بارها دست به ترور او زده‌اند و ناکام مانده‌اند. ۱۵ گفته‌اند: خانمی یهودی را فرستادند که همسر عبدالله شود تا نطفه پیامبر آخرالزمان به این زن منتقل گردد. زن هر روز

سر راه عبدالله را می‌گرفت و به او پیشنهاد ازدواج می‌داد. يك روز نیامد. عبدالله از او پرسید چرا نیامدی؟ گفت: نوری که در پیشانی تو بود دیگر نیست. عبدالله، ازدواج کرده بود. ۱۶ روزی وهب بن عبد مناف، یکی از تاجران مکه، عبدالله را که آن روز جوانی بیست و پنج ساله بود، دید که یهودیان در میانش گرفته‌اند و می‌خواهند او را بکشند. وهب ترسید و گریخت. میان بنی‌هاشم آمد و فریاد زد:

عبدالله را دریابید که دشمنان او را در میان گرفته‌اند. عبدالله معجزه‌آسا نجات یافت. وهب که شاهد نجات معجزه‌آسای عبدالله بود و نور نبوت را در چهره او می‌دید، پیشنهاد ازدواج دخترش، آمنه و عبدالله را داد. این ازدواجه مبارک سر می‌گیرد، ۱۷ اما دو ماه پس از ازدواج، عبدالله در راه تجارت، در مدینه از دنیا می‌رود. تیر یهود

برای بار دوم دیر به هدف می‌خورد. آمنه دو ماه است که باردار است و عبدالله به گونه‌ای کاملاً مشکوک در یثرب رحلت می‌کند. اما نمی‌توان خط ترور را ردیابی کرد.

۴. تلاش برای ترور پیامبر(ص)

آورده‌اند: فردای شب میلاد رسول‌الله یکی از علمای یهود به دارالدوله آمد و گفت: آیا امشب در میان شما فرزندی متولد شده است؟ گفتند: نه. گفت: باید متولد شده باشد و نامش احمد باشد. هلاک یهود به دست او خواهد بود.

جلد: ۱، صفحه: ۲۱۲

پس از جلسه دریافتند که پسری برای عبدالله بن عبدالمطلب به دنیا آمده است. آن مرد را خبر کردند که آری،

آن شب پسری در میان ما به دنیا آمده است. عالم یهودی را نزد محمد(ص) آوردند، تا ایشان را دید، بهوش شد. چون به هوش آمد، گفت: به خدا قسم، پیامبری تا قیامت، از بنی‌اسرائیل گرفته شد. این همان کسی

است که بنی‌اسرائیل را نابود می‌کند. چون دید قریب از این خبر شاد شدند، گفت: به خدا قسم، کاری با شما کند که اهل مشرق و مغرب از آن یاد کنند. ۱۸ محمد(ص) از همان نخستین روز تولد شناسایی شد. تیرهای یهود برای جلوگیری از پیدایش ایشان، همه، به

خطا رفته است و آنان برای دسترسی به هدف، باید محمد(ص) را از میان بردارند.

تلاش‌هایی برای جلوگیری از ترور پیامبر(ص)

الف. دوری از محیط مکه

اکنون عبدالمطلب وظیفه‌ای خطیر به گردن دارد. پیامبر اکرم(ص) برای جد مادری و جد پدری و نیز برای مادر بسیار محبوب بود. عبدالمطلب، محبوب‌ترین فرزندش، عبدالله، را از دست داده است و دختر وهب نیز دو ماه پس از ازدواج بیوه شده است. محصول ازدواج، یک پسر بسیار زیباست. اهمیت پاسداری از محمد(ص) برای سرپرستان ایشان کاملاً آشکار است. او در محیط مکه، که محل آمد و شد کاروان‌های تجاری و زیارتی است

در امان نیست. باید چاره‌ای اندیشید. چاره در دور کردن محمد(ص) از مکه است، آن هم به‌گونه‌ای مخفیانه و

دور از چشم اغیار. پیامبر(ص) را به دایه می‌سپارند تا ایشان را در سرزمینی دورتر از مکه و به‌گونه‌ای پنهانی

نگهداری کند. فاصله بین منطقه سکونت حلیمه و مکه، بسیار دور بوده است. اما با نگاهی به

جلد: ۱، صفحه: ۲۱۳

صفحات تاریخ درمی‌یابیم که تاریخ‌نگاران در علل به دایه سپردن محمد(ص) این موارد را برشمرده‌اند:

۱. مادر پیامبر شیر نداشت و باید کودک را به دایه‌ای می‌سپردند؛

۲. آب و هوای مکه بد بود و کودکان را طاقت زندگی در آن نبود؛

۳. رسم عرب بر آن بود که کودکان را به دایه می‌سپردند تا بیرون از شهر بزرگشان کند.

این هر سه دلیل به آسانی نقدپذیر است:

الف. روشن است که اگر مادر پیامبر شیر نداشت، باید دایه‌ای از اهل مکه برای او می‌گرفتند تا نزد خود رشدشان دهد؛ نه دایه‌ای از دور دست؛

ب. آب و هوای مکه چه مدت نامناسب بوده است؟ آیا این بدی آب و هوای پنج سال انجامیده است؟! درباره اینکه در آن سال‌ها آب و هوای مکه بد بوده باشد، شاهدی از تاریخ نمی‌توان یافت. افزون بر آن، در صورت بدی

آب و هوای مکه، بایستی مکبان و یا دست کم کودکان آنان، همه، به سرزمینی دیگر کوچیده باشند که چنین

چیزی نبوده است؛

ج. اگر عادت اهل مکه، به دایه سپردن کودک بود؟ پس چگونه است که دیگر عرب‌ها کودکان خویش را به دایه

نسپردند. حتی آنان که هم عصر میلاد پیامبر یا پس از آن به دنیا آمده‌اند، به دایه سپرده نشده‌اند؟

آورده‌اند که پیامبر را مدتی مادر حمزه شیر داد. چرا حمزه را که دو ماه بزرگ‌تر از پیامبر بود، به دایه

نسپردند؟ افزون بر اینها، نوزاد، تنها دو سال شیر می‌خورد، چرا پیامبر را پنج سال نزد حلیمه فرستادند؟!

مادر موسی(ع) با اینکه چند فرزند دیگر نیز داشت، زمان اندکی از فرزندش که به کاخ فرعون وارد شده بود، دور شد و نزدیک بود از غم و غصه، جریان را افشا کند. پس چرا این مادر پنج سال دوری فرزند را تحمل

کرده

است؟! اینجا شأن مادر

جلد: ۱، صفحه: ۲۱۴

پیامبر اکرم(ص) آشکار می‌شود که برای حفظ حیات نبی، از تمام خواهش‌های مادری خویش نیز چشم فرو بسته و حتی يك کلمه به عبدالمطلب اعتراض نکرده است. بنابراین همان‌گونه که گفتیم ورود و خروج غریبه‌ها

در مکه عادی است. در این شهر به آسانی می‌توانند ترور کنند؛ از این رو تنها راه پیش روی عبدالمطلب این است که حضرت را ناپدید کند.

با این بیان، پس چرا عبدالمطلب، محمد(ص) را پس از پنج سال به مکه بازگرداند؟ در تاریخ دلیلی بر علت بازگرداندن پیامبر(ص) گفته‌اند:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - كَانَ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ فَأَتَاهُ آتٍ فَأَخَذَهُ فَشَقَّ صَدْرَهُ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ عَاقَةَ

فَرَمَى بِهَا وَقَالَ هَذِهِ نَصِيبُ الشَّيْطَانِ مِنْكَ ثُمَّ غَسَلَهُ فِي طِشْتٍ مِنْ دَهَبٍ مِنْ مَاءِ زَمْزَمٍ ثُمَّ لَأَمَهُ فَأَقْبَلَ الصَّبِيَّانِ

أَلِي طَيْرِهِ فُقِلَ مُحَمَّدٌ فُقِلَ مُحَمَّدٌ فَاسْتَقْبَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَقَدْ انْتَفَعُ كَوْنُهُ. قَالَ أَنَسٌ:
فلقد كُنَّا نري اثر المغيث في صدره. ۱۹

هنگامی که پیامبر(ص) نزد حلیمه بود با فرزندان حلیمه به چوپانی می‌رفت. کسی آمد و سینه محمد را پاره

کرد و لخته‌ای خون از آن بیرون آورد و گفت: این نصیب شیطان از توست. سپس محل را در طشتی از طلا و آب

زمزم شست و رفت. کودکان نزد حلیمه دویدند و فریاد زدند: محمد کشته شد. محمد کشته شد. ۲۰
پس از آن حلیمه به عبدالمطلب گفت: نمی‌توانم از فرزندت نگهداری کنم. او جن زده شده است.
عبدالمطلب

نیز او را تحویل گرفت. این حدیث، «شق

جلد: ۱، صفحه: ۲۱۵

صدر» نام گرفت.

این حدیث را جعل کرده‌اند تا خط اصلی گم شود. به نقل ابن هشام، علت بازگرداندن حضرت به مکه، آن بود که حضرت را شناسایی کرده بودند و می‌خواستند ایشان را با خود ببرند. ۲۱ آن منطقه دیگر امن نبود؛ بنابراین

حلیمه دیگر توان پاسداری از پیامبر را نداشت.

تنها به دلیل ضعف اطلاعات یهودیان در این زمینه، پنج سال طول کشید تا پیامبر(ص) را یافتند. اگر آنها از

حضرت موسی(ع) نام شیردهنده (حلیمه) را نیز پرسیده بودند، در هفته اول او را می‌یافتند. در کار پیامبر در مکه خلل حفاظتی ایجاد شده که او را پیدا کردند، وگرنه تا ابد او را پیدا نمی‌کردند. از این به بعد عبدالمطلب محافظ محمد(ص) شد. خداوند متعال بر رسولش، منت می‌گذارد و می‌گوید:

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى؛ ۲۲

آیا تو را یتیم نیافت و پناهت داد.

اگر در این یتیم و دشمن پیچیده‌ای که داشته است، دقت شود، به معنای آیه پی می‌بریم.

ب. پاسداری مداوم

پس از آنکه حلیمه پیامبر اکرم(ص) را به عبدالمطلب بازگرداند، ایشان حفاظت از آن فرزند را بر عهده گرفت. رفتار عبدالمطلب نشان می‌دهد اهمیت حفاظت از محمد(ص) برای ایشان کاملاً روشن بوده است که حتی هنگام جلسات دار الندوه نیز، ایشان را همراه می‌برد و به جای خود می‌نشانند. مورخان سفری برای پیامبر (ص) همراه مادرشان، به مدینه نقل کرده‌اند که نمی‌توان آن را به آسانی پذیرفت؛ ۲۳ چون یثرب آلوده به یهودیان است و عبدالمطلب از اهمیت این موضوع کاملاً آگاه است. پدر و مادرش به او وصیت کرده‌اند که مراقب این

جلد: ۱، صفحه: ۲۱۶

فرزند باشد و او را از یهود پنهان کند و خود نیز بارها کینه و هجوم یهود به او را دیده است؛ از این روی دور از ذهن است که این فرزند با مادر و یا ام ایمن به یثرب سفر کنند و آنجا مادر از دنیا برود و این کودک را ام ایمن به مکه باز گرداند. این از پیچیدگی‌های تاریخ است که آیا این حادثه واقعیت دارد یا نه؟ دلیل واقعی مرگ مادر

پیامبر(ص) چیست؟ برای چه کاری به مدینه رفته است؟ چرا با وجود خطرات فراوان کودک را نیز با خود برده است؟ آیا مادر در درگیری با یهود، فدایی فرزند شده است؟ اینها پرسش‌هایی است که با مراجعه به تاریخ به

ذهنمان می‌رسد و نیازمند بررسی و تحقیق است. اهمیت حفاظت از نبی اکرم در نظر عبدالمطلب با دیدن وصیت نامه او به ابوطالب آشکار می‌شود.

نبی مکرم هشت ساله بود که مرگ عبدالمطلب فرا رسید. رسم عرب بر وصیت به فرزند بزرگ‌تر است. در حالی که ابوطالب فرزند بزرگ‌تر عبدالمطلب نیست و برادر بزرگ‌ترش نیز زنده است، عبدالمطلب بر خلاف رسم

عرب، او را وصی خود قرار می‌دهد. بیش از دو سوم وصیت‌نامه، سفارش بر حفاظت از کودک است و در پایان

هم فرموده است: اگر به من قول ندهی که از این کودک حفاظت کنی، من راحت جان نخواهم داد و ابوطالب

دست پدر را می‌گیرد و قول می‌دهد که با جان و مال از این کودک پاسداری کند. ۲۴

پس از عبدالمطلب، حفاظت نبی اکرم بر عهده ابوطالب قرار می‌گیرد. ایشان چهار سال، از تجارت دست می‌کشد تا اینکه قحطی در مکه فشار می‌آورد. پذیرایی از میهمانان حج نیز به عهده ابوطالب است. اوضاع

سخت می‌شود و او باید به تجارت رود؛ ولی نمی‌تواند پیامبر(ص) را در مکه تنها بگذارد. در مسیر نیز همواره مراقب پیامبر(ص) است. به بُصری الشام می‌رسند. بُصری، مدرسه علمیة جهان مسیحیت و محل تربیت مبلغان آن روز بود؛ منطقه‌ای

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۱۷

سرسبز و آباد که به طور طبیعی کاروان‌ها در آنجا منزل می‌کنند. اهالی آن مدرسه و دیگران هم با آنها خرید و فروشی دارند. این بار که این کاروان می‌رسد، پیکي از جانب بحیرا، بزرگ مدرسه، به استقبال آنان می‌آید و

آنان را به مهمانی فرا می‌خواند. ۲۵

چندین سال کاروان‌ها از این مسیر می‌گذشتند و مسئولان مدرسه کاری با آنان نداشتند؛ اما این بار کاروانیان

را به مهمانی فراخوانده‌اند. همراهیان ابوطالب از این دعوت شگفت زده می‌شوند؛ اما دعوت را می‌پذیرند. ابوطالب پیامبر(ص) را همراه خود می‌برد، ولی در سمت بحیرا نمی‌نشانند. نقل‌هایی در ابتدای داستان افزوده‌اند تا داستان را از ابتدا به انحراف و ابتذال بکشانند. نقل می‌کنند که محمد(ص) را نزد مال التجاره گذاردند و رفتند. ۲۶ این درست نیست. می‌گویند: هنگامی که ابوطالب رهسپار تجارت بود، محمد(ص) گریه کرد که من یتیم بی‌کس را در مکه می‌گذارم و می‌روی؟ ۲۷ آیا می‌توان پذیرفت نوجوانی این‌چنین که بنا به نقل

متواتر تاریخ، بسیار فهیم‌تر از دیگران بود، نزد عمو این‌گونه گریه کند؟! آن هم عمویی که آن دستور حفاظتی را

گرفته است. این مقدمات همه برای کاستن از ارزش سخنی است که بحیرا در اینجا دارد. بحیرا پرسید: این کیست؟ گفت: فرزندانم. بحیرا گفت: نه، او فرزند تو نیست. پدر و مادر او از دنیا رفته‌اند. ابوطالب گفت: آری، درست می‌گویی. من عموی اویم. بحیرا از ابوطالب اجازه می‌گیرد که با محمد(ص) گفت‌وگو کند. پس به پیامبر

(ص) عرض کرد: تو را به لات و عزی سوگند می‌دهم، که مرا پاسخ بگویی. حضرت خشمگین فرمود: مرا به ایشان سوگند مده که هیچ چیز را به اندازه اینان مغبوض نمی‌دانم.

بحیرا با خود اندیشید و گفت: این يك نشانه. سپس از حضرت پرسش‌هایی کرد و پاسخ آن را گرفت و آنگاه به

دست و پای حضرت افتاد و او را مکرر

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۱۸

بوسید و گفت: اگر زمان تو را دریا بم، در پیش روی تو شمشیر می‌زنم و با دشمنانت جهاد می‌کنم. سپس در

مدح و فضل حضرت سخن گفت و از ابوطالب خواست که او را به شهرش بازگرداند، مبادا یهود بر او دست یابند؛ زیرا که هیچ صاحب کتابی نیست که نداند او به دنیا آمده و اگر او را ببینند، به یقین خواهند شناخت. ۲۸.

تذکر بحیرا، احساس خطر برای رسول الله است. دشمنی یهود با پیامبر آخرالزمان به اندازه‌ای بود که بحیرا نیز

عالمی مسیحی است، آن را دریافته است و گمان می‌کند ابوطالب از آن بی‌خبر است. تا ۲۵ سالگی اوضاع نبی اکرم به همین روش بود. حضرت در این سن تقاضای تجارت می‌کند. ابوطالب در حفاظت از نبی اکرم با درایت کامل از هیچ چیز کم نگذاشته بود. سر سفره پیش از پیامبر غذا می‌خورد تا ببیند

مسموم هست یا نه، سپس جلوی پیامبر می‌گذاشت. شب‌ها در کنار محمد(ص) می‌خوابید و بچه‌ها را در کنارش می‌خواباند که اگر شب خواستند او را ترور کنند، از خواب بیدار شود. ابوطالب در همه مکان‌ها نخست

خودش قدم می‌گذاشت تا از نبود دشمن مطمئن شود. ۲۹. ج. تحریف‌ها و ترورهای شخصیتی در تاریخ یکی از راه‌های بی‌اثر کردن سخن و مبارزه با حق، ترور شخصیتی بوده است. دست‌هایی را در تاریخ می‌توان

یافت که با جعل روایات و یا تاریخ و یا رفتارهای تحقیرکننده، دست به ترور شخصیتی زده‌اند. در زیر برخی از تحریف‌ها و ترورها را بررسی می‌کنیم.

جلد: ۱، صفحه: ۲۱۹

۱. ترور شخصیت خدیجه

پیامبر برای تجارت باید از خدیجه(س) مال التجاره بگیرد. داستان ازدواج نبی اکرم، از این جهت مهم است که

بینیم آیا خطی وجود داشته که خدیجه(س) را هتک کند و از ارزش او بکاهد. حتی یکی از ابزارهای آزار پیامبر

(ص) و فاطمة زهرا(س)، نکوهش ایشان به خدیجه(س) بود. اینها نشان می‌دهد دست‌ها در کار بوده و می‌خواستند حضرت خدیجه را تحقیر کنند؛ بنابراین این‌که می‌گویند ایشان دو بار ازدواج کرده بود، همه از جعلیات است.

خدیجه دختر مکه بوده است. عموی ایشان، ورقه بن نوفل از کشیشان و بزرگان است. این نشان می‌دهد دین این خانواده مسیحیت بوده است؛ یعنی اسلام حقیقی آن روز. در نتیجه اطلاعات آن آیین در اختیار ایشان

بوده است که پیامبری در مکه ظهور می‌کند. از این روی اطلاعات درباره پیامبر در این خانه بسیار، و خدیجه (س) مؤمن محض به عیسی(ع) است. اجمالاً باید دانست مکه جمعیتی دست نخورده ندارد که همه از اولاد

اسماعیل باشند. بسیاری از ساکنان مکه مهاجرند. شهری است زیارتی، توریستی و تجاری. یهودی و مسیحی و ... در مکه با هم زندگی می‌کنند. ۳۰
بنابراین خدیجه (س) بر اساس آن اطلاعات منتظر پیامبر است تا همسر او شود. او سرآمد زنان مکه است. جمال، مال و مهم‌تر از همه، پاکدامنی او، زبانزد همگان است. در تجارت با مردان فراوانی روبه‌رو است و احدی نتوانسته او را به چیزی متهم کند. خواستگارهای فراوان داشته است. یکی از خواستگارهای ایشان، چهارصد غلام داشت؛ اما ایشان به همه پاسخ منفی داد و برای همه مبهم است که چرا ایشان ازدواج نمی‌کند. گویی ابوطالب نیز اموری را می‌دانست، از همین روست که از خدیجه مال التجاره می‌گیرد. میسره مسئول دفتر خدیجه، که از مسیحیان باسواد است،

جلد: ۱، صفحه: ۲۲۰

همراه پیامبر می‌رود و گزارش سفر را مفصل برای خدیجه می‌آورد. پیامبر اکرم دقیقاً دو برابر مال التجاره را بازمی‌گرداند. ۳۱ این از شخصی که برای نخستین بار تجارت می‌کند اعجاز است. در گزارش اموری بود که طبق
علایم اهل کتاب، علایم پیامبری بود. به محض گرفتن اطلاعات، شخصی را به منزل ابوطالب می‌فرستد و می‌گوید: من حاضرم با پسر شما ازدواج کنم. این معنایش این است که ازدواج نکردن ایشان در مکه طلسمی شده بود و به محض اینکه بگوید من حاضرم ازدواج کنم، دیگر ازدواج قطعی است. در حالی که پانزده سال با
هم اختلاف سنی دارند. نبی اکرم نیز می‌داند که خدا خدیجه را برای او نگه داشته است. خدیجه (س) ام‌الائم است؛ تنها زنی است که نامش در زیارت‌نامه معصومان آمده است. ۳۲ هیچ نامی را در کنار ائمه غیر
از نام خدیجه (س) نمی‌بینید. هنگامی که ایشان این پیشنهاد را مطرح کرد، مکه بر او شورید. در مجلس عقد حضرت، عده‌ای که قبلاً پاسخ منفی از خدیجه شنیده بودند، به گونه‌ای می‌خواستند او را تحقیر کنند، و از این روی صحبت از مهریه کردند. حضرت خدیجه بلند شد و خطبه عقد را خواند و گفت:
قد زوجتك يا محمد نفسي و المهر علي في مالي؛ ۳۳
ای محمد، خود را همسر تو ساختم و مهر را نیز از مال خودم قرار دادم.
این زن عاقل، آبروی خاندان را به زیباترین شکل با شکستن خود خرید. همه او را مسخره کردند و گفتند:
مرد
باید مهریه دهد یا زن؟ ابوطالب بلند شد و گفت: اگر داماد این باشد، زن باید مهریه بدهد و اگر فرزندان شما بودند باید آنقدر مهریه دهید تا به شما دختر دهند. ۳۴ این نشان می‌دهد که چقدر ابوطالب نسبت به نبی اکرم معرفت داشته است. و تاریخ بی‌انصاف است که درباره ابوطالب ظالمانه می‌گوید: او مشرک از دنیا رفت.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۲۰

همراه پیامبر می‌رود و گزارش سفر را مفصل برای خدیجه می‌آورد. پیامبر اکرم دقیقاً دو برابر مال التجاره را باز می‌گرداند. ۲۱ این از شخصی که برای نخستین بار تجارت می‌کند اعجاز است. در گزارش اموری بود که طبق

علایم اهل کتاب، علایم پیامبری بود. به محض گرفتن اطلاعات، شخصی را به منزل ابوطالب می‌فرستد و می‌گوید: من حاضرم با پسر شما ازدواج کنم. این معنایش این است که ازدواج نکردن ایشان در مکه طلسمی

شده بود و به محض اینکه بگوید من حاضرم ازدواج کنم، دیگر ازدواج قطعی است. در حالی که پانزده سال با

هم اختلاف سنی دارند. نبی اکرم نیز می‌داند که خدا خدیجه را برای او نگه داشته است. خدیجه (س) ام‌الائمه است؛ تنها زنی است که نامش در زیارت‌نامه معصومان آمده است. ۲۲ هیچ نامی را در کنار ائمه غیر

از نام خدیجه (س) نمی‌بینید. هنگامی که ایشان این پیشنهاد را مطرح کرد، مکه بر او شورید.

در مجلس عقد حضرت، عده‌ای که قبلاً پاسخ منفی از خدیجه شنیده بودند، به گونه‌ای می‌خواستند او را تحقیر کنند، و از این روی صحبت از مهریه کردند. حضرت خدیجه بلند شد و خطبه عقد را خواند و گفت:

قد زوجتك يا محمد نفسي و المهر علي في مالي؛ ۲۳

ای محمد، خود را همسر تو ساختم و مهر را نیز از مال خودم قرار دادم.

این زن عاقل، آبروی خاندان را به زیباترین شکل با شکستن خود خرید. همه او را مسخره کردند و گفتند: مرد

باید مهریه دهد یا زن؟ ابوطالب بلند شد و گفت: اگر داماد این باشد، زن باید مهریه بدهد و اگر فرزندان شما بودند باید آنقدر مهریه دهید تا به شما دختر دهند. ۲۴ این نشان می‌دهد که چقدر ابوطالب نسبت به نبی اکرم معرفت داشته است. و تاریخ بی‌انصاف است که درباره ابوطالب ظالمانه می‌گوید: او مشرک از دنیا رفت.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۲۱

۲. ترور شخصیت پیامبر (ص)

پیامبر اکرم ازدواج کردند. حضرت خدیجه از همان نخستین روز، همه اموال را به پیامبر بخشید. مدیریت اموال در

اختیار پیامبر قرار گرفت. این اموال هم پیش از رسالت و هم پس از رسالت به شدت نیاز بود. پیش از رسالت،

حضرت شروع به رسیدگی به وضع مردم کرد و خانه امید همه آنها خانه پیامبر شد. اکنون او رئیس تجار مکه

است. پول آن زمان درهم و دینار بود که وزن زیادی داشت. معمولاً در کاروان‌های تجاری يك يا دو شتر تنها پول

بود. دزدان نیز درصدد یافتن آن بودند. تجار هنگامی که مسیر یمن به مکه و مکه به شام را می‌پیمودند، پولشان را امانت می‌گذاشتند و هنگام برگشت می‌دیدند مقداری از آن کم شده است و کاری هم نمی‌توانستند بکنند. پیامبر اکرم که وارد گردونه تجارت شد، تجار پول خود را نزد او به امانت می‌گذاشتند، و جالب اینکه این مسئله تا هنگام هجرت حضرت ادامه یافت. همان‌ها که با او جنگ داشتند، هنگام تجارت پولشان را نزد او به امانت می‌گذاشتند. تا اینکه هنگام هجرت به مدینه، به علی(ع) فرمود: امانت‌های مردم را

بازگرداند. پیامبر اکرم با این خصایل میان مردم مشهور بود. در مکه‌ای که کانون خطاست، خطایی از او سر نمی‌زند. از ۲۵ تا ۴۰ سالگی در صف مقدم تجارت و خیرات و نیکی‌هاست. همه در مکه عاشق او هستند. اینکه پس از بعثت نتوانستند ایشان را در مکه بکشند، به دلیل همین پیشینه است. در افکار عمومی، همه به

محبت‌های او بدهکارند.

الف. تحریف در چگونگی آغاز بعثت

چهل سال از عمر محمد(ص) می‌گذشت که رسالت به او ابلاغ شد. در داستان وحی دروغ‌های بسیاری نقل

شده است. آورده‌اند: پیامبر در غار حرا بود. جبرئیل آمد و گفت: بخوان. گفت: خواندن نمی‌دانم. حضرت را گرفت و فشار

جلد: ۱، صفحه: ۲۲۲

محکمی داد. سپس گفت: بخوان. دوباره حضرت گفت: خواننده نیستم. ۳۵ دوباره فشاری داد و گفت: بخوان. حضرت فرمود: چه بخوانم؟ گفت: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. ۳۶ جبرئیل رفت و لرزشی بر حضرت عارض شد. از کوه پایین آمد و به سوی خانه رفت. سراسیمه فرمود: زملونی

زملونی؛ مرا ببوشانید. خدیجه پرسید: چه شده است؟ گفت: بر عقل خویش می‌ترسم که جن زده شده باشد. خدیجه حضرت را نزد ورقة بن نوفل برد. ورقة از حضرت سؤالاتی کرد و آن‌گاه گفت: هذا ناموس الاکبر. این همان است که بر موسی و عیسی نازل شده است. ترس حضرت کاسته شد و پیامبر اکرم(ص) بازگشت. ۳۷

پاسخ منطقی کسی که می‌گوید: بخوان، این است که نخست باید از او پرسید چه بخوانم. تا نگفته چه بخوان نمی‌توان به او پاسخ داد که خواندن نمی‌دانم. بنابراین ظاهر داستان با حقیقت و عقل سازگاری ندارد.

جاعلان این داستان، درصددند به نوعی از شخصیت پیامبر بکاهند و داستان وحی را به گونه‌ای بیان کنند که گویی پیامبر(ص) پیش از رسالت جاهل بوده و از رسالت خویش بی‌خبر.

ب. بی‌سوادی پیامبر(ص)

آیا پیامبر اکرم خواندن نمی‌دانست؟! آیا اگر يك كلمه را به او می‌گفتند، نمی‌توانست آن کلمه را تکرار کند یا اینکه از روی کتاب بخواند؟ فرض می‌گیریم پیامبر بی‌سواد بود و خواندن نمی‌دانست، مگر جبرئیل کتاب آورده

بود؟ آیا تکرار کلمه به کلمه وحی، نیاز به سواد خواندن و نوشتن دارد؟! طبق این داستان، جبرئیل آمده است تا وحی را کلمه به کلمه به پیامبر بگوید و او نیز تکرار کند. آیا محمد(ص)

چهل ساله، بزرگ و تاجران عرب و محبوب

جلد : ۱، صفحه : ۲۲۲

محکمی داد. سپس گفت: بخوان. دوباره حضرت گفت: خواننده نیستم. ۳۵ دوباره فشاری داد و گفت: بخوان. حضرت فرمود: چه بخوانم؟ گفت: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. ۳۶ جبرئیل رفت و لرزشی بر حضرت عارض شد. از کوه پایین آمد و به سوی خانه رفت. سراسیمه فرمود: زملونی

زملونی؛ مرا بپوشانید. خدیجه پرسید: چه شده است؟ گفت: بر عقل خویش می‌ترسم که جن زده شده باشد. خدیجه حضرت را نزد ورقة بن نوفل برد. ورقه از حضرت سؤالاتی کرد و آن‌گاه گفت: هذا ناموس الاکبر. این همان است که بر موسی و عیسی نازل شده است. ترس حضرت کاسته شد و پیامبر اکرم(ص) بازگشت. ۳۷

پاسخ منطقی کسی که می‌گوید: بخوان، این است که نخست باید از او بپرسید چه بخوانم. تا نگفته چه بخوان نمی‌توان به او پاسخ داد که خواندن نمی‌دانم. بنابراین ظاهر داستان با حقیقت و عقل سازگاری ندارد.

جاءلان این داستان، درصددند به نوعی از شخصیت پیامبر بکاهند و داستان وحی را به گونه‌ای بیان کنند که گویی پیامبر(ص) پیش از رسالت جاهل بوده و از رسالت خویش بی‌خبر. ب. بی‌سوادی پیامبر(ص)

آیا پیامبر اکرم خواندن نمی‌دانست؟! آیا اگر يك كلمه را به او می‌گفتند، نمی‌توانست آن کلمه را تکرار کند یا اینکه از روی کتاب بخواند؟ فرض می‌گیریم پیامبر بی‌سواد بود و خواندن نمی‌دانست، مگر جبرئیل کتاب آورده

بود؟ آیا تکرار کلمه به کلمه وحی، نیاز به سواد خواندن و نوشتن دارد؟! طبق این داستان، جبرئیل آمده است تا وحی را کلمه به کلمه به پیامبر بگوید و او نیز تکرار کند. آیا محمد(ص)

چهل ساله، بزرگ و تاجران عرب و محبوب

جلد : ۱، صفحه : ۲۲۲

محکمی داد. سپس گفت: بخوان. دوباره حضرت گفت: خواننده نیستم، ۳۵ دوباره فشاری داد و گفت: بخوان. حضرت فرمود: چه بخوانم؟ گفت: اَفْرَأْ يَاسْمُ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۳۶. جبرئیل رفت و لرزشی بر حضرت عارض شد. از کوه پایین آمد و به سوی خانه رفت. سراسیمه فرمود: زملونی

زملونی؛ مرا ببوشانید. خدیجه پرسید: چه شده است؟ گفت: بر عقل خویش می‌ترسم که جن زده شده باشد. خدیجه حضرت را نزد ورقة بن نوفل برد. ورقه از حضرت سؤالاتی کرد و آن‌گاه گفت: هذا ناموس الاکبر. این همان است که بر موسی و عیسی نازل شده است. ترس حضرت کاسته شد و پیامبر اکرم(ص) بازگشت، ۳۷.

پاسخ منطقی کسی که می‌گوید: بخوان، این است که نخست باید از او بپرسید چه بخوانم. تا نگفته چه بخوان نمی‌توان به او پاسخ داد که خواندن نمی‌دانم. بنابراین ظاهر داستان با حقیقت و عقل سازگاری ندارد.

جاعلان این داستان، درصددند به نوعی از شخصیت پیامبر بکاهند و داستان وحی را به گونه‌ای بیان کنند که گویی پیامبر(ص) پیش از رسالت جاهل بوده و از رسالت خویش بی‌خبر. ب. بی‌سوادی پیامبر(ص)

آیا پیامبر اکرم خواندن نمی‌دانست؟! آیا اگر يك کلمه را به او می‌گفتند، نمی‌توانست آن کلمه را تکرار کند یا اینکه از روی کتاب بخواند؟ فرض می‌گیریم پیامبر بی‌سوادی بود و خواندن نمی‌دانست، مگر جبرئیل کتاب آورده

بود؟ آیا تکرار کلمه به کلمه وحی، نیاز به سواد خواندن و نوشتن دارد؟! طبق این داستان، جبرئیل آمده است تا وحی را کلمه به کلمه به پیامبر بگوید و او نیز تکرار کند. آیا محمد(ص)

چهل ساله، بزرگ و تاجران عرب و محبوب

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۲۲

محکمی داد. سپس گفت: بخوان. دوباره حضرت گفت: خواننده نیستم، ۳۵ دوباره فشاری داد و گفت: بخوان. حضرت فرمود: چه بخوانم؟ گفت: اَفْرَأْ يَاسْمُ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۳۶. جبرئیل رفت و لرزشی بر حضرت عارض شد. از کوه پایین آمد و به سوی خانه رفت. سراسیمه فرمود: زملونی

زملونی؛ مرا ببوشانید. خدیجه پرسید: چه شده است؟ گفت: بر عقل خویش می‌ترسم که جن زده شده باشد. خدیجه حضرت را نزد ورقة بن نوفل برد. ورقه از حضرت سؤالاتی کرد و آن‌گاه گفت: هذا ناموس الاکبر. این همان است که بر موسی و عیسی نازل شده است. ترس حضرت کاسته شد و پیامبر اکرم(ص) بازگشت، ۳۷.

پاسخ منطقی کسی که می‌گوید: بخوان، این است که نخست باید از او بپرسید چه بخوانم. تا نگفته چه بخوان نمی‌توان به او پاسخ داد که خواندن نمی‌دانم. بنابراین ظاهر داستان با حقیقت و عقل سازگاری ندارد.

جاعلان این داستان، درصددند به نوعی از شخصیت پیامبر بکاهند و داستان وحی را به گونه‌ای بیان کنند که گویی پیامبر(ص) پیش از رسالت جاهل بوده و از رسالت خویش بی‌خبر.
ب. بی‌سوادی پیامبر(ص)

آیا پیامبراکرم خواندن نمی‌دانست؟! آیا اگر يك کلمه را به او می‌گفتند، نمی‌توانست آن کلمه را تکرار کند یا اینکه از روی کتاب بخواند؟ فرض می‌گیریم پیامبر بی‌سوادی بود و خواندن نمی‌دانست، مگر جبرئیل کتاب آورده

بود؟ آیا تکرار کلمه به کلمه وحی، نیاز به سوادی خواندن و نوشتن دارد؟! طبق این داستان، جبرئیل آمده است تا وحی را کلمه به کلمه به پیامبر بگوید و او نیز تکرار کند. آیا محمد(ص)

چهل ساله، بزرگ و تاجران عرب و محبوب

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۲۲

محکمی داد. سپس گفت: بخوان. دوباره حضرت گفت: خواننده نیستم. ۲۵ دوباره فشاری داد و گفت: بخوان. حضرت فرمود: چه بخوانم؟ گفت: اَفْرَأْ یَاسْمُ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ ۳۶ جبرئیل رفت و لرزشی بر حضرت عارض شد. از کوه پایین آمد و به سوی خانه رفت. سراسیمه فرمود: زملونی

زملونی؛ مرا بپوشانید. خدیجه پرسید: چه شده است؟ گفت: بر عقل خویش می‌ترسم که جن زده شده باشد. خدیجه حضرت را نزد ورقة بن نوفل برد. ورقه از حضرت سؤالاتی کرد و آن‌گاه گفت: هذا ناموس الاکبر. این همان است که بر موسی و عیسی نازل شده است. ترس حضرت کاسته شد و پیامبر اکرم(ص) بازگشت. ۳۷

پاسخ منطقی کسی که می‌گوید: بخوان، این است که نخست باید از او بپرسید چه بخوانم. تا نگفته چه بخوان نمی‌توان به او پاسخ داد که خواندن نمی‌دانم. بنابراین ظاهر داستان با حقیقت و عقل سازگاری ندارد.

جاعلان این داستان، درصددند به نوعی از شخصیت پیامبر بکاهند و داستان وحی را به گونه‌ای بیان کنند که گویی پیامبر(ص) پیش از رسالت جاهل بوده و از رسالت خویش بی‌خبر.
ب. بی‌سوادی پیامبر(ص)

آیا پیامبراکرم خواندن نمی‌دانست؟! آیا اگر يك کلمه را به او می‌گفتند، نمی‌توانست آن کلمه را تکرار کند یا اینکه از روی کتاب بخواند؟ فرض می‌گیریم پیامبر بی‌سوادی بود و خواندن نمی‌دانست، مگر جبرئیل کتاب آورده

بود؟ آیا تکرار کلمه به کلمه وحی، نیاز به سوادی خواندن و نوشتن دارد؟! طبق این داستان، جبرئیل آمده است تا وحی را کلمه به کلمه به پیامبر بگوید و او نیز تکرار کند. آیا محمد(ص)

چهل ساله، بزرگ و تاجران عرب و محبوب

محکمی داد. سپس گفت: بخوان. دوباره حضرت گفت: خواننده نیستم، ۳۵ دوباره فشاری داد و گفت: بخوان. حضرت فرمود: چه بخوانم؟ گفت: اَفْرَأْ يَاسْمُ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۳۶. جبرئیل رفت و لرزشی بر حضرت عارض شد. از کوه پایین آمد و به سوی خانه رفت. سراسیمه فرمود: زملونی

زملونی؛ مرا ببوشانید. خدیجه پرسید: چه شده است؟ گفت: بر عقل خویش می‌ترسم که جن زده شده باشد. خدیجه حضرت را نزد ورقة بن نوفل برد. ورقه از حضرت سؤالاتی کرد و آن‌گاه گفت: هذا ناموس الاکبر. این همان است که بر موسی و عیسی نازل شده است. ترس حضرت کاسته شد و پیامبر اکرم(ص) بازگشت. ۳۷.

پاسخ منطقی کسی که می‌گوید: بخوان، این است که نخست باید از او پرسید چه بخوانم. تا نگفته چه بخوان نمی‌توان به او پاسخ داد که خواندن نمی‌دانم. بنابراین ظاهر داستان با حقیقت و عقل سازگاری ندارد.

جاعلان این داستان، درصددند به نوعی از شخصیت پیامبر بکاهند و داستان وحی را به‌گونه‌ای بیان کنند که گویی پیامبر(ص) پیش از رسالت جاهل بوده و از رسالت خویش بی‌خبر. ب. بی‌سوادی پیامبر(ص)

آیا پیامبر اکرم خواندن نمی‌دانست؟! آیا اگر يك کلمه را به او می‌گفتند، نمی‌توانست آن کلمه را تکرار کند یا اینکه از روی کتاب بخواند؟ فرض می‌گیریم پیامبر بی‌سوادی بود و خواندن نمی‌دانست، مگر جبرئیل کتاب آورده

بود؟ آیا تکرار کلمه به کلمه وحی، نیاز به سوادی خواندن و نوشتن دارد؟! طبق این داستان، جبرئیل آمده است تا وحی را کلمه به کلمه به پیامبر بگوید و او نیز تکرار کند. آیا محمد(ص)

چهل ساله، بزرگ و تاجران عرب و محبوب

محکمی داد. سپس گفت: بخوان. دوباره حضرت گفت: خواننده نیستم، ۳۵ دوباره فشاری داد و گفت: بخوان. حضرت فرمود: چه بخوانم؟ گفت: اَفْرَأْ يَاسْمُ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۳۶. جبرئیل رفت و لرزشی بر حضرت عارض شد. از کوه پایین آمد و به سوی خانه رفت. سراسیمه فرمود: زملونی

زملونی؛ مرا ببوشانید. خدیجه پرسید: چه شده است؟ گفت: بر عقل خویش می‌ترسم که جن زده شده باشد. خدیجه حضرت را نزد ورقة بن نوفل برد. ورقه از حضرت سؤالاتی کرد و آن‌گاه گفت: هذا ناموس الاکبر. این همان است که بر موسی و عیسی نازل شده است. ترس حضرت کاسته شد و پیامبر اکرم(ص) بازگشت. ۳۷.

پاسخ منطقی کسی که می‌گوید: بخوان، این است که نخست باید از او پرسید چه بخوانم. تا نگفته چه بخوان نمی‌توان به او پاسخ داد که خواندن نمی‌دانم. بنابراین ظاهر داستان با حقیقت و عقل سازگاری ندارد.

جاعلان این داستان، درصددند به نوعی از شخصیت پیامبر بکاهند و داستان وحی را به گونه‌ای بیان کنند که گویی پیامبر(ص) پیش از رسالت جاهل بوده و از رسالت خویش بی‌خبر.
ب. بی‌سوادی پیامبر(ص)

آیا پیامبراکرم خواندن نمی‌دانست؟! آیا اگر يك کلمه را به او می‌گفتند، نمی‌توانست آن کلمه را تکرار کند یا اینکه از روی کتاب بخواند؟ فرض می‌گیریم پیامبر بی‌سوادی بود و خواندن نمی‌دانست، مگر جبرئیل کتاب آورده

بود؟ آیا تکرار کلمه به کلمه وحی، نیاز به سوادی خواندن و نوشتن دارد؟! طبق این داستان، جبرئیل آمده است تا وحی را کلمه به کلمه به پیامبر بگوید و او نیز تکرار کند. آیا محمد(ص)

چهل ساله، بزرگ و تاجران عرب و محبوب

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۲۳

مردم، نمی‌تواند چند کلمه را تکرار کند؟! این اهانتی بزرگ به ساحت رسول‌الله است.
در معنای امی بودن پیامبر(ص) در روایات آمده است: آن بزرگوار منسوب به «ام القرا» یعنی مکه بوده است.

۲۸ کلمه «الأم» نیز در قرآن به معنای مکه به کار رفته است، آن جا که می‌فرماید: وَلْتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا.

۳۹

عن أبي جعفر(ع) قال قلت إن الناس يزعمون أن رسول الله (ص) لم يكتب و لا يقرأ فقال كذبوا لعنهم الله أني يكون ذلك و قد قال الله عز و جل هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ فكيف يعلمهم الكتاب و الحكمة و ليس يحسن أن يقرأ و يكتب؛ ۴۰

به جواد الائمه(ع) گفتند: مردم گمان می‌کنند پیامبر اسلام را به این جهت امی گفته‌اند که نمی‌توانست بنویسد. فرمود: لعنت خدا بر آنان باد، دروغ می‌گویند. این سخن آنان کجا و سخن خدا که درباره پیامبراسلام

(ص) فرمود:

اوست خدایی که به میان مردمی بی‌کتاب، پیامبری از خودشان مبعوث داشت، تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها

را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند. ۴۱

چگونه می‌شود پیامبر خدا چیزی را نداند و به ایشان بیاموزد. به خدا سوگند، پیامبر اسلام به ۷۲ زبان

می‌خواند و می‌نوشت. ۴۲ چون اگر نمی‌توانست بخواند و بنویسد، این خود نقص بزرگی برای پیامبری آن

حضرت بود، در صورتی که آن بزرگوار کوچکترین نقصی نداشت.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۲۴

آن حضرت نمی‌خواند و نمی‌نوشت تا بر دشمنان حضرت ثابت شود قرآن از سوی خداست و بر آن حضرت نازل

می‌شود، نه اینکه از کسی بیاموزد و یا به دست خویش بنویسد. و خدا در این باره فرموده است:

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ؛ ۴۳

تو پیش از قرآن هیچ کتابی را نمی‌خواندی و به دست خویش کتابی نمی‌نوشتی. اگر چنان بود، اهل باطل به

شک می‌افتادند.

امیرمؤمنان و دیگر اهل بیت (ع) نیز در محضر استادی زانو نزده بودند و با این حال عالم جامع علوم الهی بودند و

حتی علی (ع) کاتب رسول الله نیز بود.

یهودیان بر اساس تهاجم روانی بر پیامبر می‌خواستند بین مردم شایع کنند که او قرآن را از روی کتاب‌های یهود

نوشته است. هنگامی که چنین شایع می‌کردند، مردم نیز می‌گفتند: کسی که عربی را نمی‌خواند، کتاب‌های

عربی شما را کجا خوانده است؟! یهودیان مجبور بودند بگویند: خدا به او آموخته است، اگر خدا به او آموخته

پس او پیامبر است.

آورده‌اند: در سال هفتم هجری در جریان صلح حدیبیه، هنگام امضای عهدنامه، پس از اختلاف با سران قریش

بر سر نام پیامبر (ص) در عهدنامه (محمدرسول الله) پیامبر به علی (ع) فرمود: لقبشان را از عهدنامه پاک کند. ۴۴ علی (ع) عرض کرد: مرا یاری چنین جسارت نیست. پیامبر (ص) فرمود: انگشتم را روی نامم قرار بده تا آن را

پاک کنم. این جریان را نمی‌توان به آسانی باور کرد. در این مدت بارها نام حضرت در برابر ایشان نوشته شده است. آیا ایشان نام خود را نمی‌توانند. از دیگر کلمات تشخیص دهند. این پذیرفتنی نیست. افزون بر اینها، مسئله عدم امثال امر از سوی امیرمؤمنان (ع) در این داستان بعید

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۲۵

می‌نماید. به چشم می‌خورد، که داستان حقیقی وحی این است: قرآن دو گونه نازل شده است: نزول دفعی

و تدریجی. خداوند درباره نزول قرآن می‌فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛ ٤٥

ما در شب قدر نازلش کردیم.

در جای دیگر می‌فرماید:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ؛ ٤٦

ماه رمضان که در آن قرآن نازل شده است.

از این آیات می‌توان دریافت که لیل‌القدر در ماه مبارک رمضان است؛ بنابراین قرآن در ماه رمضان نازل شده است. اگر این رمضان، رمضان سال بعثت باشد، نزول قرآن، دو ماه پس از بعثت پیامبر (٢٧ رجب) است. در این

صورت، دیگر معنا ندارد که بگویند این قرآن را در ماه رمضان نازل کردیم؛ چون در ماه رجب (دو ماه پیش) نازل شده بود. اگر قرآن در رمضان پیش از بعثت، نازل شده است، دیگر معنا ندارد پیامبر اکرم در غار حرا چیزی از آن

نداند. اصولاً وحی بر قلب پیامبر نازل می‌شد:

فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلِيلًا يَا ذُنَّ اللَّهِ؛ ٤٧

اوست که این آیات را به فرمان خدا بر دل تو نازل کرده است.

پیامبر اکرم در شب قدر کل قرآن را گرفته است. شب قدر واقعی در این عالم زمان ندارد. شب قدر وجود نازنین پیامبر اکرم است. او با قرآنش به دنیا آمده است. هیچ زمانی نبوده که قرآن را نداند. شأن پیامبر اسلام

(ص) از عیسی (ع) بیشتر است. عیسی زمانی که در گهواره بود، از کتابش آگاهی داشت و فرمود:

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا؛ ٤٨

من بنده خدایم، به من کتاب داده و مرا پیامبر گردانیده است.

جلد : ١ ، صفحه : ٢٢٦

بنابراین آیا می‌توان پذیرفت قرآن را در چهل سالگی بر پیامبر اسلام (ص) بخوانند و او آن را نشناسد؟! در حالی

که در روایات آمده است:

كنت نبياً و الادم بين الماء و الطين؛ ٤٩

هنگامی که آدم (ع) بین آب و گل بود، من پیامبر خداوند بودم.

اما رسالت از غار حرا آغاز شد و او اجازه ابلاغ یافت.

ج. ترس پیامبر و تردید و تشکیک در وحی

از دیگر جعلیات تاریخ، مسئله ترس پیامبر از جبرئیل و تردید و تشکیک ایشان در وحی است. مطابق این روایات،

خود پیامبر در غار حرا در وحی خداوند تردید دارد و پس از بیان آن حالات، به خدیجه (س) و ورقه بن نوفل،

درمی‌یابد که وظیفه سنگین رسالت به او سپرده شده است!

امیرمؤمنان(ع) ترس پیامبر و تردید و تشکیک ایشان را هنگام نزول وحی، نفی می‌کنند. حضرت در این باره می‌فرمایند:

همواره چونان بچه اشتری که در پی مادر خویش است، در پی او بودم. او از اخلاق خویش هر روز مرا پرچمی

برمی‌افراشت و به پیروام فرمان می‌داد. راه و رسم او چنین بود که هر سال چندی را در غار حرا می‌گذرانید، که تنها مرا رخصت دیدارش بود و کسی جز من او را نمی‌دید. آن روزها تنها سرپناهی که خانواده‌ای اسلامی را در خود جای داده بود، خانه پیامبر(ص) و خدیجه بود و من سومین‌شان بودم. روشنایی

وحی را می‌دیدم و عطر پیامبری را می‌بوییدم. به هنگام فرود وحی بر او - که درود خدا بر او و خاندانش باد - بی‌گمان ناله شیطان را شنیدم. پرسیدم: ای رسول خدا، این ناله چیست؟ در پاسخ فرمود: این شیطان است

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۲۶

بنابراین آیا می‌توان پذیرفت قرآن را در چهل سالگی بر پیامبراسلام(ص) بخوانند و او آن را نشناسد؟! در حالی

که در روایات آمده است:

كنت نبياً و الادم بين الماء و الطين؛ ۴۹

هنگامی که آدم(ع) بین آب و گل بود، من پیامبر خداوند بودم.

اما رسالت از غار حرا آغاز شد و او اجازه ابلاغ یافت.

ج. ترس پیامبر و تردید و تشکیک در وحی

از دیگر جعلیات تاریخ، مسئله ترس پیامبر از جبرئیل و تردید و تشکیک ایشان در وحی است. مطابق این روایات،

خود پیامبر در غار حرا در وحی خداوند تردید دارد و پس از بیان آن حالات، به خدیجه(س) و ورقه بن نوفل،

درمی‌یابد که وظیفه سنگین رسالت به او سپرده شده است!

امیرمؤمنان(ع) ترس پیامبر و تردید و تشکیک ایشان را هنگام نزول وحی، نفی می‌کنند. حضرت در این باره می‌فرمایند:

همواره چونان بچه اشتری که در پی مادر خویش است، در پی او بودم. او از اخلاق خویش هر روز مرا پرچمی

برمی‌افراشت و به پیروام فرمان می‌داد. راه و رسم او چنین بود که هر سال چندی را در غار حرا می‌گذرانید، که تنها مرا رخصت دیدارش بود و کسی جز من او را نمی‌دید. آن روزها تنها سرپناهی که خانواده‌ای اسلامی را در خود جای داده بود، خانه پیامبر(ص) و خدیجه بود و من سومین‌شان بودم. روشنایی

وحی را می‌دیدم و عطر پیامبری را می‌بوییدم. به هنگام فرود وحی بر او - که درود خدا بر او و خاندانش باد - بی‌گمان ناله شیطان را شنیدم. پرسیدم: ای رسول خدا، این ناله چیست؟ در پاسخ فرمود: این شیطان

است

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۲۶

بنابراین آیا می‌توان پذیرفت قرآن را در چهل سالگی بر پیامبر اسلام(ص) بخوانند و او آن را نشناسد؟! در حالی

که در روایات آمده است:

كنت نبياً و الادم بين الماء و الطين؛ ۴۹

هنگامی که آدم(ع) بین آب و گل بود، من پیامبر خداوند بودم.

اما رسالت از غار حرا آغاز شد و او اجازه ابلاغ یافت.

ج. ترس پیامبر و تردید و تشکیک در وحی

از دیگر جعلیات تاریخ، مسئله ترس پیامبر از جبرئیل و تردید و تشکیک ایشان در وحی است. مطابق این روایات،

خود پیامبر در غار حرا در وحی خداوند تردید دارد و پس از بیان آن حالات، به خدیجه(س) و ورقه بن نوفل،

درمی‌یابد که وظیفه سنگین رسالت به او سپرده شده است!

امیرمؤمنان(ع) ترس پیامبر و تردید و تشکیک ایشان را هنگام نزول وحی، نفی می‌کنند. حضرت در این باره می‌فرمایند:

همواره چونان بچه اشتری که در پی مادر خویش است، در پی او بودم. او از اخلاق خویش هر روز مرا پرچمی

برمی‌افراشت و به پیروایم فرمان می‌داد. راه و رسم او چنین بود که هر سال چندی را در غار حرا

می‌گذرانید، که تنها مرا رخصت دیدارش بود و کسی جز من او را نمی‌دید. آن روزها تنها سرپناهی که

خانواده‌ای اسلامی را در خود جای داده بود، خانه پیامبر(ص) و خدیجه بود و من سومین‌شان بودم.

روشنایی

وحی را می‌دیدم و عطر پیامبری را می‌بویدم. به هنگام فرود وحی بر او - که درود خدا بر او و خاندانش باد -

بی‌گمان ناله شیطان را شنیدم. پرسیدم: ای رسول خدا، این ناله چیست؟ در پاسخ فرمود: این شیطان

است

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۲۷

که از پرستیده شدن، نومید شده است. بی‌تردید آنچه را که من می‌شنوم، تو نیز می‌شنوی و آنچه را که من

می‌بینم، تو نیز می‌بینی. جز این که تو پیامبر نیستی، هر چند که وزیر منی و رهرو بهترین راهی. ۵۰

در این بیان حضرت امیر(ع)، هیچ سخنی از ترس و تردید پیامبر نیست.

آورده‌اند: پیامبر(ص) پس از نزول وحی، فرمود: دثرونی دثرونی؛ مرا بپوشانید. ۵۱ سپس آیه نازل شد:

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ؛ ٥٢

ای جامه در سر کشیده، برخیز و بیم ده.

شاید این آیه برای زمانی است که تبلیغ باید علنی می‌شد. پیامبر اکرم سه سال دعوتشان غیر علنی بود تا

اینکه با این آیات، دستور تبلیغ علنی آمد. یعنی ای کسی که با حرکت پوششی می‌روی، برخیز و علنی دعوت کن. ٥٣

اساس داستان وحی به آن شکل، بالاترین اهانتی است که در طول تاریخ به نبی اکرم(ص) شده است. برخی اصل داستان را می‌پذیرند و ترس حضرت را توجیه می‌کنند که به سبب سنگینی وحی بوده است. آیا واقعاً جبرئیل ترس دارد؟! آیا مقام پیامبر پایین‌تر از جبرئیل است که وقتی جبرئیل با او سخن می‌گوید، خسته

و آزرده شود؟! هر چند در روایات آمده است که با نزول وحی، قطرات عرق بر پیشانی حضرت می‌ریخت؛ ٥٤ اما

به اینها نیز باید با چشم تردید نگریست. اگر نزول جبرئیل چنین حالتی بر پیامبر ایجاد می‌کرد، پس چرا درباره

فاطمه زهرا(س) که پس از پیامبر اکرم جبرئیل با ایشان سخن می‌گفت، چنین حالتی نقل نکرده‌اند؟! ٥٥ این گونه مطالب، در راستای هتک شخصیت رسول‌الله است.

در مقام و شخصیت حضرت رسول آمده است:

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى؛ ٥٦

جلد : ١ ، صفحه : ٢٢٨

و او به کناره بلند آسمان بود. باز نزدیک شد و فرود آمد. پس رسید به مسافت دو کمان یا نزدیک‌تر از آن. در شب معراج هنگامی که با جبرئیل بالا می‌رفت، به مکانی رسیدند که جبرئیل به اندازه بند انگشت نیز نمی‌توانست بالا برود، اما رسول‌الله بسیار بالاتر از آن راه یافت. ٥٧

جلد : ١ ، صفحه : ٢٢٨

و او به کناره بلند آسمان بود. باز نزدیک شد و فرود آمد. پس رسید به مسافت دو کمان یا نزدیک‌تر از آن. در شب معراج هنگامی که با جبرئیل بالا می‌رفت، به مکانی رسیدند که جبرئیل به اندازه بند انگشت نیز نمی‌توانست بالا برود، اما رسول‌الله بسیار بالاتر از آن راه یافت. ٥٧

جلد : ١ ، صفحه : ٢٢٩

پی‌نوشت‌ها

۱. عهد عتیق، تثنیه، باب ۱۸، شماره ۱۷ تا ۲۰.
۲. روزه گارودی، نویسنده و محقق فرانسوی که به دلیل تألیف کتاب‌هایی ضد صهیونیسم محاکمه شد، در یکی از تألیفات خود به موضوع یهودستیزی با افسانه نژادکشی بنی‌اسرائیل اشاره کرده و مطالبی شگفت از منابع غربی در این باره آمده است (ر.ک: تاریخ یک ارتداد، ص ۱۷۶).
۳. در این باره، ر.ک: رساله‌ای در رد یهودیت، محضرالشهود فی ردالیهود، نوشته یکی از عالمان بزرگ یهود به نام حاج بابا قزوینی یزدی.
۴. بقره، آیه ۱۷۴.
۵. نقل است که عبدالله بن سلام می‌گفت: والله ما می‌شناسیم محمد را زیاده از آنچه فرزندان خود را می‌شناسیم، زیرا که نعت آن حضرت را در کتاب‌های خود خوانده‌ایم و در آن شك نداریم و شاید خیانتی در فرزند ما شده باشد. (ر.ک: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۵؛ اسباب‌النزول؛ تفسیر نبوی، ج ۱، ص ۱۲۶).
۶. نساء، آیه ۱۵۶.
۷. اعراف، آیه ۱۵۷.
۸. دیرهای بین راه‌ها، که در روایات اسلامی نامی از آنان به مناسبت‌های مختلف آمده که امیرمؤمنان (ع) از آن عبور کرده یا سر امام حسین (ع) در راه شام بدانجا راه یافته است، از این گروه‌اند.
۹. ر.ک: سیره حلبی، ج ۱، ص ۹۳.
۱۰. بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۱۵۰؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۴۰۲.
۱۱. ابن اثیر، النهایه، ج ۳، ص ۳۶۷.

جلد: ۱، صفحه: ۲۳۰

۱۲. ر.ک: بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۵۱.
۱۳. بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۵۳.
۱۴. در این زمینه، ر.ک: بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷ و ۱۲۷.
۱۵. ر.ک: بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۹۰؛ ج ۱۰۸، ص ۲۰۳؛ ابن اثیر، الكامل فی‌التاریخ، ج ۲، ص ۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸؛
- سیره حلبی، ج ۱، ص ۸.
۱۶. ر.ک: ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۱، ص ۵۱.
۱۷. بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۱۱۵.
۱۸. الکافی، ج ۸، ص ۳۰۰؛ امالی شیخ طوسی، ص ۱۴۵.
۱۹. مسند احمد بن حنبل، حدیث ۱۱۷۷۴؛ و نیز احادیث ۱۲۰۴۸ و ۱۳۵۵۵ با اندکی تفاوت.
۲۰. به نقل از پیامبر (ص) نیز آورده‌اند: جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و ... از آسمان آمدند با طشتی از طلا و

ابریقی از زمرد، پر از آب زمزم، با تیغی قلبم را شکافتند و زالو را در آوردند و قلبم را دوختند و رفتند.

۲۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲۲. ضحی، آیه ۶.

۲۳. سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲۴. رك: كمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۱۷۶؛ اعلام‌الوری، ص ۱۵؛ کنزالفوائد، ص ۸۲.

۲۵. در نقل داستان بحیرا آن قدر اختلاف هست که نشان می‌دهد به گونه‌ای می‌خواهند این داستان را ساده

و خراب کنند. در حالی که در کشف دو مطلب، این داستان بسیار پرمغز است: ۱. انتشار اطلاعات مربوط به پیامبر در آن روز و میزان گفت‌وگو در این باره، بسیار فراوان بوده است و این داستان این مطلب را برای ما اثبات

می‌کند؛ ۲. میزان خطر یهود برای پیامبر(ص) به اندازه‌ای بوده که بحیرا نیز می‌دانسته است.

جلد: ۱، صفحه: ۲۳۱

۲۶. كمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۱۸۷.

۲۷. پیشین.

۲۸. بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۴۱۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲۹. رك: بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۴۰۸.

۳۰. برای نمونه بنگرید سخن یکی از زنان پیامبر(ص) خطاب به ایشان را در بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۸؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۰۸.

۳۱. رك: الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳۲. السلام عليك يابن خديجه الكبرى.

۳۳. الكافي، ج ۵، ص ۳۷۵؛ وسائل الشيعه، ج ۲۰، ص ۲۴۶.

۳۴. الكافي، ج ۵، ص ۳۷۵.

۳۵. ما أنا بقاري.

۳۶. علق، آیه ۱.

۳۷. بحارالأنوار، ج ۱۸، ص ۱۹۴؛ المناقب، ج ۱، ص ۴۴.

۳۸. تفسير عياشي، ج ۲، ص ۳۲؛ تفسير قمي، ج ۲، ص ۳۶۸.

۳۹. انعام، آیه ۹۲.

۴۰. علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۲۷؛ بصائرالدرجات، ص ۲۲۵؛ الاختصاص، ص ۳۶۳.

۴۱. جمعه، آیه ۲.

۴۲. علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۲۷.

۴۳. عنكبوت، آیه ۴۸.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۳۲

۴۴. شیخ مفید، الارشاد، ص ۶۰؛ اعلام‌الوری، ص ۱۰۶. طبري در نقل این جریان خود پیامبر را کاتب عهدنامه دانسته است، نه امیرمؤمنان(ع).
۴۵. قدر، آیه ۱.
۴۶. بقره، آیه ۱۸۵.
۴۷. بقره، آیه ۹۷.
۴۸. مریم، آیه ۳۰.
۴۹. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۱، ص ۲۶۶.
۵۰. نهج‌البلاغه، خطبه قاصعه.
۵۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۶۶.
۵۲. مدثر، آیات ۱ - ۲.
۵۳. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۸.
۵۴. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۸۵.
۵۵. الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱.
۵۶. نجم، آیات ۷ و ۹.
۵۷. رک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۴.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۳۳

۱۳

از مدینه تا قدس؛ استحکامات نظامی یهود

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۳۵

ما از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی بر ایشان فرستادیم. هرگاه که پیامبری چیزی می‌گفت که با خواهش دلشان موافق نبود، گروهی را تکذیب و گروهی را می‌کشتند. ۱

پس از بیان تروریسم یهود در صدر اسلام، مهم‌ترین مطلب، تلاش آنان برای ایجاد استحکامات و موانع، در مسیر رسیدن پیامبراسلام(ص) به قدس است. با نگاهی به عملیات و نبردهای پیامبر با یهود، نقشه‌های عجیب و زیرکانه طراحی شده یهودیان را درمی‌یابیم. چون زمان‌بندی این عملیات پیش از بعثت بوده است، نقشه مشخص نمی‌شود؛ اما پس از پایان عملیات و با بررسی زمانی و مکانی نبردهای صدر اسلام می‌توان

به نقشه‌های آنان پی برد.

در قدم اول نیازمند بررسی پیشینه تاریخی مدینه هستیم. مدینه نخستین پایتخت حکومت پیامبر(ص)

است.
در تاریخ آورده‌اند که نخست، یهود به یثرب آمدند و این شهر را بنیان گذاردند. آنان حدود سیصد سال، پیش از هجرت در این منطقه به صورت گروهی ساکن شدند.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۳۷

دروغ تاریخی یهود

یهودیان شنیده بودند که پیامبر آخرالزمان به یثرب می‌آید و در این باره اطلاعات کامل داشتند. ۲. آنان ادعا می‌کنند که برای یافتن پیامبر آخرالزمان و ایمان به او به مدینه آمدند. با تحقیق در روند تاریخ، در درستی این گفته به تردید می‌افتیم. اگر چنین است، چرا به عیسی(ع) که معجزات بسیار نشان داد ایمان نیاورند؟
ظهور

حضرت عیسی به صراحت در کتب مقدس یهود بود، به گونه‌ای هنوز هم یهودیان به دنبال مسیح راستین یا مسیح جدید هستند. پس در این ادعا که ما آمدیم تا ایمان بیاوریم، حداقل، گروهی از یهودیان دروغ می‌گویند.

۳

افزون بر این جای این پرسش است که چرا یهودیان که می‌دانند پیامبر آخرالزمان در مکه مبعوث می‌شود، به

مکه نیامدند؟ چرا در منطقه بد آب و هوایی مستقر شدند که خالی از ساکنان است؟
یهودیان می‌دانستند که پیامبر اسلام(ص) او بین دو کوه عیر و احد مستقر خواهد شد و از این روی در این محدوده ساکن شدند. در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا یهود در سرزمین حجاز پراکنده شدند، در حالی که منطقه میان این دو کوه، منطقه‌ای محدود است؟
آنان ادعا می‌کنند که در یافتن مصداق این منطقه دچار خطا شده‌اند و برخی به خیبر، برخی به تبوک و برخی

نیز در مناطق دیگر ساکن شده‌اند. اما این ادعا بیش از دروغی بزرگ نیست.
با نگاهی به نقشه این مناطق، در می‌یابیم که این مناطق، درست بر سر راه‌های رسیدن از مدینه به قدس است. آنان با استقرار در این مناطق راه پیامبر به بیت‌المقدس را به آسانی بستند. پیامبر اگر بخواهد از هر راهی، از مدینه به سرزمین کنعان (فلسطین) رود، یهودیان در برابر او هستند. اگر از مسیر عراق

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۳۸

برود، به فدک و اگر از مسیر مدینه برود، به خیبر می‌رسد. چگونه بپذیریم که اینها تصادفی و اتفاقی در پایتخت

حکومتی او مستقر شدند؟! سیزده سال، پیامبر در مکه است و یهودیان از بعثت او آگاه‌اند؛ حتی یکی از

عالمان یهود، در روز میلاد حضرت او را شناخته است. ۷. چطور یهودیان مدینه نمی‌دانستند که در مکه پیامبر موعود به دنیا آمده است؟! خصوصاً اگر دقت کنیم که یهود انسجام درونی قوی دارد و حتی بارها دست به ترور حضرت و یا اجداد ایشان نیز می‌زند. اگر اینها برای یاری پیامبر آخرالزمان به مدینه آمده‌اند، چرا در حالی که او را به دقت می‌شناسند، در مکه به او ایمان نمی‌آورند؟!

قبلاً یهودیان مدینه هنگام درگیری با عرب، وعده پیروزی خود به همراه پیامبر موعود را می‌دادند: **وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ؛**

و چون ایشان را از جانب خدا کتابی آمد و او را شناختند، هر چند کتابشان را هم تصدیق کرده بود. و با آنکه زان پیش خواستار پیروزی بر کافران بودند، به او ایمان نیاوردند، که لعنت خدا بر کافران باد.

بسیار پیش‌تر از میلاد پیامبر(ص)، هاشم هنگام عبور از مدینه به همسرش گفت: اگر یهود این کودک (عبدالمطلب) را ببیند، می‌کشند. ۶. و این همان زمانی است که یهودیان به مردم مدینه می‌گفتند: این پیامبر

برای ماست و آمده‌ایم به او ایمان بیاوریم.

بنابراین در می‌یابیم که یهود برای جلوگیری از ورود پیامبر(ص) به قدس، به مدینه و اطراف آن آمدند. با نگاهی

به نقشه سکونت یهودیان در حجاز به آسانی می‌توان دریافت که یهود از مدینه تا دیواره قدس را خاکریز زدند.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۳۹

استحکامات نظامی فوق‌العاده و موانعی عظیم در این مسیر فراهم کرده بودند. پیامبر(ص) برای رسیدن به قدس باید هفت خاکریز را رد می‌کرد. بنی قریظه، بنی‌مطلق، بنی‌نضیر، خیبر، تبوک، موته، قدس. سه خاکریز

نخست در مدینه بود و یهودیان مستقر در آنها، هر یک در زمان خاصی، به جنگ با رسول‌الله پرداختند. در خاکریزهای بعدی، حضرت تا موته در جنگ‌های مختلف پیش رفتند، ولی با مکر یهودیان به قدس نرسیدند. اهمیت قدس برای یهود

یهودیان از مدینه تا دیوار قدس را مانع‌گذاری کرده بودند؛ چرا که اگر پیامبر قدس را بگیرد، سازمان یهود از رسیدن به آرزوی بزرگ خود که حاکمیت جهانی است مأیوس می‌شود و آتش این فتنه بزرگ که جهان را در آتش خود می‌سوزاند خاموش خواهد شد. قدس مرکز اصلی آنهاست و در ادبیات مقدس آنها اهمیت ویژه‌ای

دارد.

یهود برای جهانی شدن باید سه مرحله را پشت سر بگذارد: فتح قدس؛ فتح نیل تا فرات؛ فتح بقیة‌عالم.

نیل

تا فرات از حساس‌ترین نقاط دنیاست و در مباحث جغرافیای سیاسی و سوق‌الجیشی دارای اهمیت فراوانی

است. این منطقه که بخش اعظمی از خاورمیانه در آن است، قسمت عمده‌ای از انرژی دنیا را تأمین می‌کند.

خاورمیانه شاهراه انرژی دنیاست. افزون بر آن، این منطقه زادگاه تمدن‌های عظیمی چون اسلام، مسیحیت و

یهودیت بوده است و از نظر فرهنگی اهمیت ویژه‌ای دارد. در سراسر تاریخ، حتی زمانی که نفت هم نبود، خاورمیانه محور سیاست بقیه دنیا بوده است.

باید عملیات انحرافی را از اهداف اصلی نبرد تشخیص داد. تمام حرکت‌ها در صد سال اخیر برای این بوده است

که دولت یهودی اسرائیل به وجود بیاید. نتیجه جنگ جهانی دوم، پیدایش دولت اسرائیل بود. ملت‌ها و دولت‌ها

تازه از

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۳۹

استحکامات نظامی فوق‌العاده و موانعی عظیم در این مسیر فراهم کرده بودند. پیامبر(ص) برای رسیدن به قدس باید هفت خاکریز را رد می‌کرد. بنی قریظه، بنی‌مصطلق، بنی‌نضیر، خیبر، تبوک، موته، قدس. سه خاکریز

نخست در مدینه بود و یهودیان مستقر در آنها، هر یک در زمان خاصی، به جنگ با رسول‌الله پرداختند. در خاکریزهای بعدی، حضرت تا موته در جنگ‌های مختلف پیش رفتند، ولی با مکر یهودیان به قدس نرسیدند.

اهمیت قدس برای یهود

یهودیان از مدینه تا دیوار قدس را مانع‌گذاری کرده بودند؛ چرا که اگر پیامبر قدس را بگیرد، سازمان یهود از رسیدن به آرزوی بزرگ خود که حاکمیت جهانی است مأیوس می‌شود و آتش این فتنه بزرگ که جهان را در آتش خود می‌سوزاند خاموش خواهد شد. قدس مرکز اصلی آنهاست و در ادبیات مقدس آنها اهمیت ویژه‌ای

دارد.

یهود برای جهانی شدن باید سه مرحله را پشت سر بگذارد: فتح قدس؛ فتح نیل تا فرات؛ فتح بقیه‌عالم. نیل

تا فرات از حساس‌ترین نقاط دنیاست و در مباحث جغرافیای سیاسی و سوق‌الجیشی دارای اهمیت فراوانی

است. این منطقه که بخش اعظمی از خاورمیانه در آن است، قسمت عمده‌ای از انرژی دنیا را تأمین می‌کند.

خاورمیانه شاهراه انرژی دنیاست. افزون بر آن، این منطقه زادگاه تمدن‌های عظیمی چون اسلام، مسیحیت و

یهودیت بوده است و از نظر فرهنگی اهمیت ویژه‌ای دارد. در سراسر تاریخ، حتی زمانی که نفت هم نبود، خاورمیانه محور سیاست بقیه دنیا بوده است.

باید عملیات انحرافی را از اهداف اصلی نبرد تشخیص داد. تمام حرکات‌ها در صد سال اخیر برای این بوده است
که دولت یهودی اسرائیل به وجود بیاید. نتیجه جنگ جهانی دوم، پیدایش دولت اسرائیل بود. ملت‌ها و
دولت‌ها
تازه از

جلد : ۱، صفحه : ۲۴۰

کُمای کشتار عظیم جنگ جهانی درآمده و همه خسته و فرتوت بودند که یکبارہ دولت اسرائیل به وجود آمد.
جهان اسلام نیز آن وقت تکان نمی‌خورد. جنگ تا آفریقا پیش رفته بود. کشورهای عربی قدرت چندانی
نداشتند و حکومت‌هایی دست نشانده داشتند. گذر ارتش‌های غربی از ایران، این کشور را نیز خسته کرده
بود.

باید حرکات‌های جهانی را بررسی کنیم تا گره و مانع یهود را رسیدن به هدف اصلی باز داشته است. اینکه
بعضی هدف اصلی جنگ جهانی را فتح شوروی یا نابودی هیتلر می‌دانند، گم کردن بحث اصلی است. آیا در
زمان هیتلر، یهود و سیستم صهیونیسم تصمیم به حاکمیت جهانی داشتند یا اینکه تصمیم به اجرای
مقدمات

گرفته بودند؟ ترمز جهانی شدن صهیونیسم کیست؟ آنان اقتضات حرکت پیامبر(ص) را کاملاً نمی‌شناسند.
آنها می‌دانند کسانی که ادامه دهنده حرکت پیامبر اکرم‌اند، ائمه(ع) و شیعیان‌اند و همین‌ها مانعی بر سر
راه

آنان‌اند. این معضل در خاورمیانه است و مشکل خاورمیانه (شیعه) باید با تدبیری قوی حل شود. کوچک‌ترین
اشتباه درباره نیل تا فرات موجب می‌شود، یهودیان و صهیونیست‌ها همه چیز را از دست بدهند. حرکت
جهانی شدن باید از قدس آغاز شود و راهی غیر از این ندارد؛ پس قدس برای یهود موضوعیت دارد؛ اگر آنان
بر

قدس مسلط شوند، قفل دنیا باز خواهد شد. اینان در پی حاکمیت شکل یافته هستند.
پس از نابودی فرعونیان، حضرت موسی می‌توانست به مصر بازگردد و حاکمیت آن را به دست گیرد، اما
چنین

نکرد؛ چون مأموریت خدا این بود که موحدان قدس را بگیرند. یهودیان، تنها بر محور نیل تا فرات تأکید می‌کنند
و

بر بقیه عالم تأکید نمی‌کنند؛ چون اگر نیل تا فرات را بگیرند، همه جا را گرفته‌اند. البته فراموش نکنیم پس از
اینکه انحرافات اساسی در سازمان بنی اسرائیل رخ

جلد : ۱، صفحه : ۲۴۱

داد، دیگر یهودیان دنیاپرست، حق تصرف قدس را نداشتند. بلکه مأموریت تصرف قدس از جانب خدا به
موحدان

داده شده است. ۷ از همین روی، حرکت‌های پیامبر اسلام(ص) به سمت قدس بود. قدس منطقه کشاورزی خوبی است؛ اما این، برای آنان مهم نیست. برای آنها قدس منطقه‌ای سوق الجیشی است. ۸ و اگر پیامبر اسلام(ص) به قدس دست یابد، یهود باید چشم از حکومت جهانی بپوشند، به همین سبب خاکریز و سنگرهای یهودی بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر، بنی‌قریظه، خیبر و... در مدینه تا قدس ایجاد شد. این استحکامات طی سالیان متمادی درست شده بود. استحکامات خیبر روی کوه است. روی کوه، خندق کردند و بالای خندق

دیوار کشیدند و آن سوی دیوار، قلعه ساختند. در حالی که اینان دشمنی در مدینه نداشتند! بدین ترتیب، درمی‌یابیم که آنان، از پیش برای دفاعی سنگین در مقابل پیامبر آخرالزمان، برنامه‌ریزی داشتند. در صحنه عمل

نیز دیدیم در جنگ با پیامبر(ص) از همین قلعه‌ها نهایت استفاده را کردند. سپس در تبوک پیامبر(ص) را معطل کردند. نتیجه این تلاش‌ها شکست پیامبر در آخرین نبرد، در موته بود. سپاه اسامه آخرین نیرویی بود که حضرت برای حرکت به سمت مرزهای روم و فلسطین کنونی تجهیز می‌کردند که با رحلت پیامبر و کارشکنی

افرادی که در تاریخ مشخص‌اند، این سپاه از حرکت ایستاد و متأسفانه عملیات تأخیری یهود توانست پیامبر اکرم(ص) را از رسیدن به قدس بازدارد.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۴۲

پی‌نوشت‌ها

۱. مائده، آیه ۷۰.

۲. رک: الکافی، ج ۸، ص ۳۰۸؛ مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۱۰؛ وفاء‌الوفاء، ج ۱، ص ۱۵۷.

۳. قرآن یهودیان را به دو گروه تقسیم کرده است: امینان و دروغ‌گویان:
وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ يُقِنُّكَ بِؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ يَدِينَارَ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. (آل عمران، آیه ۷۵).

۴. رک: الکافی، ج ۱، ص ۳۰۰؛ شیخ طوسی، الامالی، ص ۱۴۵.

۵. بقره، آیه ۸۹.

۶. رک: بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۵۱.

۷. رک: عهد عتیق، تثنیه، باب‌های ۲۶ - ۳۰.

۸. در منابع یهودی درباره پیامبر آخرالزمان آمده است: او سرزمینی را که بگیرد یا در آن مستقر شود، از دست

نمی‌دهد.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۴۲

جلد : ۱، صفحه : ۲۴۵

وي تا ابد كاهن خواهد بود. ۱ و در آن زمان خداوند واقعاً شناخته خواهد شد. ۲ رسالت پیامبر(ص)، با دعوت پنهانی اطرافیان آغاز شد و این رسالت سه سال طول کشید. در این مدت گروهی به آیین پاك اسلام گرویده‌اند و جامعه كوچكي از مسلمين در مکه شكل گرفته است. ۳ سران قریش در این سه سال، مشغول خوشگذرانی و سرمست عیش و نوش‌اند و در حالی که کم و بیش از دعوت سري محمد(ص) آگاهند، ولي واكنشي نشان نمي‌دهند.

دومین دوره رسالت پیامبر(ص) نیز به فرمان خداوند با دعوت خویشاوندان علنی می‌شود. و پیامبر قریش را به اسلام فرا می‌خواند، جبهه کفر در برابر جبهه ایمان صف‌آرایی می‌کند و زنگ‌های خطر در تمام محافل شرك نواخته می‌شود.

پس از اندکی، اسلام به تمام طوایف قریش راه می‌یابد و از هر قبیله گروهی به پیامبر ایمان می‌آورند و همین باعث هراس مشرکان است. آنان به این نتیجه

جلد : ۱، صفحه : ۲۴۷

می‌رسند که از هر راه ممکن اساس این دین نوپا را ویران کنند. تطمیع پیامبر(ص) و یاران او هیچ سودی نمی‌بخشد و قریش تصمیم به شکنجه و آزار نومسلمانان می‌گیرد. در سال پنجم بعثت، مشرکان جلسه‌ای گذاشتند و به این نتیجه رسیدند که مسلمانان از تقابل قبایل با یکدیگر سوء استفاده می‌کنند. عرب‌ها احساسات قومی و قبیله‌گراییه شدیدی داشتند. اگر فردی از قبیله‌ای در قبیله دیگر دزدی می‌کرد و او را می‌گرفتند، پایش را می‌شکستند. افراد قبیله مقابل نیز تا پای يك نفر از آنها را نمی‌شکستند، رهایشان نمی‌کردند. اگر کسی کشته می‌شد، حتماً باید کسی از آنها را می‌کشتند و در این میان تنها عامل بازدارنده از خون‌ریزی مجدد پیوند سببی ازدواج بین آن دو قبیله بود. قضیه حل می‌گشت. این وضعیت برای مسلمانان خوب بود. اگر مسلمانی از قبایل دیگر آزار می‌دید، افراد قبیله‌اش به حمایت او برمی‌خاستند. مشرکان به این نتیجه رسیدند که این قضیه به گسترش مسلمانان كمك می‌کند. بنا شد هر قبیله‌ای سختگیری و شکنجه بر

نومسلمانان همان قبیله گیرد تا درگیری بین طوائف مشترك ایجاد نشود. در نتیجه اوضاع به شدت بر مسلمانان سخت شد.

در این شرایط غیرقابل تحمل، پیامبر اکرم(ص) به مسلمانان مکه فرمود تا برای رهایی از آزار مشرکان به سرزمین حبشه هجرت کنند؛ چرا که حاکم آن سرزمین نیرومند و دادگر است. ه آنان به فرماندهی جعفر خاك

مکه را ترك کردند. با رفتن مسلمانان به حبشه، پیام اسلام از محدوده مکه فراتر رفت و از سوی دیگر، مسلمانان دور از دسترس مشرکان، به بازسازی تشکیلاتی پرداختند و حتی امکان تبلیغ اسلام و تثبیت و تقویت آن فراهم شد. ۶. رفتن این عده بر مشرکان بسیار گران آمد که هیئتی را برای بازگرداندن آنان فرستادند.

این در حالی بود که پیامبر(ص) همراه آنان نبود. در این جریان، موفقیتی نصیب مشرکان نشد.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۴۸

محاصره اقتصادی و سیاسی پیروان پیامبر، از دیگر تلاش‌های مشرکان برای جلوگیری از رشد روزافزون اسلام

بود. پیروان پیامبر(ص) در دره‌ای به نام شعب ابیطالب مسکن گزیدند و هرگونه مبادله و خرید و فروش غیرمسلمانان با مسلمانان ممنوع اعلام شد. این محاصره سه سال طول کشید. فشار و سخت‌گیری به حدی رسید که ناله جگرخراش فرزندان بنی‌هاشم به هوا خاست. جوانان و مردان، با خوردن تنها يك خرما روز

خویش را سپری می‌کردند. در تمام این سه سال، تنها در ماه‌های حرام بنی‌هاشم از شعب بیرون می‌آمدند و

داد و ستد اندکی می‌کردند و باز می‌گشتند. تنها در همین ماه‌ها پیامبر(ص) فرصت نشر و پخش آیین خویش

را می‌یافتند. این وضعیت پس از سه سال پایان پذیرفت.

روایات مربوط به ارتباط اهالی مدینه با پیامبر متفاوت است. آنچه پذیرفتنی است، ارتباط آنها با پیامبر در سال

هشتم بعثت است که سران خزرج برای جمع‌آوری نیرو علیه اوسیان به مکه آمدند، اما سران شرك آنها را از هرگونه کمکی نا امید ساختند و علت را درگیری و بحران با پیامبر دانستند. این سفر در ماه حرام بود و پیامبر

در مسجدالحرام بودند. سران شرك خزرجیان را از استماع قرائت او برحذر داشتند که کلمات او سحر است؛ از

این رو در گوش خود پنبه گذاردند، اما هنگام طواف به حماقت خود پی‌بردند و پنبه از گوش بیرون کرده، به گفت‌وگو با پیامبر پرداخته و اسلام را پذیرا شدند و از حضرت برای هجرت به مدینه دعوت کردند و به ایشان گفتند ما سالهاست برای حاکمیت بر مدینه دچار نزاع هستیم؛ شما می‌توانید راه حل مدینه باشید. حضرت

پذیرش دعوت را موکول به اسلام اهالی و دعوت عمومی کردند؛ از این رو آنها از حضرت درخواست مبلغ کردند

که ایشان مصعب بن عمیر را اعزام کردند. ۷ این تلاش‌ها به پیمان عقبه انجامید. در این پیمان، هم‌پیمانان

جلد: ۱، صفحه: ۲۴۹

بثربی رسول‌الله(ص) تعهد سپردند که تا پای جان و تمام مال خویش از او دفاع کنند. مشرکان از اینکه حضرت

پایگاه دومی به دست آورده سخت هراسان شدند؛ زیرا تمام نقشه‌های خود را در جلوگیری از پیشرفت اسلام

نقش بر آب می‌دیدند.

جلسه مشورتی در دارالندوه برگزار شد و نتیجه این نشست آن شد که از هر قبیله افرادی برگزیده شوند و شبانه به خانه پیامبر یورش برند و او را قطعه قطعه کنند. خداوند رسول گرامی(ص) را از این نقشه شوم آگاه

ساخت و او را مأمور به هجرت کرد. علی(ع) بر بستر پیامبر(ص) جایگزین شد و حضرت، شبانه مکه را ترک گفت.

هنگامی که مشرکان به خانه پیامبر(ص) هجوم آوردند، علی(ع) را دیدند که ایثارگرانه به جای پیامبر(ص) در بستر آرمیده است. و این گونه توطئه مشرکان خنثا شد و پیامبر پای به مدینه گذاشت. با هجرت پیامبر به مدینه، ضربه محکمی به مشرکان و یهود وارد آمد و مکه در شوک فرو رفت.

جلد: ۱، صفحه: ۲۵۰

پی‌نوشت‌ها

۱. عهد عتیق، مزامیر، باب ۱۱۰.

۲. عهد عتیق، هوشع، باب ۲.

۳. رک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۴۵.

۴. شعراء، آیه ۲۱۴؛ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ.

۵. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۰.

۶. بر اثر تبلیغات مهاجران، از سوی روحانی مسیحیان حبشه، یک هیئت تحقیقی به مکه فرستاده شد. تا در

حقیقت پیامبر تحقیق کند. (رک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۱).

۷. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۶.

یهودیان را آزمندترین مردم به زندگی و حتی حریص‌تر از کسانی که شرک می‌ورزند خواهی یافت. هر يك از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند، با آنکه اگر چنین عمری هم به او داده شود، وی را از عذاب دور

تواند داشت. ۱.

یهودیان برای جلوگیری از گسترش قدرت و حاکمیت پیامبر(ص) در سمت شمال مدینه که به قدس می‌رسد،

سر راه پیامبر(ص) مانع‌گذاری کردند. نبی اکرم(ص) برای رد شدن از این موانع فرصت محدودی داشتند و این

استحکامات توانست حرکت ایشان را محدود کند. در سیزده سالی که پیامبر(ص) در مکه بودند، هم فاقد قدرت بودند و هم به دلیل شرایط حاکم بر مکه، حتی حق دفاع و پاسخ به آزارها و شکنجه‌ها را نداشتند؛ چرا

که در مکه همه با هم قوم و خویش بودند. مشرکان هنگامی که حضرت را آزار می‌دادند و پاسخ نمی‌دیدند، احساسات کینه توزانه‌شان فروکش می‌کرد و حتی خود به مداوای حضرت می‌پرداختند.. حضرت محبوب آنان بود. چون پیش از بعثت به همگی‌شان خدمت کرده بود. اگر چنین لطافتی از سوی پیامبر(ص) نبود، در همان

آغازین روزهای رسالت، درگیری بین آنان آغاز و حضرت از میدان

خارج می‌شد. آنان در آخر نیز تصمیم به قتل پنهانی حضرت گرفتند؛ زیرا اگر آشکارا دست به چنین کاری می‌زدند، همان مردم مشرک به حمایت از پیامبر(ص) برمی‌خاستند، چون هنوز حضرت را از خودشان می‌دانستند و خوبی‌های بسیاری از ایشان دیده بودند. اینان همان مردم اهل مکه بودند که اموال خویش را نزد او به امانت گذارده بودند. این ارتباطات فردی و شهری و عاطفی هنوز به هم نخورده است و همین، سران

باطل را از هرگونه اقدام باز می‌داشت. اما هنگامی که پیامبر(ص) به مدینه آمدند، دیگر برای مکیان، مدینه اردوگاه دشمن شد و مکه اردوی خودی، و تهاجم به ایشان آغاز شد. یهود از این زمینه پیش آمده نهایت استفاده را کرد. از این روی با ورود حضرت به مدینه، خداوند متعال فرمود:

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ نَصْرَهُمْ لَقَدِيرٌ ۲

به کسانی که به جنگ بر سرشان تاخت آورده‌اند و مورد ستم قرار گرفته‌اند، رخصت داده شد و خدا بر پیروز گردانیدنشان تواناست.

از این به بعد پیامبر باید شمشیر بردارد؛ چون اگر اینجا هم دفاع نکند، مدینه را به آتش می‌کشند. قدرت و حکومت نبی اکرم (ص) از مدینه آغاز می‌شود و گسترش می‌یابد؛ بنابراین موتور عملیات یهود از همین جا آغاز به کار می‌کند.

پیمان فریبکارانه یهود با پیامبر

اسلام در سال هشتم بعثت، وارد مدینه شد و پیامبر (ص) سال سیزدهم، هجرت کردند. یهودیان مدینه پنج سال فرصت تحقیق بیشتر و نزدیک‌تر درباره پیامبر (ص) و اسلام دارند. آنان افراد فراوانی در مکه داشتند که پیامبر را هنگام

جلد: ۱، صفحه: ۲۵۶

ولادت بیابند؛ اما با این حال هنگامی که نبی اکرم وارد مدینه می‌شوند، هیئتی از سه قبیله یهودی بنی‌قریظه، بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع خدمت حضرت می‌رسند.

علی بن ابراهیم نقل می‌کند: یهود بین قریظه و بنی‌نضیر و بین قینقاع نزد پیامبر آمده، گفتند: مردم را به چه می‌خوانی؟ فرمود: به گواهی دادن به توحید و رسالت خودم. من کسی هستم که نامم را در تورات می‌یابید و

علما پتان گفته‌اند: از مکه ظهور می‌کنم و به این حرّه (مدینه) کوچ می‌کنم... یهودیان گفتند: آنچه گفتی شنیدیم. اکنون آمده‌ایم با تو صلح کنیم که به سود یا زیان تو نباشیم و کسی را علیه تو یاری نکنیم و

متعرض

بارانت نشویم. تو هم متعرض ما و دوستانمان نشوی تا ببینیم کار تو و قومت به کجا می‌انجامد. پیامبر پذیرفت

و قراردادی نوشته شد که یهود نباید علیه پیامبر یا یکی از بارانش به زیان، دست، اسلحه، مرکب، نه پنهانی و

نه آشکارا، نه در شب و نه روز اقدامی انجام دهد... اگر یهود این تعهدات را نادیده بگیرد، رسول خدا می‌تواند

خون ایشان را بریزد. زن فرزندانشان را اسیر و اموالشان را غنیمت بگیرد. ۳

خداوند در قرآن درباره یهود می‌فرماید:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا؛ ۴

دشمن‌ترین مردم نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، یهود و مشرکان را می‌یابی.

شگرد یهود این بود که پیش از آنکه عملیاتی را بر ضد پیامبر راه اندازد، مشرکان را به میدان بیاورد. در این

آیه،

اینکه الَّذِينَ أَشْرَكُوا را با او به یهود عطف می‌کند، نشان از نوعی تبعیت دارد. ۵. یهود محور اصلی است و

دشمنی مشرکان نسبت به یهود تبعی است. یعنی اگر موتور اصلی خاموش شود،

جلد : ۱، صفحه : ۲۵۷

عملیات تبعی هم خاموش خواهد شد. در عملیات مشرکان بر ضد پیغمبر(ص) باید سرخ‌های توطئه یهود در مکه را بیاییم. این، در جنگ احد و خندق روشن است؛ اما در جنگ بدر باید بسیار دقت کرد تا سرخ را یافت.

جلد : ۱، صفحه : ۲۵۸

پی‌نوشت‌ها

۱. بقره، آیه ۹۶.

۲. حج، آیه ۳۹.

۳ اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۵۷؛ مکاتیب‌الرسول، ج ۱، ص ۳۶۰.

۴. مائده، آیه ۸۲.

۵. امروز نیز یهود با ایجاد فرقه‌های انحرافی چون صهیونیسم مسیحی و بهائیت و فراماسونری لایه‌های ظاهری ایجاد می‌کنند و خود پشت نقاب‌های ساختگی پنهان می‌شوند.

جلد : ۱، صفحه : ۲۵۹

۱۶

عملیات روانی یهود در مبارزه با اسلام

جلد : ۱، صفحه : ۲۶۱

و آنگاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد، که آنچه را با آنان بود، تصدیق می‌داشت، گروهی از اهل

کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند؛ چنانکه گویی از آن هیچ نمی‌دانند. ۱

۱. سجده به بت‌های قریش

کافران قریش، از عالمان یهود یثرب درباره رسول خدا(ص) و ادعای نبوت و درستی تا نادرستی آن پرسیدند.

آنان به فرستادگان قریش پرسش‌هایی دادند که از رسول خدا پاسخ آن را درخواست کنند. پیامبر(ص)

پرسش‌های آنان را پاسخ گفت، اما در ایمان مشرکان و یهود تأثیری نداشت. پس از هجرت رسول خدا(ص)

به

مدینه، گروهی از بزرگان یهود به مکه رفتند. مشرکان از آنان پرسیدند: دین ما مشرکان بهتر است یا دین محمد(ص)؟
عالمان یهود گفتند: دین شما بت پرستان، از آیین محمد(ص) برتر است و شما راه یافته تر از او و پیروانش هستید. ۲. برخی مفسران شأن نزول آیه ۵۱ سوره نساء را همین واقعه می دانند که فرموده است:

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۶۳

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا؛

آیا کسانی را که نصیحتی از کتاب داده شده اند، ندیده ای که به جبت و طاغوت ایمان می آورند و درباره کافران می گویند که راه اینان از راه مؤمنان به هدایت نزدیک تر است.
به گفته مفسران، یهودیان به بت های قریش سجده کردند تا به آنان اطمینان دهند. ۳.
۲. انگیزش خشم جاهلی

یهود می دانستند که اتحاد قبایل داخلی مدینه، اوس و خزرج، بر رشد و گسترش اسلام تأثیر بسیار دارد. از این روی با یادآوری جنگ های داخلی اوس و خزرج با هم، در دوران جاهلیت خشم آنان به یکدیگر را دوباره برمی انگیزتند. ۴. رسول خدا(ص) با یادآوری هدایت الهی و نجات آنان از کفر و ایجاد الفت بین دل ها به وسیله

اسلام، آنان را هوشیار می کرد که گرفتار وسوسه های شیطانی شده اند و نقشه دشمن در کمینشان بوده است. قرآن، یهودیان و نیز مسلمانان این گونه فریب خورده را سرزنش کرده است. ۵.
۳. تحریف

یهود با بهره گیری از ابزار تحریف، دست به تغییر و تفسیر دگرگونه علائم پیامبر آخر الزمان در کتاب های خویش

زد. تا از گرایش پیروان خویش به پیامبر اسلام(ص) جلوگیری کند. قرآن به این عملیات یهود اشاره کرده، می فرماید:

أَقْتَطَمْعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.
وَإِذْ لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۶۴

وَإِذْ خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. أُولَٰئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ
اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ. وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. قَوْلٌ لِلَّذِينَ

يَكْتُوبَ

الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا قَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبْتُ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا
يَكْسِبُونَ البقرة: ٦

آیا طمع می‌دارید که به شما ایمان بیاورند، و حال آنکه گروهی از ایشان کلام خدا را می‌شنیدند و با آنکه حقیقت آن را می‌یافتند تحریفش می‌کردند و از کار خویش آگاه بودند؟ و چون با مؤمنان دیدار کنند، گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و چون با یکدیگر خلوت کنند، گویند: آیا با آنان از دانشی که خدا به شما ارزانی داشته سخن می‌گویید، تا به یاری آن در نزد پروردگارتان بر شما حجت آرند؟ آیا به عقل در نمی‌یابید؟
٤. ایجاد تردید

از دیگر ابزارهای یهود، برای بازداشتن مردم از روی آوردن به اسلام، ایجاد شك و تردید در عقیده مسلمانان بود. آنان برای این کار از راه‌های مختلف وارد می‌شدند. تعدادی از آنان قرار گذاشتند که اول روز به آنچه بر محمد(ص) نازل شده، به زبان ایمان می‌آوریم و آخر روز به آن کافر می‌شویم و می‌گوییم ما کتاب‌های خود را بررسی و با دانشمندانمان مشورت کردیم و دیدیم محمد(ص) کسی نیست که ما گمان می‌کردیم و دروغ او و نادرستی آیینش بر ما آشکار شد. این کار باعث می‌شود مسلمانان شك کنند و چون ما را اهل کتاب و عالم‌تر از خود می‌دانند، آن‌گاه از دین خود باز خواهند گشت. قرآن به این ابزار یهود اشاره می‌کند و نقشه آنان را نقش بر آب می‌کند. ٧. داستان تغییر

جلد : ١ ، صفحه : ٢٦٥

قبله یکی از این موارد بود که بحران سختی را بر مدینه و مسلمانان حاکم ساخت؛ به گونه‌ای که نبی اکرم منتظر حل بحران از سوی خداوند متعالی بودند که با تغییر قبله و پاسخ خداوند به شبهاتی که آنها پس از تغییر ایجاد خواهند نمود این بحران را در مدینه پایان بخشید.
٥. تمسخر

اهل کتاب از ابزار تمسخر بهره بسیار می‌بردند. قرآن به این نکته اشاره کرده، می‌فرماید:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ يَأْتِيهِمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ؛ ٨
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اهل کتاب را که دین شما را به مسخره و بازی می‌گیرند، و نیز کافران را به دوستی بر مگزینید و اگر ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید. و چون بانگ نماز کنید، آن را به مسخره و بازیچه گیرند،
زیرا مردمی هستند که نمی‌اندیشند.

٦. فریب

یکی از تلاش‌های یهود، توطئه برای شخص پیامبر و خدشه در دین و ایمان آن حضرت بود. آنان گمان می‌کردند

می‌توانند پیامبر را فریب داده، یا تطمیع کنند، از این روی به حضور پیامبر آمده، گفتند: ما بزرگان و عالمان
یهود

هستیم و اگر از تو پیروی کنیم، همه یهود به تو می‌گروند و با ما مخالفتی نخواهند کرد. تنها شرط آن این
است که میان ما و گروهی دیگر که نزاعی وجود دارد، داوری کنی و به سود ما حکم کنی. آنان درصدد
فریب و
بی‌اعتبار ساختن حکم پیامبر

جلد: ۱، صفحه: ۲۶۶

بودند. اما پیامبر(ص) از این کار روی گرداند. قرآن درباره این توطئه سخن گفته و پیامبر را از فتنه‌جویان برحذر
داشته است:

وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ يَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَاعْلَمُوا

أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ دُنُوهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ؛ ۹

میانشان بر وفق آنچه خدا نازل کرده است حکم کن و از خواهش‌هایشان پیروی مکن و از ایشان بپرهیز که
مبادا بفریبندت تا از بعضی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است سرباز زنی و اگر رویگردان شدند، بدان که
خدا می‌خواهد آنان را به پاداش برخی گناهانشان عقوبت کند، و هر آینه بسیاری از مردم نافرمانند.

جلد: ۱، صفحه: ۲۶۷

پی‌نوشت‌ها

۱. بقره، آیه ۱۰۱.
۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۲.
۳. التبیان، ج ۳، ص ۲۲۳؛ مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۹۲.
۴. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۵۶.
۵. رک: تفسیر آیات ۹۹ آل عمران به بعد.
۶. بقره، ۷۵ تا ۷۹.
۷. آل عمران، آیه ۷۲؛ مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۷۷۴.
۸. مائده، آیه ۵۷ و ۵۸.
۹. مائده، آیه ۴۹.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۶۸

۱۷

رد پای یهود در جنگ‌های مشرکان با پیامبر

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۶۹

یهود گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی ما را نسوزاند. بگو: آیا با خدا چنین پیمانی بسته‌اید، تا او خلاف پیمان خود نکند؟ یا آنکه از روی نادانی چنین نسبتی به خدا می‌دهید؟^۱
با هجرت پیامبر به مدینه، مکه در شوک فرو رفت. پیامبر در مدینه درصدد تشکیل حکومت بودند. اهل مکه حکومت نادیده بودند و جنگ‌هایشان همواره داخلی بود. اینجا تفکر یهود به کمک مشرکان می‌آید. ابوجهل پیشنهاد تهاجم به مدینه را می‌دهد و نامه‌ای برای پیامبر(ص) می‌نویسد و در آن حضرت را تهدید می‌کند.
این نامه ۲۹ روز پیش از جنگ بدر به دست پیامبر(ص) می‌رسد.^۲
۱. جنگ بدر

مستشرقان بر اسلام اشکال گرفته‌اند که اسلام دین شمشیر بوده و محمد(ص) دین خویش را با زور شمشیر پیش برده است. اینان همه تاریخ را نادیده گرفته‌اند و تنها جنگ بدر را نشانه رفته‌اند و در علت جنگ بدر گفته‌اند: پیامبر(ص) راه کاروان‌های تجاری قریش را بست تا آنها از نظر اقتصادی در

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۷۱

تنگنا قرار گیرند و مجبور به پذیرش اسلام شوند. سپس مشرکان برای دفاع از خود برخاستند و پیامبر(ص) همه را کشت. با بررسی جنگ بدر در خواهیم یافت که این جنگ به راستی حکم دفاع داشته و تهاجم نبوده است.
این جنگ برای مشرکان دشوار است. آنان باید نیرو راه بیندازند و صدها کیلومتر از شهر خارج شوند. نیاز به آذوقه و اسب دارند. اینها انسان‌های عیاشی هستند و برای جنگیدن نیاز به ساز و برگ فراوان دارند. با توجه به اینکه نیروی مرکزی در مکه وجود نداشت، سران شرک جمع شدند و کاروانی تجاری راه انداختند تا سود آن صرف مخارج جنگ با مدینه شود. مبارزان جنگ بدر، بیشتر سرمایه‌گذاران همان کاروان بودند.

خداوند به پیامبر(ص) مأموریت جهاد می‌دهد:

أَذِّنْ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ لِّقَدِيرٍ؛^۳

به کسانی که به جنگ بر سرشان تاخت آورده‌اند و مورد ستم قرار گرفته‌اند، رخصت داده شد و خدا بر پیروز

گردانیدنشان تواناست.

ابوسفیان می‌خواست کاروان را در بدر نگهدارد که دریافت پیامبر(ص) و سپاهیانش کاروان را ره‌گیری کرده‌اند و از مسیر و زمان عبور او آگاه‌اند. ناچار کاروان را از کنار دریا، عبور داد و مدینه را رد کرد و گریخت. در بازگشت نیز ابوسفیان، جاده اصلی را رها کرد و از نقطه‌ای کنار دریا، مدینه را پشت سر گذاشت. آنان در منطقه‌ای به نام بدر به جاده اصلی بازگشتند. ابوسفیان پیکي به مکه فرستاد که محافظانی برای کاروان بفرستند. محافظان که از مکه می‌آمدند در جاده اصلی حرکت می‌کردند و با کاروان تلاقی نکردند و کاروان از دسترس سپاه اسلام دور ماند.

حضرت توانستند از مدینه ۳۱۲ تن را آماده نبرد کنند. شمار بسیاری، از جنگ سر برتافتند و بهانه کردند که اگر به سبب غنیمت گرفتن است، ما نمی‌آییم،

جلد: ۱، صفحه: ۲۷۲

ولی در واقع آنان می‌ترسیدند. ۴ برخی می‌گویند جمعیت مدینه در آن زمان اندک بوده است، اما این درست نیست؛ چون در سال بعد، از مدینه هزار نیرو برای جنگ احد رهسپار شدند. پس از آن در عملیات خندق سه هزار نفر و در عملیات خیبر شش هزار نفر شرکت جستند. مدینه جمعیت دارد، اما میزان مقبولیت پیامبر بین مردم هنوز کم است و به تدریج بیشتر می‌شود. هنگامی که رسول خدا(ص) به یثرب قدم گذاشت، هنوز گروه‌های زیادی از ساکنان این شهر اسلام را نپذیرفته بودند و در آغاز هجرت مسلمانان در اقلیت بودند. ۵ آن زمان در این شهر، گروه‌هایی از مشرکان و یهودیان و... زندگی می‌کردند و حتی پیامبر را نیز آزار می‌دادند، اما ایشان مأمور به صبر بود. ۶

آغاز فروپاشی کفر نیروهای پیامبر(ص) يك اسب با خود آورده بودند. ۷ هر چند نفر يك شتر داشتند و چون صد کیلومتر راه در پیش بود، به نوبت سوار شتر می‌شدند. بیش از سه چهارم سپاه شمشیر نداشتند ۸ و یا به دلیل مشکل مالی، شمشیر شکسته خریده بودند. عده‌ای نیز چوب آورده بودند. ۹

سپاه اسلام به بدر رسید. همه در انتظار کاروان و اموال بودند، اما هنگامی که به منطقه وارد شدند کاروانی ندیدند؛ تنها بزرگان مشرکان را دیدند که غرق در سلاح آن سو ایستاده‌اند. ترس و هراس بر سپاه پیامبر(ص) چیره شد. ۱۰ پیامبر با دیدن هراس یاران، آنان را به مشاوره خواست و فرمود: با این سپاه بجنگیم یا کاروان

قریش را تعقیب کنیم؟ ابوبکر برخواست و گفت: اینان قریش و متکبران آنان‌اند، کفرشان را ایمانی نبوده است و عزّتشان را ذلّتی نیامده است. ما نیز به هیئت جنگ بیرون نیامده‌ایم. حضرت فرمود: بنشین. عمر برخواست و سخنان ابوبکر را تکرار کرد. حضرت او را هم امر به نشستن کرد. سپس مقداد برخواست و گفت: یا رسول‌الله اینان قریش و متکبران‌شان هستند. و ما به تو

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۷۲

ایمان آورده و تصدیقت کرده‌ایم و شهادت می‌دهیم آنچه از جانب خدا آورده‌ای حق است. اگر امر کنی که این صخره سخت را بشکافیم، می‌شکافیم و آن سخن بنی‌اسرائیل به موسی را به تو نخواهیم گفت که گفتند: **إِنَّا لَنُذْخِلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ؛** ۱۱ و گفتند: ای موسی، تا وقتی که جباران در آنجا‌یند، هرگز بدان شهر داخل نخواهیم شد. ما اینجا می‌نشینیم، تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید. بلکه ما می‌گوییم: تو و پروردگارت بجنگید و ما نیز همراه شما خواهیم جنگید. صورت پیامبر از این سخنان روشن شد و او را دعا کرد. ۱۲ سپس حضرت رو به انصار کردند و از آنان مشورت خواستند. سعد بن معاذ برخواست و سخنان حماسی در جنگ با مشرکان و تأیید سخنان مقداد گفت. ۱۳ مشرکان تصور هم نمی‌کردند که این‌گونه با پیامبر اکرم(ص) رویه‌رو شوند. تصور می‌کردند نیروهای محدود اسلام را به آسانی قلع و قمع می‌کنند و کاروان را نجات می‌دهند. ۱۴ رسم دیرینه عرب، در آغاز جنگ، نبردهای تن به تن بود. سپس حمله عمومی آغاز می‌شد. سه تن از دلاوران قریش بیرون آمدند و هم‌اورد طلبیدند: عتبه، شیبه، ولید. این هرسه، در حالی که غرق در سلاح بودند، در وسط میدان غرش‌کنان هم‌اورد طلبی می‌کردند. پیامبر اکرم(ص)، علی(ع) و حمزه و عبیده را که همگی از بستگان‌اند می‌فرستد؛ ۱۵ امیرمؤمنان(ع) ولید را به هلاکت رساند و به یاری حمزه شتافت و عتبه را به یک ضربه کشت. آن‌گاه سراغ هم‌اورده عبیده رفت و شیبه را به هلاکت رساند. ۱۶ از میان این سه مجاهد مسلمان، عبیده به شهادت رسید. ۱۷ سپاه اسلام نیرو گرفت و روحیه ارتش کفر به شدت رو به افول نهاد. به دستور

پیامبر(ص) مسلمانان به سپاه شرك هجوم بردند و سپاه شرك را در هم ریختند. جنگ سختی درگرفت و مشركان يك يك از دم تیغ گذرانده می‌شدند و پیامبر نیز فریاد می‌زد که حمله کنید و مشركان را بکشید. در حقیقت کسی که این سپاه را منهدم کرد، علي بن ابی‌طالب(ع) بود. نیمی از هفتاد کشته بدر، را علي(ع) کشته شده بود و در کشتن نیمی دیگر نیز شرکت داشتند. ۱۸.

اسیرگیری، تخلص از فرمان پیامبر(ص) ناگهان جنگ تعطیل شد و شماری از مشركان به اسارت گرفته شدند. حضرت آنان را پرهیز داد. گفتند: اینها شخصیت‌های مهمی هستند. از مشركان، هفتاد نفر به اسارت گرفته شدند. و این بدین معناست که حدود دویست نفر از مسلمانان، از نیروی خود استفاده بهینه نکردند. شماری از مسلمانان هم که مجروح هستند،

اداره نبرد بسیار مشکل شد. کم‌کم جنگ تعطیل شد و مشركان توانستند فرار کنند. سپاه مکه مجموعه‌ای از سران شرك و سرمایه‌داران بزرگ مکه بود که سردمدار مبارزه با اسلام بود و مانع پیوستن توده‌های مردم به اسلام بودند و اگر سدّ این مجموعه درهم می‌شکست جنگ و کشتارهای بعدی توسط آنها رخ نمی‌داد. نیروهای پیامبر(ص) دارای چنان بصیرتی نبودند تا بتوانند عمق گفته‌های پیامبر(ص) را

دریابند. پیامبراکرم شب تا صبح پایداری آنان بر اسلام را از خداوند طلب می‌کرد. اینکه پیامبر(ص) در همان سال‌های اول کار مشركان را تمام نکردند، به این دلیل بود که یاران، بصیر نبودند. تلاش پیامبر برای جلوگیری از اسیرگیری سودی نبخشید. آیه نازل شد:

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يُبْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛
لَوْلَا

كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ ۱۹
برای هیچ پیامبری نرسد که اسیران داشته باشد تا که در روی زمین کشتار بسیار کند. شما متاع این جهانی

را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد، و او پیروزمند و حکیم است. اگر پیش از این از جانب خدا حکمی نشده بوده، به سبب آنچه که گرفته بودید، عذابی بزرگ به شما می‌رسید.

نقش نفوذیان یهود منشاء اسیرگیری در این جنگ چیست؟ جریانی که دائم در مدینه پی‌گیری می‌شد، این بود که نبی اکرم(ص)

پیروزی‌های زودرس نداشته باشد، اگر مشرکان در بدر نابود می‌شدند، یهود به سرعت سقوط می‌کرد و منافقان نیز نمی‌توانستند آنان را یاری کنند. نفاق در مدینه نیاز به زمان داشت. نهضت اسلامی باید به تأخیر بیفتد؛ بنابراین یهودیان با نفوذ در سپاه اسلام و تشویق به اسیرگیری، بخشی از سپاه شَرک را از مرگ نجات دادند و بخشی دیگر نیز گریختند. برخی از انصار پیامبر(ص) نزد ایشان آمدند و از پیامبر(ص) خواستند که اسیران را ببخشند و بر این خواسته خویش پای فشردند. ۲۰ پیامبر(ص) پاسخ دادند: اگر چنین کنیم، سال دیگر به تعدادشان کشته می‌دهیم. گفتند: باکی نیست، امسال از آنان فدیة می‌گیریم و سود دنیا می‌بریم و در سال آینده شهید می‌شویم و بهشت می‌رویم. ۲۱

حضرت با بیان اینکه اگر امسال اسیر بگیرد، سال آینده کشته می‌دهید، اسیرگیری را سبب بقای مشرکان دانسته‌اند. کسی که جوّ اسیرگیری را بین مسلمانان

جلد: ۱، صفحه: ۲۷۶

ایجاد می‌کند، این نکته را می‌داند. این رد پا را در داستانی از ابن ابی الحدید پی‌می‌گیریم:

پس از جنگ، بین عمر و ابابکر در کشتن یا زنده نگه‌داشتن آنان، اختلاف شد. گروهی طرفدار ابابکر و گروهی طرفدار عمر بودند. پیامبر از خیمه بیرون آمد و فرمود: درباره این دو دوست خود (عمر و ابابکر) چه می‌گویید. آنان را آزاد بگذارید که برای هر کدام مثلی است. ابوبکر مانند میکائیل در میان فرشتگان است که خوشنودی و عفو خداوند را برای بندگان فرو می‌آورد و مثل او میان پیامبران، همچون ابراهیم است که میان قوم خود، از غسل نرم‌تر و شیرین‌تر بود. قومش برای او آتش افروخت و او را در آن افکند با وجود این فقط می‌گفت: أَفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. ۲۲ و به پیشگاه خداوند عرضه می‌داشت: فَمَنْ تَعْبَعِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. ۲۳ و همچون حضرت عیسی(ع) است که عرضه می‌داشت: إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. ۲۴

مثل عمر میان فرشتگان، مانند جبرئیل است که به خشم و غضب خداوند بر دشمنان خدا نازل می‌شود و مثل او میان پیامبران مانند نوح است که بر قوم خود از سنگ هم سخت‌تر بود که عرضه می‌داشت: وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ

تَدَّرَ عَلَيَّ الْأَرْضُ مِنَ الْكَافِرِينَ دَبَّارًا. ٢٥. و برای ایشان چنان نفرینی کرد که خداوند همه اهل زمین را غرق کرد...

. آن‌گاه پیامبر فدیة پرداختن اسرا را پذیرفت و بعد فرمود: اگر روز بدر عذاب نازل می‌شد، هیچ‌کس جز عمر از آن رهایی نمی‌یافت.

جلد : ١ ، صفحه : ٢٧٧

ابن ابی‌الحدید درباره این روایت می‌گوید:

این آیه که پیامبر اکرم(ص) خواندند که مثل ابوبکر مثل عیسی است، در سوره مائده است و این سوره در آخر

عمر پیامبر(ص) نازل شده است. جنگ بدر در سال دوم هجرت بوده است. چگونه می‌توان پذیرفت که پیامبر به

این آیه استدلال کرده باشد؟! وی سپس در متن و درستی حدیث تردید می‌کند. ٢٦.

چرا در داستان اسیرگیری، از افرادی چون علی(ع) و مقداد و دیگران نامی برده نشده و تنها این داستان درباره این دو تن جعل شده است؟ معلوم می‌شود این دو رد پای در این جریان داشتند که برای محو آن، این

داستان را ساخته‌اند. اسیرگیری را این دو راه انداختند تا در دستیابی به هدف پیروز شوند. آنان با این کار، مشرکان را نجات دادند و سال آینده، همین آزادشدگان و فراریان، جنگ احد را راه انداختند. اسیران بدر، از شخصیت‌های مهم قریش بودند، که ذره‌ای در حقانیت پیامبر تردید نداشتند. آنان عناد و کینه داشتند و کسانی بودند که به محض رهایی، آتش جنگی دیگر را برمی‌افروختند. چهره‌های آشنایی چون خالد بن ولید،

عکرمه بن ابی‌جهل، طلحه بن ابی‌طلحه، فرماندهان جناح چپ و راست مشرکان در نبرد احد، از این حمله‌اند. ٢٧.

جنگ بدر صرف نظر از این حاشیه بحرانی، برای مدینه بسیار شیرین بود. پس از این جنگ مدینه‌ای‌ها باور کردند پیامبری که توانست این جنگ را پشت سر بگذارد و هفتاد تن از دشمن را بکشد و هفتاد تن اسیر بیاورد، می‌تواند مدینه را اداره کند. آنان به قدرت و کارایی اسلام ایمان آوردند. ٢٨.

یهود که متوجه بهبود وضعیت پیامبر در مدینه می‌شود، بلافاصله و برای شکستن این وضعیت نخستین نیروی خود را عملیاتی کرده و به نوعی عمل می‌کند که با پیامبر درگیر شود و برای این هدف بنی‌قینقاع به شرارت

علیه پیامبر و مسلمانان پرداختند؛ به گونه‌ای که پیامبر راهی جز نبرد با آنها نداشتند

جلد : ١ ، صفحه : ٢٧٨

و به این ترتیب شیرینی پیروزی بدر را به تلخی بحران نبرد با بنی‌قینقاع مبدل ساختند. تفضیل این بحث در بخش آینده خواهد آمد.

۲. جنگ احد

دومین عملیات پیامبر با مشرکان، احد است. بسیاری از سرمایه‌گذاران و صاحبان کاروان مکه، در بدر کشته شدند. اموال بی‌صاحب شد و تعدادی نیز مجروح و تعدادی دیگر سرافکنده بازگشتند. یهود به مکه آمدند و با ابوسفیان گفت‌وگو و او را تحریک کردند و قول دادند که در صورت عملیات دوباره هماهنگ با آنان وارد جنگ می‌شوند. سال آینده ابوسفیان سه هزار نیرو برای رزم و جنگ گرد آورد و سه هزار نفر نیز زنان و نیروهای تدارکات بودند.

خبر این سپاه به پیامبر اکرم(ص) رسید. ایشان تصمیم به مشورت با یاران گرفتند. این نخستین عملیاتی است

که نبی اکرم درباره آن با مردم مشورت می‌کند و خبر می‌دهد که مشرکان به جنگمان می‌آیند و باید تدبیری اندیشید. نخست پیامبر(ص) پیشنهاد می‌دهند که در مدینه بجنگیم و جنگ را به جنگ شهری تبدیل کنیم؛ چرا که مشرکان پرشمار و تجهیزات نظامی‌شان بیشتر است. در میدان‌های باز می‌توانند ما را دور بزنند و محاصره کنند؛ اما اگر در شهر بجنگیم، چون محل عملیات را می‌شناسیم وقتی دشمن وارد کوچه‌های مدینه

شود، همه در این جنگ درگیر می‌شوند و سازمان دشمن تضعیف می‌شود. در نتیجه می‌توانیم از تمام قوا استفاده بهینه کنیم. آنان ادوات جنگ شهر، منجنیق و ابزار آتش زدن و خراب کردن قلعه‌ها و ... را همراه ندارند و فقط جنگ آنان جنگ شمشیر است. ۲۹

دلیل پیامبر اسلام کامل و با رعایت همه جانبه اصول و تاکتیک‌های نبرد بود؛ ولی برخی اصحاب نپذیرفتند و جنگ شهر را ننگین دانستند. ۳۰ مشورت‌های حضرت با هدف رشد دادن پیروان بود. اگر معرفت کاملی نسبت

به شخصیت

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۷۹

پیامبر(ص) داشتند، نه تنها نظر ایشان را رد نمی‌کردند، که از نظر حضرت استفسار می‌کردند تا نظر دهند و از

دیدگاه او بهره ببرند.

نفوذ و تغییر رأی مردم

اصحاب در برابر منطق مستحکم پیامبر باید منطق نظامی بیاورند. اما چنان‌که در تاریخ نقل است، مردم گفتند:

عار است که خارج از شهر نجنگیم و جوانان گفتند: ما در جنگ بدر نتوانستیم شرکت کنیم و امروز می‌خواهیم

جبران کنیم. دلایل مخالفان نظر پیامبر(ص) عالمانه و مدیرانه نبود، متعصبان و بی‌دلیل بود.

این حرف‌ها و ادله بی‌اساس برای خروج از مدینه، نشان می‌دهد که جریان سازی شده تا واقعیتی را که در

اینجا اتفاق افتاده بپوشاند و آن تحمیل خروج از شهر بر پیامبر اکرم است. اگر در شهر می‌جنگیدند، قطعاً نبرد

به سود پیامبر(ص) تمام می‌شد و ضربه‌ای که باید مشرکان در بدر می‌خوردند، همین جا کامل می‌شد. در نتیجه، سقوط شرك پیش می‌افتاد.

آورده‌اند: ابوسفیان هنگامی که به سوی مدینه می‌آمد، شخصی به او گفت: اینجا اگر در شهر بماند و با ما بجنگد، چه می‌کنید؟ او با اطمینان گفت: از شهر خارج می‌شوند. با این بیان، ابوسفیان پیش از جنگ، از خروج

سپاه پیامبر(ص) مطمئن بوده است و می‌دانست که برخی پیامبر(ص) را مجبور به خروج از شهر می‌کنند. در جریان مشاوره دو دستگی و اختلافی بین مردم رخ داد. عده‌ای طرفدار پیامبر و عده‌ای مخالفانند. در پایان حضرت پذیرفتند که از شهر خارج شوند. حضرت پس از اقامه نماز، به منزل رفتند تا لباس و زره بر تن کنند و سلاح بردارند و همراه ایشان، عمر و ابابکر نیز داخل شدند. ۳۱ اینجا مردم از کرده خویش پشیمان شدند که چرا رسول‌الله را بر خروج از شهر مجبور کرده‌اند. هنگامی که حضرت از منزل خارج شدند، مخالفان جنگ شهری به سراغ

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۸۰

ایشان آمدند و پشیمانی خویش را از مخالفت با نظر پیامبر(ص) ابراز کردند. اما دیگر حضرت پذیرفتند و فرمودند: به تصمیمی که گرفته شده است، عمل خواهد شد. ۳۲ شایسته نیست پس از پوشیدن زره آن را به

در آورم تا زمانی که با دشمن نبرد کنم. ۳۳ این نکته قابل تأمل است که چرا حضرت که موافق جنگ شهری است، تصمیم به خروج گرفته‌اند. حضرت می‌دانستند تغییر رأی مردم به دلیل دوری نفاق است و با ورود نفاق و

منافقان، تغییر رأی آنها محتمل است و نظر این مردم، ساعتی دیگر تغییر خواهد یافت و رأی دیگر خواهند داد.

نظریه خروج، از مردم نبود، بلکه به آنان القا شده بود. درست همانند سال پیش که تفکر اسیرگیری میانشان

القا شد. افزون بر آن، فرمانده‌ای چون رسول‌الله(ص) نمی‌تواند هر لحظه نظر خود را تغییر دهد. همچنین باید

توجه داشت که اگر پیامبر اکرم(ص) در این نبرد سخت می‌خواستند نظر خود را بدون نظر داشت عوامل محیطی و نظر مردم اعمال کنند، مردم با او همراهی نمی‌کردند. گذشته از اینها، جنگ بدر طراحی خود پیامبر

(ص) برای حمله به کاروان بود، بنابراین خود حضرت نظر می‌دادند؛ ولی اینجا جنگ دفاعی است و نظر مدافعان

نیز اهمیت دارد. در این جا، جای این پرسش است که چرا مردم نخست نظر به خروج دادند و سپس پشیمان

شدند؟

برای پاسخگویی به این پرسش، شاهدی می‌توان یافت. هنگامی که پیامبر برای پوشیدن زره داخل خانه می‌شود، ابابکر و عمر نیز همراه او داخل می‌شوند. هنگامی که این دو در بین مردم بودند، نظر مردم خروج از

شهر بود، اما هنگامی که اینها ساعتی از میان مردم خارج شدند، یکبارہ نظر مردم دگرگون شد! ۳۴ پس هسته مرکزی مخالفت با نظر نخست پیامبر اکرم(ص) مبنی بر نبرد در شهر مدینه این دو تن بودند که چون ساعتی از میان مردم دور شدند توده مردم بر آن شدند که همان نظر پیامبر اکرم(ص) را - جنگ در شهر - برآورده سازند. ۳۵

جلد : ۱، صفحه : ۲۸۱

پیامبر(ص) که قلبشان برای پیروزی مسلمانان می‌تپید، با وجود مخالفت مردم با پیشنهادشان، نظر القاشده

به توده را به ناچار برای خاموش کردن آتش فتنه داخلی به گاه جنگ و نبرد، پذیرفتند و فرمودند: از این پس، اگر به فرمان من باشید، پیروز هستید. ۳۶ گروهی به سرکردگی عبدالله بن ابی، که در پی بهانه‌جویی بودند،

از فرمان رسول‌الله و خروج از شهر سربرتاftند و از سپاه پیامبر کناره گرفتند و با این کار، آرامش خاطر سپاه را

بر هم زدند. ۳۷ این واقعه به خوبی نشان می‌دهد که جریان نفاق، چند لایه بود و هرگاه با تدبیر وحی‌آمیز پیامبر اکرم(ص) فتنه تفرقه افکنی خنثی می‌شد، لایه بعدی در جهت تخریب بنای نوپای جامعه اسلامی فُعال می‌شد.

طمع و آزمندی، زمینه‌ساز نفوذ دشمن

حضرت دامنه کوه احد را برای میدان مبارزه برگزیدند؛ چون کوه‌های احد در پشت جبهه اسلام، سدی طبیعی

است. هدف دشمن تهاجم به مدینه و آتش زدن آنجا نیست. تنها پیامبر(ص) را می‌خواهند. تنها نقطه ضعف احد، جبل الرمات است؛ همان کوه انشعابی از احد که تنگه‌ای را ایجاد کرده و دشمن می‌تواند از پشت آن دور

بزند و پشت سر مسلمانان بیاید و خط دو طرفه شود. پیامبر حکیم نیز از این مسئله آگاهی کافی داشتند. در

آن تنگه ۵۴ نفر را گماشتند و فرمودند: این تنگه را ببندید و هر کسی از این تنگه گذشت، او را با تیر بزنید. ۳۸

آرایش سپاه، همانند روز بدر بود. مشرکان با سر و صدای فراوان طبل‌ها، به میدان آمدند. این سو، نه اسبی

دارند و نه وسیله‌ای. طلحه بن ابی طلحه که قهرمان مشرکان بود، پیش آمد و مبارز خواست. امیرمؤمنان(ع)

پیش رفت و او و برادرش را کشت. یازده نفر دیگر نیز پیش آمدند و علی بن ابی طالب (ع) همه را به هلاکت رساند. دیگر کسی نبود که علم را بردارد. علم افتاده و لشکر کفر هم نظاره می‌کند. با کشته شدن آنان و فرمان حمله

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۸۲

پیامبر(ص) هم مسلمانان روحیه گرفتند و هم نیروهای دشمن پراکنده شدند. و پا به فرار گذاشتند. زنان، بردگان، پولها و طلاهای بسیاری که دشمن با خود از مکه آورده بود، همه، جا ماند. مسلمانان سراغ غنایم رفتند؛ اما مؤمنان حقیقی در حال تعقیب دشمن بودند. نگهبانان تنگه که دیدند همزمان در حال جمع‌آوری غنائم‌اند، از بالا به پایین آمدند. عبدالله بن جبیر گفت: پیامبر(ص) فرمان داده است حتی اگر دیدید تا مدینه هم

تعقیب شدیم و در حال شکست هستیم، تا دستور من نیامده اینجا را رها نکنید. اگر به شما گفتند ما در مکه

مشرکان را تعقیب می‌کنیم، تا دستور من نیامده از اینجا پایین نیاید. نصیحت عبدالله سودی نبخشید. تنها دوازده تن همراه عبدالله باقی ماندند. خالد بن ولید و یارانش که در کمین تنگه بودند، با آزاد شدن تنگه، پیش

راندند و باقی‌ماندگان را به شهادت رساندند و از بالای سر مسلمانان حمله کردند. ۳۹ نخستین هدف دشمن،

شخص پیامبر اکرم(ص) است. زنان مشرکان و اسرا، تا خالد را دیدند همه با هم فریاد زدند: خالد حمله کرد. کسانی که فرار می‌کردند، بازگشتند. امیرمؤمنان(ع) می‌داند که هدف نخست همه مشرکان، پیامبر(ص) است که در متن صحنه نبرد حضور دارد؛ از این رو از پیشانی جبهه به قصد حراست از وجود نازنین پیامبر اکرم

(ص) به سرعت خویش را به آن بزرگوار می‌رساند که در گیر و دار معرکه هم‌جمله خالد و یارانش از سویی و فرار بسیاری از مسلمانان، تنها و بی‌یاور مانده بودند. حضرت در این بازگشت قصد جنگ ندارد. امیرمؤمنان(ع)

در جنگ بدر شمار بسیاری از دشمن را از پا در آورد و زخم‌چندانی نخورد. اما در جنگ احد، تنها ۲۱ نفر را از پا

درآورد و هفتاد زخم خورد؛ به‌گونه‌ای که هر زخمی را می‌بستند، زخم کنار آن باز می‌شد. ۴۰ این زخم‌ها همان

زمانی بر پیکر ایشان وارد آمد که تمام دغدغه‌اش

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۸۲

پیامبر(ص) هم مسلمانان روحیه گرفتند و هم نیروهای دشمن پراکنده شدند. و پا به فرار گذاشتند. زنان،

بردگان، پولها و طلاهاي بسياري كه دشمن با خود از مکه آورده بود، همه، جا ماند. مسلمانان سراغ غنايم رفتند؛ اما مؤمنان حقيقي در حال تعقيب دشمن بودند. نگهبانان تنگه كهديدن همزمان در حال جمع‌آوري غنائم، از بالا به پايين آمدند. عبدالله بن جبير گفت: پيامبر(ص) فرمان داده است حتي اگرديد تا مدينه هم

تعقيب شديم و در حال شكست هستيم، تا دستور من نيامده اينجا را رها نكنيد. اگر به شما گفتند ما در مکه

مشركان را تعقيب مي‌كنيم، تا دستور من نيامده از اينجا پايين نياييد. نصيحت عبدالله سودي نبخشيد. تنها دوازده تن همراه عبدالله باقي ماندند. خالد بن وليد و يارانش كه در كمين تنگه بودند، با آزاد شدن تنگه، پيش

راندند و باقي‌ماندگان را به شهادت رساندند و از بالاي سر مسلمانان حمله كردند. ۳۹ نخستين هدف دشمن،

شخص پيامبر(ص) است. زنان مشركان و اسرا، تا خالد راديدن همه با هم فرياد زدند: خالد حمله كرد. كساني كه فرار مي‌كردند، بازگشتند. اميرمؤمنان(ع) مي‌داند كه هدف نخست همه مشركان، پيامبر(ص) است كه در متن صحنه نبرد حضور دارد؛ از اين رو از پيشاني جبهه به قصد حراست از وجود نازنين پيامبر اكرم

(ص) به سرعت خويش را به آن بزرگوار مي‌رساند كه در گير و دار معرکه همچه خالد و يارانش از سويي و فرار بسياري از مسلمانان، تنها و بي‌ياور مانده بودند. حضرت در اين بازگشت قصد جنگ ندارد. اميرمؤمنان(ع)

در جنگ بدر شمار بسياري از دشمن را از پا در آورد و زخم چنداني نخورد. اما در جنگ احد، تنها ۲۱ نفر را از پا

درآورد و هفتاد زخم خورد؛ به گونه‌اي كه هر زخمي را مي‌بستند، زخم کنار آن باز مي‌شد. ۴۰ اين زخمها همان

زمانی بر پیکر ایشان وارد آمد که تمام دغدغه‌اش

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۸۲

رسیدن به وجود مبارك حضرت رسول(ص) بود و با سرعت اسب مي‌تاخت كه پيش رود و به پيامبر(ص) برسد.

پيامبر(ص) از اسب افتاده بودند. دشمن به اندازه‌اي نزديك شده بود كه با سنگ حضرت را مي‌زدند. تنها ابهت

پيامبر(ص) بود كه به آنان اجازه نمي‌داد پيش روند و كار را تمام كنند. حضرت تنها با سنگ دفاع مي‌كردند. نه شمشيري براي‌شان مانده بود و نه تيري. اما در اين حال، پيشاني خويش را از خون پاك مي‌كردند و خطاب به

دشمن مي‌فرمودند: جمعيتي كه چهره پيامبر خود را با خون او رنگين كردند، چگونه رستگار مي‌شوند. ۴۱ و اين

نشان از کمال عاطفه و مهر اوست؛ برای حرکت انسان‌ها به سوی سعادت و رستگاری!

معماي شایعه کشته شدن پیامبر(ص)

در شرایط بحرانی نبرد، ناگهان فریاد برخاست که پیامبر(ص) کشته شد. مسلمانانی که در این گیرودار اندک مقاومتی داشتند، با شنیدن این خبر پا به فرار گذاشتند و همه نیروی شریک آزاد شد. شایعه کشته شدن پیامبر(ص) را حتی دشمن هم باور کرده بود. عده‌ای خیالشان آسوده شد و جنگ را رها کردند، اما عده‌ای که جلو

بودند، دیدند که پیامبر زنده است و لحظات آخر عمرشان است. امر به قدری مشتبه شده بود که ابوسفیان نیز

نمی‌دانست که پیامبر زنده است یا نه. ۴۲ امیرمؤمنان(ع) که می‌دانست داستان چیست، خود را به پیامبر رساند و حلقه محاصره ایشان را به عقب راند. گروهی از مسلمانان دیدند که پیامبر زنده است و حمله را هدایت می‌کند. نیرویی گرفتند و ایشان را کمک کرده، از معرکه نجات دادند. معیار کسانی که از نبرد فرار نکردند، این است که زخمی شده‌اند. و تنها همین مجروحان‌اند که در نبرد حمراءالاسد شرکت می‌جویند.

جلد: ۱، صفحه: ۲۸۴

مطابق متون تاریخی، در چهار نقطه شیطان فریاد زد: ۱. در شب پیمان عقبه در منا که پیامبر اکرم(ص) با اهل

مدینه قرارداد می‌بست، شیطان فریاد زد: چرا آسوده خوابیده‌اید؟ پیامبر(ص) می‌خواهد با اهالی مدینه قرارداد

ببندد. مشرکان بیدار شدند و به خانه حمله کردند؛ ۲. در جلسه‌ای که تصمیم داشتند پیامبر(ص) را بکشند، شیطان در قالب پیرمردی از اهل نجد آمد و پیشنهاد داد از تمام قبایل جمع شوند تا امکان خونخواهی نباشد؛

۳. در جنگ بدر شیطان فریاد می‌زد و مشرکان را به پایداری تشویق می‌کرد؛ ۴. در جنگ احد، که فریاد زد: پیامبر کشته شد. ۴۳ درباره ناله شیطان در این موارد باید با دیده تردید نگریست. این مطلبی است که تنها تاریخ‌نگاران به آن پرداخته‌اند و روایتی در این باره نقل نشده است. آیا واقعاً شیطان، ابلیس بوده و این کارها را

انجام داده یا اینکه باید به دنبال شیطان‌هایی از جنس انسان باشیم. هرچا در تاریخ کاری را به این صورت به شیطان نسبت دهند، باید علامت پرسشی روی آن گذاشت. آیا از نظر کلامی و فلسفی شیطان حق دارد این چنین ظاهر شده، راه را به انحراف ببرد؟

در احد کسی که فریاد زد، انسان و قطعاً از کسانی بود که می‌خواست این عملیات به ضرر پیامبر(ص) تمام شود. اگر این خبر از سوی مشرکان بود، ابوسفیان در درستی یا نادرستی آن مردد نمی‌شد؛ بنابراین، این سخن را باید نفوذی‌هایی از درون مسلمانان گفته باشند.

جنگ احد تمام شد. این جنگ وضعیتی بحرانی برای مدینه ایجاد کرد؛ چرا که مردم مدینه در شب عقبه، در منا تعهد سپرده بودند که با جان و مالشان از پیامبر(ص) حمایت می‌کنند؛ اما خلاف آن انجام دادند و در روز احد بسیاری از مهاجران، پیامبر را رها کرده، گریختند که خداوند متعال ایشان را مذمت و

سرزنش فرمود. ۴۴ این بحران با عفو عمومی خداوند فروکش کرد. ۴۵ ضربه اساسی در جنگ احد برای پیامبر،

شهادت حمزه سیدالشهداء بود.

۳. نبرد حمراءالاسد

پس از نبرد احد، به پیامبر خبر رسید که مشرکان تصمیم گرفته‌اند به مدینه بازگردند و آن را غارت کنند. مشرکان از اینکه به آسانی از این پیروزی گذشته بودند و پیامبر هنوز زنده بود، پشیمان بودند. گفتند: باز می‌گردیم و مدینه را غارت می‌کنیم. بزرگانشان را که هلاک کردیم و دلیرشان را که حمزه بود، کشتیم، چرا

باز نگردیم؟ می‌رویم و اموال و زنان و دخترانشان را غارت می‌کنیم.

ابوسفیان بی‌گدار به آب زده است. او همه توانایی‌ها و روحیات پیامبر اکرم و مردم مدینه را شناسایی کرده است. این کار نیاز به توان پشتیبانی و اطلاعاتی پیچیده‌ای دارد.

سپاهیان پیامبر (ص) به مدینه بازگشته، مشغول دفن جنازه‌ها بودند. اوضاع روحی مردم به هم ریخته است که منادی پیامبر برای نبرد حمراءالاسد، بانگ برداشت. حضرت اعلام کردند: کسانی که دیروز از جنگ فرار نکردند، آماده تعقیب دشمن شوند. انصار پیامبر، در حالی که بیشترشان زخمی بودند و خون از زخم‌هایشان

می‌چکید، آهنگ قریش کردند. ۴۶

نقش عملیات روانی در پیشبرد نبرد

مشرکان در راه بازگشت بودند که شخصی به ایشان رسید که از مدینه به مکه می‌رفت. از او خبر پرسیدند. گفت: محمد و اصحابش را در حمراءالاسد دیدم. سربازانش در نهایت خشم از مدینه خارج شده در پی شمايند. مسلمانان از نتیجه دیروز سخت پشیمان‌اند. او به قدری از وضعیت روحی و روانی سپاه

اسلام سخن گفت که ابوسفیان از ادامه راه منصرف شد و گفت: ما به پیروزی بزرگی دست یافته‌ایم. اگر بازگردیم، تن به شکست داده‌ایم. نعیم بن مسعود اشجعی که از تجار مکه بود، با سپاه قریش روبه‌رو شد. ابوسفیان از او پرسید: کجا می‌روی. گفت: مدینه. ابوسفیان گفت: اگر از راه حمراءالاسد بروی و با محمد و اصحابش ملاقات کنی و آنان را از تعقیب ما بازداري، من ده شتر پربار از خرمان و مویز به تو می‌دهم. نعیم پذیرفت و هنگامی که به سپاه پیامبر رسید، به آنان گفت: باز گردید که هم سوگندان قریش و هرکه به جنگ

احد نیامده بود، با ایشان متحد شده‌اند و شما تاب رویارویی با آنان را ندارید. مسلمانان با ایمانی استوار در پاسخ گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. ما پروای آنان نداریم. جبرئیل نازل شد و رسول‌الله را گفت: بازگرد که خداوند رعبی از شما در دل قریش افکنده و آنان برگشته‌اند.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدَ جَمَعُوا لَكُمْ فَآخَشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. ٤٧

کسانی که مردم گفتندشان که مردم برای جنگ با شما گرد آمده‌اند، از آنها بترسید، و این سخن بر ایمانشان

ببفزود و گفتند: خدا ما را بسنده است و چه نیکو یاور است.
کاروان مسلمانان، در بین راه با کاروانی تجاری برخورد کرد و خرید و فروشی با آنان کردند و سودی بردند و این

چنین خداوند جزای پرهیزگاران و متوکلان را در دنیا و آخرت عطا می‌کند. ٤٨
فَاتَّقِلُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَقَضَلْ لَمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَأَتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ؛ ٤٩

جلد : ١ ، صفحه : ٢٨٧

پس از جنگ بازگشتند، در حالی که نعمت و فضل خدا را به همراه داشتند و هیچ آسیبی به آنها نرسیده بود. اینان به راه خشنودی خدا رفتند و خدا را بخشایشی عظیم است.

جلد : ١ ، صفحه : ٢٨٨

پی‌نوشت‌ها

١. بقره، آیه ٨٠.
٢. الاحتجاج، ج ١، ص ٣٨؛ تفسیر امام حسن عسکری(ع)، ص ٢٩٤.
٣. حج، آیه ٣٩.
٤. المغازی، ج ١، ص ١٣١.
٥. رك: الطیقات‌الکبری، ج ١، ص ١٨٤.
٦. عمر بن شبه‌النمیری، تاریخ‌المدینه‌المنوره، تحقیق فهم شلتوت، (قم: دارالفکر، ١٣٦٨)، ج ١، ص ٤٥٩.
٧. سیره حلبی، ج ٢، ص ١٤٩؛ تفسیر عیاشی، ج ٢، ص ٢٥ و ٥٤.
٨. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ١، ص ١٨٤.
٩. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ١٤، ص ١١٨.
١٠. المغازی، ج ١، ص ٤٨؛ سیره حلبی، ج ٢، ص ١٥٠.
١١. مائده، آیه ٢٤.
١٢. المغازی، ج ١، ص ٤٨؛ تاریخ‌الخمیس، ج ١، ص ٣٧٣.
١٣. سیوطی، الدر المنثور، ج ٣، ص ١٦٣.
١٤. یکی از زخمی‌های جنگ بدر، عمرو بن عبدود است اما صحبتی از او در جنگ بدر نیست. در حالی که در جنگ خندق بسیار از او یاد می‌شود. در اینجا شخصیت عتبه و شیبه و ولید به حدی بزرگ است که نوبت به عمر بن عبدود نمی‌رسید.

۱۵. علي(ع)، پسر عموي پیامبر؛ حمزه، عموي پیامبر؛ عبيده، پسر عموي پیامبر(ص) است.

جلد : ۱، صفحه : ۲۸۹

۱۶. رك: شيخ مفيد، الارشاد، ج ۱، ص ۵۷؛ هر سه اين كشته شدگان بستگان معاويه بودند. اميرمؤمنان در نامه‌اي به معاويه بر شمشير خويش فخر مي‌فروشد. (ابن ابي‌الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۸۳).
۱۷. حمزه و علي(ع) بدن مجروح عبيده را به عقب برگرداندند. او رو به رسول‌الله كرد و گفت: آيا من شهيدم؟

فرمود: بلي. تو نخستين شهيد اهل بيت من هستي. عبيده گفت: اگر عموي تو زنده بود مي‌فهميد كه من اولاترم به او. حضرت فرمود: کدام عمويم؟ ابوطالب كه سروده بود: ما با فرزندان و زنانمان از محمد حمايت مي‌كنيم و حضرت فرمود: آيا در حالي كه فرزند او چون شير با دشمنان مي‌جنگد و فرزند ديگرش در جهاد

در راه خدا به حبشه رفته است، درباره او چنين مي‌گويي؟! گفت: آيا با اين حال من، بر من عتاب مي‌كني؟! حضرت فرمود: نه، بر تو عتاب نمي‌كنم، ولي تو نام عمويم بردي و من بدان جهت آزرده شدم. از اين غضب پیامبر در اين وضعيت مي‌توان پي برد كه ابوطالب در كمال ايمان به خدا و رسول بوده و نزد ايشان احترام بسيار داشته است. (رك: تفسير قمي، ج ۱، ص ۲۶۵)؛ ابن ابي‌الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۸۰).

۱۸. شيخ مفيد، الارشاد، ج ۱، ص ۶۹.

۱۹. الانفال، آيات ۶۷ و ۶۸.

۲۰. تفسير قمي، ج ۱، ص ۱۲۶، ۱۲۷ و ۲۷۰.

۲۱. تفسير قمي، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲۲. الانبياء، آيه ۶۷.

۲۳. ابراهيم، آيه ۳۶.

۲۴. مائده، آيه ۱۱۸.

جلد : ۱، صفحه : ۲۹۰

۲۵. نوح، آيه ۲۶.

۲۶. ابن ابي‌الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۷۴.

۲۷. المغازي، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲۸. آتش بدر، تازه فروكش کرده بود كه يهود بني‌قينقاع اعلام جنگ مي‌كنند. در فصل بعد به اين مسئله خواهيم پرداخت.

۲۹. رك: ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۱، ص ۲۴۳؛ ابن ابي‌الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۲۳.

۳۰. رك: تفسير قمي، ج ۱، ص ۱۱۱؛ مجمع البيان، ج ۱، ص ۴۹۶.
۳۱. فدخل رسول الله و دخل معه، ابوبكر و عمر... ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۳۲۵.
۳۲. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۳۶.
۳۳. المغازي، ج ۱، ص ۲۱۴؛ طبقات كبري، ج ۲، ص ۳۸.
۳۴. رك: ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۲۴.
۳۵. پيش از اين نیز در جنگ بدر، همين دو تن بودند كه با نظر پیامبر درباره اسرا، مخالفت كردند. رك: ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۷۴.
۳۶. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۳۲۵.
۳۷. تفسير قمي، ج ۱، ص ۱۲۲.
۳۸. تفسير قمي، ج ۱، ص ۱۱۱؛ مجمع البيان، ج ۱، ص ۴۹۶.
۳۹. تفسير قمي، ج ۱، ص ۶۶.
۴۰. در آمار كشته شدگان به دست اميرمؤمنان در احد و بدر، اختلاف است. رك: الإرشاد، ج ۱، ص ۷۲؛ المغازي، ج ۱، ص ۶۹.
۴۱. رك: مجمع البيان، ج ۱، ص ۵۰۱.

جلد : ۱، صفحه : ۲۹۱

۴۲. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۴۴.
۴۳. رك: ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۳۷. ابن ابي الحديد فرياد شيطان در روز احد را از زبان عمر نقل مي كند: چون شيطان بانگ برآورد كه محمد كشته شد، من همچون ماده بزي به كوه گريختم... .
۴۴. آل عمران، آيه ۵۵؛ آل عمران آيه ۴۴.
۴۵. آل عمران، آيه ۱۵۵.
۴۶. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۸۴؛ تفسير قمي، ج ۱، ص ۱۱۷. دلالت دارد كه ابوسفیان نیز نسبت به واقع ماجرا مردّد بود.
۴۷. آل عمران، آيه ۱۷۳.
۴۸. تفسير قمي، ج ۱، ص ۱۲۴؛ مجمع البيان، ج ۱، ص ۵۳۹؛ اعلام الوري، ص ۸۴.
۴۹. آل عمران، آيه ۱۷۴.

جلد : ۱، صفحه : ۲۹۲

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۹۲

۱۸

نبردهای مستقیم یهود با اسلام

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۹۳

دشمن‌ترین مردم نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، یهود و مشرکان‌اند. ۱. آن گونه که در بیشتر کتب تاریخ موجود، در تشریح عملیات بدر و احد سرمایه‌گذاری و ریشه‌یابی شده، در عملیات پیامبر(ص) با یهودیان کار پژوهشی صورت نگرفته است. در تاریخ‌نگاری معمول، عملیات پیامبر(ص) با یهود همیشه دست دوم است. در حالی که تمام نیروی مشرکان تنها در دو عملیات بدر و احد پایان می‌پذیرد،

اما یهود تا پایان عمر پیامبر(ص) دست از مبارزه نمی‌کشد. عملیات‌های یهود از پیچیدگی خاصی برخوردار است. از پیش از تولد پیامبر(ص) تا زمان رحلت ایشان که حضرت سپاه اسامه را برای نبرد موته آماده کرده بودند، بارها یهود و پیامبر(ص) رویارویی‌هایی داشته‌اند، ولی تاریخ‌نگاران به این سلسله عملیات توجه لازم نکرده و آن را پیاپی بررسی نکرده‌اند.

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۹۵

یکی از کیدهای یهود در عملیات‌ها این بود که ضربات خود را به دین خاتم می‌زدند و سپس به‌گونه‌ای آن‌را بیان می‌کردند که گویی آنهاوند که مظلومانه مورد هجوم قرار گرفته‌اند. برای اثبات این مطلب کافی است زمان

حساس عملیات‌های بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر و بنی‌قریظه و نوع عمل آنها را مورد دقت قرار دهیم. این مطلب خود به تنهایی نشانگر آن است که در طراحی عملیات، یهود با زیرکی بسیاری عمل می‌کرد، درحالی که در عملکرد مشرکان نوعی روحیه عجولانه هویداست. با نظر داشت این مطلب است که در نبردهای فیزیکی و روانی پیچیده علیه پیامبر اسلام(ص)، مقصر دانستن صرف مشرکان، ما را به بیراهه می‌برد

و تحلیل‌های تاریخی ما را ناقص می‌کند و مناسب است برای رسیدن بهتر به حقیقت تاریخ، اتحاد مشرکان، یهود و منافقان را مدنظر قرار دهیم و از تحلیل‌های تک‌محوری بپرهیزیم.

۱. بني قينقاع، نخستين شورش يهود

بني قينقاع، نسبت به بني نضير و بني قريظه اهميت كمترى دارد، اما نخستين گروه يهودى است كه پيمان خويش را با پيامبر خدا ناپديده گرفت و با مسلمانان وارد جنگ شد. پس از بازگشت پيامبر از بدر، يهود شورش کرده، عهد خود را شكستند. پيامبر به بازار بني قينقاع رفت و در جمع آنان فرمود: شما مي دانيد كه من پيامبر خدا هستم... پس پيش از آنكه حادثه اي مانند بدر براي شما پيش آيد، اسلام آوريد و مراقب باشيد. يهوديان گفتند: اي محمد، به آنچه با قوم خود در بدر انجام دادى مغرور نشو كه آنان مرد جنگ نبودند و اگر ما به جنگ تو آييم، خواهى ديد كه جنگجويانى مانند ما نيست. ۲. اين قبيله كه شجاع ترين قبيله يهوديان به

جلد : ۱، صفحه : ۲۹۶

شمار مي رفتند، هيچ گونه كشت و زرعى نداشتند و كارشان زرگرى و صنعتگرى بود؛ از اين روست كه بازار بني قينقاع در يثرب شهرت داشته است. ۳. اعلام جنگ يهوديان با مسلمانان، براي اهالي مدينه سخت گران بود؛ چون بني قينقاع با گروه هايي از مدينه هم پيمان بودند. حضرت تصميم گرفت پاسخ اين خيانت را با قدرت بدهد. مسلمانان پانزده روز آنان را در ميان دژهاي شان محاصره كردند و بني قينقاع ناچار به تسليم شدند. رسول خدا(ص) دستور بازداشت همه را صادر كرد و قصد مجازات جدي آنان را داشت و به گفته مورخان تصميم به كشتن تمام آنان داشت. ۴. اما يهوديان و هم پيمانان شان وارد ميدان شدند و آنقدر وساطت كردند كه حضرت دست از خونشان شست و راضى به كوچاندن آنان شد. ۵. براي نمونه، عبدالله بن ابي پس از اسارت بني قينقاع نزد پيامبر آمد و از آن حضرت خواست درباره هم پيمانان يهودى اش نيكي كند. وقتي رسول خدا به او توجهي نكرد، جسورانه دست در گريبان زره آن حضرت كرد و با تندي خواسته خود را تكرر كرد. پيامبر فرمود: رهايم كن، اما عبدالله همچون بر آزادي بني قينقاع پافشاري كرد و گفت: آنان هم پيمان من بوده اند و در مواقع حساس به كمكم شتافته اند. رسول خدا كه وضع را چنان ديد، مجبور به آزادي بني قينقاع شد و و تبعيدشان كرد. ۶.

۲. بني نضير، جنگ طمع كارانه يهود

پس از نبرد احد و بازگشت سپاهيان اسلام به مدينه، بني نضير پيمان خود را با پيامبر شكسته، اعلان جنگ كردند. شرايط اين نبرد بسيار بحراني بود و روحيه مردم چندان مناسب دفاع نبود. نكنه مهم در اين روايت،

نقش هم پيمانان يهود در مدينه است كه با وعده ياري يهود، آنان را به اعلان جنگ تشويق مي كنند. ۷

جلد : ۱، صفحه : ۲۹۷

رسول الله فرمان حرکت داد. سپاه اسلام به سوی قلعه بنی‌نضیر حرکت کرد. یهودیان با دیدن رسول خدا(ص)

و اصحابش، بالای قلعه‌ها رفته، شروع به پرتاب سنگ و تیر کردند. سپاه پیامبر قلعه را محاصره کرد و این محاصره به طول انجامید. یکی از دلایل این محاصره آن بود که ارتباط یهود با منافقان مدینه که قول همکاری داده بودند، قطع شد. در طول روزهای محاصره عملیات نظامی بین دو طرف صورت می‌گرفت. تا اینکه یهود تن

به تسلیم داد و مسلمانان پیروز شدند و پیامبر(ص) حکم به کوچ اجباری آنان داد. منافقان مدینه، هنگام کوچ بنی‌نضیر، با ناراحتی آنان را بدرقه کردند. زید بن رفاعه، دوست عبدالله بن اُبی می‌گفت: از نبود بنی‌نضیر در مدینه وحشت می‌کنم، ولی آنان به سوی عزت و ثروت می‌روند و به سوی قلعه‌هایی بلند که مانند اینجا نخواهد بود. ۸.

به اتفاق مفسران و مورخان، آیات دوم تا پانزدهم سوره حشر درباره رویداد بنی‌نضیر نازل شده است؛ به‌گونه‌ای که ابن عباس آن را سوره بنی‌نضیر نامیده است. ۹.

۳. خندق آتش یهود، جنگ مشرکان

بنی‌قریظه هیتی را به مکه فرستادند. آنها با ابوسفیان مذاکره و او را تحریک به گردآوری نیرو کردند. انگیزه تحریک آنها نیز نزدیک بودن پیروزی در عملیات احد بود. پس از عملیات احد، یأس مشرکان که در جنگ بدر حاصل شده بود، تبدیل به بارقه امید شد؛ امید به اینکه می‌توانند پیامبر(ص) را از میان بردارند. در عملیات پیش نیز یهودیان بنی‌نضیر به مشرکان قول داده بودند، اما عمل نکرده بودند. اما این بار قول دادند

که همزمان عملیات انجام دهند. پس از رفت و آمد فراوان، مشرکان توانستند ده هزار نیرو جمع کنند. پیامبر اکرم(ص) همه مردم را جمع کردند و نظر خواستند. مردم که از مشاوره جاهلانه سال

جلد : ۱ ، صفحه : ۲۹۸

گذشته خود در جنگ احد ضربه بسیار دیده بودند گفتند: همان يك بار که سال پیش نظر دادیم ما را بس است، حرف حرفه شما باشد. سلمان ۱۰ گفت: یا رسول الله، در ایران وقتی جمعیتی به شهری حمله می‌کرد

و توان انسانی و تجهیزاتی برابر نبود، در برابر او خندق می‌کنند. جنگ فرسایشی می‌شد و در نتیجه احتمال

عقب‌نشینی دشمن بیشتر می‌شد. پیامبر(ص) نظر سلمان را هوشمندانه دانستند و پذیرفتند. ۱۱ بین کوه احد و کوه صلح را کانال کردند. خاک خندق را به سمت مدینه ریختند و خاکریزی ساختند. دشمن با دیدن این مانع دریافت که این طرح عرب نیست. پیامبر اکرم(ص) سه هزار نیرو در مدینه بسیج کرده‌بود. در همین زمان

از پشت مدینه، بنی‌قریظه اعلان جنگ کردند. مسلمانان دیگر حتی درون مدینه هم امنیت نداشتند. این اوج خیانت و سوءاستفاده یهودیان از رأفت پیامبر اسلام بود و نشان از عمق کینه آنها به اسلام داشت. پیامبر (ص) فرمود: رفت و آمد کنندگان مسلح باشند. زنها را در قلعه‌هایی جمع کردند و حسان بن ثابت را که از

شاعران بزرگ عصر بود، نزد آنان گذاشتند. یکی از زنان یهودی‌ای را دید که قصد تعرض دارد. به حسان گفت:

از ما دفاع کن. حسان گفت: من جبهه نرفتم که نجنم. من مرد جنگ نیستم. اگر شعر می‌خواهید برایتان می‌گویم. آن زن، شمشیر حسان را گرفت و آن یهودی را به هلاکت رساند! ۱۲
مدینه مخاطره آمیز شد. به قدری شرایط سخت شد که منافقان تصمیم فرار جمعی مردم از معرکه را شایع کردند.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا

مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا؛ ۱۳

جلد: ۱، صفحه: ۲۹۹

منافقان و آنهایی که در دل‌هایشان بیماری است، می‌گفتند: خدا و پیامبرش جز فریب به ما وعده‌ای نداده‌اند

و گروهی از آنها گفتند: ای مردم یثرب، اینجا جای ماندن نیست. باز گردید و گروهی از آنها از پیامبر رخصت طلبیدند. می‌گفتند: خانه‌های ما را حفاظی نیست. خانه‌هایشان بی‌حفاظ نبود، می‌خواستند بگریزند. این حرف‌هایی بود که پشت خاکریز رد و بدل می‌شد. چون سه عامل مهم وضعیت را بسیار سخت کرده بود:

سرماي بهمن‌ماه؛ ضعف پس از ماه مبارك رمضان، چرا که در ماه رمضان خندق را کنده بودند؛ ترس از ده هزار

نیروی کاملاً مسلح و باران تیر، که به این سو می‌آید. ترس و ضعف و سرما، نیرو را از پا در می‌آورد. اوضاع سختی پیش آمده بود. از آن سوی، مشرکان نیز گرفتار معرکه‌ای سخت شده بودند. آنان جنگی کوتاه مدت را

پیش‌بینی کرده بودند و آذوقه‌ای اندک با خود آورده بودند. اما جنگ به طول انجامیده بود. افزون بر آن ترس و ضعف و سرما دامن‌گیر آنان نیز شده بود. خداوند فرمود:

وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا

حکیم؛ ۱۴

در دست یافتن به آن قوم سستی مکنید. اگر شما آزار می‌بینید، آنان نیز چون شما آزار می‌بینند، ولی شما از خدا چیزی را امید دارید که آنان امید ندارند. و خدا و دانا و حکیم است.

عمرو بن عبدود، قهرمان عرب، از خندق عبور کرد و مبارز طلبید. عمرو در معرکه جولان می‌داد و مبارز می‌طلبید. حضرت رسول به اصحاب فرمود: کیست که با او مبارزه کند؟ هیچ‌کس پاسخی نداد؛ جز امیرمؤمنان

(ع). حضرت فرمود: این عمرو است بنشین شاید دیگری برخیزد. هیچ‌کس برای مبارزه با

عمرو جرئت برخاستن نداشت. به روایت ابن ابی‌الحدید، علی(ع) رهسپار میدان می‌شود. پیامبر(ص) فرمود:

امروز تمام ایمان در برابر تمام شرك قرار گرفت. ۱۵ عمرو در برابر چشمان حیرت‌زده مشرکان و مسلمانان با ضربت شمشیر علی(ع) از پای درآمد. با کشته شدن عمر، روحیه دشمن شکسته شد. ۱۶ نقش نفوذیان پیامبر(ص) در سپاه شرك

بزرگ‌ترین متحدان این جنگ قریش، قطفان و بنی‌قریظه بودند. ابوسفیان تصمیم گرفت هماهنگ با قطفان و بنی‌قریظه عملیات را آغاز کند. نعیم بن مسعود اشجعی، شبانه به سوی رسول‌الله آمد و اسلام خویش را ابراز

کرد و من تازه مسلمانی هستم که آنان از اسلام من آگاهی ندارند و با تمام این قبایل که به جنگ شما آمده‌اند، دوستی دیرینه دارم. اگر دستوری دارید، اجرا می‌کنم. پیامبر(ص) فرمود: برو اتحاد این گروه‌ها را به هم بزن. نعیم نزد بنی‌قریظه که آتش‌افروز جنگ بودند، رفت و خیرخواهی خود را ابراز کرد و گفت: اگر مشرکان

عملیات را آغاز کنند و در جنگ شکست بخورند، فرار می‌کنند و به مکه می‌روند؛ اما شما اسیر می‌شوید و محمد(ص) همه شما را می‌کشد. گفتند: چه کنیم؟ گفت: بخواهید چند تن از رؤسای مشرکان نزد شما بیایند و همراه با شما بجنگند تا مطمئن شوید که اینها به خاطر دوستانشان به شما خیانت نخواهند کرد. نعیم از سوی دیگر نزد ابوسفیان رفت و گفت: شنیده‌ام که بنی‌قریظه از نقض عهد با محمد(ص) پشیمان شده

و نزد محمد(ص) فرستاده‌اند که ما ده تن از اشراف قریش به را گروگان می‌گیریم و به تو می‌دهیم تا بر عهد

و پیمان خویش باقی باشیم و از ما راضی شوی. نعیم مأموریت خویش را به گونه‌ای نیکو به انجام رسانید و سخن گفت و مخفیانه به اردوگاه اسلام بازگشت. ابوسفیان شب شنبه تصمیم به حمله گرفت. نمایندگانی به

دژ بنی‌قریظه فرستاد

و گفت: اینجا منطقه زندگی ما نیست، چهارپایان ما در حال هلاک‌اند؛ شما فردا از پشت سر حمله کنید، تا کار را یکسره سازیم. فرمانده بنی‌قریظه در پاسخ گفت: فردا روز شنبه است. ما ملت یهود در چنین روزی دست به هیچ‌کاری نمی‌زنیم؛ زیرا گروهی از گذشتگان ما در چنین روزی دست به کار زدند و گرفتار عذاب الاهی شدند. افزون بر این، ما در صورتی اقدام به جنگ می‌کنیم که عده‌ای از بزرگان احزاب همراه با ما در دژ

باشند. ابوسفیان با شنیدن این سخن گفت: نعیم درست گفته است. او خیرخواه ماست. بنی‌قریظه درصدد خیانت‌اند. از هم پیمانی با آنان چشم پوشید و تصمیم گرفت بدون آنان به جنگ با

پیامبر(ص)

رود. با این تردید خللی در سپاه شرك ایجاد شد و عملیات يك روز به تأخیر افتاد. ۱۷

امداد الاهي

شب هنگام، توفانی به پا شد. توفان خاک‌ها را به سمت مشرکان حرکت داد. چادرها را از جا کند و آتش‌ها را

خاموش کرد. مشرکان پشت سپرهایشان پناه گرفتند. برخورد شن‌ها به سپرها صدای وحشتناکی ایجاد می‌کرد. مشرکان به شدت هراسیده بودند. ابوسفیان که از دستیابی به هدف نا امید شده بود، سران احزاب

را جمع کرد تا تصمیم نهایی خود را بگیرند و تکلیف خود را مشخص کنند.

نقش نیروهای اطلاعات عملیات در پیروزی

پیامبر(ص) به یاران فرمودند: یکی به آن سو برود و خبری بیاورد. کسی از جا تکان نخورد. حذیفه را خطاب کرده، فرمودند: در تمام این شب صدای مرا می‌شنوی و پاسخ نمی‌گویی؟! گفت: فدایت شوم، سرما و بدحالی مانع بود. فرمود: از آن سو خبری بیاور. هنگامی که بازگشتی، جز من با هیچ‌کس چیزی

جلد: ۱، صفحه: ۳۰۲

نگو. حذیفه، چون داخل سپاه مشرکان شد، خیمه بزرگی دید که آتشی در آن افروخته‌اند. ابوسفیان را دید که از سرما می‌لرزید. و می‌گفت: ای گروه قریش، اگر به گمان محمد، ما با اهل آسمان می‌جنگیم، ما طاقت

جنگ با اهل آسمان نداریم. اگر جنگ با اهل زمین است که ما مرد جنگیم. سپس گفت: اطرافیان خود را شناسایی کنید که در میانان جاسوسی نباشد. حذیفه میان عمروعاص و معاویه بود. فوراً از سمت راستی پرسید: تو کیستی؟ گفت: عمروعاص. از سمت چپی پرسید: تو کیستی؟ گفت: معاویه. با این ترفند، حذیفه

شناسایی نشد و کسی از او چیزی نپرسید. پس ابوسفیان تصمیم به فرار گرفت و امر کرد تا مشرکان سوار

شوند و بگریزند. حذیفه بازگشت و رویداد را به حضرت عرض کرد. سپاه دشمن گریخته بود و جنگ پایان یافته

بود. اما پیامبر(ص) کسی را تا صبح از این جریان آگاه نساخت. ۱۸ این احتمال وجود داشت که ابوسفیان حذیفه را شناسایی کرده و اطلاعات غلط به او داده باشد. حذیفه هم به مسلمانان انتقال دهد و مسلمان منطقه را رها کنند، سپس ابوسفیان و سپاهیان بازگردند و حمله کنند. پیامبر(ص) فرمود: به مسلمانان چیزی نگو که تا پایان بمانند.

۴. بنی‌قریظه، تنبیه مقتدرانه خیانتکاران یهود

پس از جنگ خندق، پیامبر(ص) پس از اطمینان از فرار مشرکان، به فرمان خداوند، سراغ بنی‌قریظه رفتند که

برخلاف پیمان خویش آتش جنگ احزاب را افروخته بودند و در همان زمان از پشت به مدینه هجوم آورده

بودند.

سپاهیان پیامبر قلعه بنی‌قریظه را محاصره کردند. این محاصره پانزده روز به طول انجامید. پس از اینکه بنی‌قریظه از محاصره به تنگ آمدند، از پیامبر خواستند ابولبابه بن عبدالمنذر را که از هم‌پیمانان اوس‌بنی‌نزد آنان بفرستد تا با او رایزنی کنند. ابولبابه در جمع پریشان یهود حاضر شد. آنان پس

جلد: ۱، صفحه: ۳۰۳

از یادآوری کمک‌های خود به اوسیان در جنگ‌های جاهلی و اظهار پشیمانی از پیمان‌شکنی خود با پیامبر، او پرسیدند: آیا خواسته محمد(ص) را در تسلیم شدن بپذیریم؟ او گفت: آری، و در عین حال به گوی خود اشاره کرد که یعنی تسلیم شدن برابر مرگ است. ابولبابه فوراً متوجه خیانت خود شد و با ناراحتی و پشیمانی از دژ بنی‌قریظه بیرون آمد و بدون اینکه نزد مسلمانان بازگردد، به مسجد رفت و خود را به ستونی بست و استغفار

کرد. او هفت و یا به قولی پانزده روز در گرمای شدید خود را بسته بود و می‌گفت: یا می‌میرم و یا توبه‌ام پذیرفته می‌شود. دخترش تنها در موارد ضرورت و نماز او را باز می‌کرد. تا اینکه با نزول آیه‌ای خداوند پذیرش توبه وی را اعلام کرد. ۱۹ با اینکه خطای ابولبابه می‌رفت تا بنی‌قریظه را از تسلیم شدن باز دارد، اما به نقل این

هشام تهدید امیرمؤمنان آنان را از قلعه‌ها پایین کشید. علی(ع) همراه زبیر جلو رفته، فریاد زد: ای سپاه ایمان، به خدا سوگند، یا آنچه حمزه چشید، خواهی چشید یا قلعه را فتح خواهیم کرد. اینجا بود که بنی‌قریظه

تصمیم به تسلیم گرفتند. ۲۰ پس از تسلیم بنی‌قریظه، از پیامبر خواستند که سعد بن معاذ را به عنوان حکم میانشان قرار دهد. ۲۱ سعد در جریان نبرد خندق تیر خورده، شاه‌رگ دستش قطع شده بود و حال خوبی نداشت. سعد را حاضر کردند. نخست از بنی‌قریظه درباره حکمیت خود تعهد گرفت و گفت: آیا حکم مرا خواهید

پذیرفت؟ گفتند: آری. آنگاه حکم کرد که مردان بنی‌قریظه کشته شوند و زنان و فرزندان‌شان اسیر و اموالشان

قسمت مسلمانان شود. پیامبر فرمود: این همان حکم خداوند درباره ایشان است. ۲۲ سعد پس از این رویداد،

به دلیل شدت بیماری حاصل از جنگ، به شهادت رسید. ۲۳

جلد: ۱، صفحه: ۳۰۴

۵. خیبر، قلعه‌ای شکست‌ناپذیر

پس از شکست یهود در مدینه چهارمین خاکریز یهود علیه پیامبر عملیاتی شد و یهود در خیبر به تجمع نیرو پرداخت و خیبر، شمال مدینه را به پایگاهی برای توطئه و حرکت‌های نظامی علیه پیامبر مبدل ساخت. یهودیان

خیبر شمال مدینه را ناامن ساخته بود و مانع گسترش اسلام به آن مناطق بودند. پس از شکست بنی‌قریظه، یهودیان خیبر و قبایل هم‌پیمان آنان، با اطمینان به نیرو و امکانات خود، به خصوص

قلعه شکست‌ناپذیر خیبر، نقشه‌ای برای حمله به مدینه طرح‌ریزی کردند. ۲۴ اکنون مسلمانان دریافته بودند که جز با قطع ریشه فساد، توطئه‌های یهود پایان نخواهد یافت. به فرمان پیامبر

(ص) شش هزار تن از مردم مدینه به سوی خیبر رهسپار شدند. قابل دقت است که عملیات خیبر در آغاز محرم سال هفتم است. عملیات نظامی در ماه‌های حرام از نظر اسلام ممنوع است، اما دفاع جایز است. حرکت پیامبر در ماه محرم یعنی ماه ممنوعیت هجوم، نشان از دفاعی بودن حرکت دارد. در حالی که تاریخ و بیان آن، حرکت پیامبر را هجوم معرفی می‌کند. خیبر دارای دژهای مستحکم و امکانات نظامی فراوانی بود و به

پشتوانه همین امکانات یهودیان گمان به شکست پیامبر داشتند و کمترین چیزی را که انتظار می‌کشیدند تضعیف و کند سازی حرکت اسلام بود. یاران پیامبر، یک یک دژها را فتح کردند و گاه برای گشودن یک قلعه، روزها جنگیدند. با رسیدن مسلمانان به آخرین قلعه، نزار، عملیات قفل شد. این قلعه در قله کوه ساخته شده

بود و دیوار بلندی داشت که در زیر آن خندقی کنده شده بود و عبور از آن ناممکن می‌نمود. پس از تلاش فراوان

و نافرجام مسلمانان برای دستیابی به قلعه، پیامبر(ص) پرچم نبرد را به دست امیرمؤمنان می‌سپارد و پیروزی

را برای مسلمانان به ارمغان می‌آورد. امیرمؤمنان(ع) در قلعه را با دستان

جلد : ۱، صفحه : ۳۰۵

پرتوان خویش کند و آن را سپر قرار داد ۲۵ و آن‌گاه بر روی خندق انداخت تا رزمندگان از آن عبور کنند. ۲۶ یهود می‌توانستند با پذیرش اسلام، اگرچه به زبان، جان خویش را از مرگ نجات دهند؛ اما آنان نه تنها از پذیرش اسلام که شرط سلامتشان بود، امتناع کردند؛ حتی حاضر نشدند بدون پذیرش اسلام، عفو و بخشش پیامبر رحمت را برای رهایی از مرگ بپذیرند. هنگامی که کعب بن اسد، بزرگ بنی‌قریظه را برای اعدام

آوردند، به پیامبر(ص) گفت: اگر یهودیان مرا به ترس از شمشیر متهم نمی‌کردند، از تو پیروی می‌کردم. ۲۷ بنابین قیس گفت: اگر آزاد هم بشوم، به قتلگاه قوم خود خواهم آمد تا همچون آنان کشته شوم. ۲۸

زبيرين

باطا که بدون پذيرش اسلام مورد شفاعت پيامبر فرار گرفت، گفت: پس از مرگ بزرگان يهود، زندگي لذتي ندارد؛ مرا به قتلگاه بريد و با شمشير خودم بکشيد. ۲۹ برخي نيز بدون آنکه اسلام آوردند، آزاد شدند. ۳۰ پيداست که حتي مسلمان شدن نيز شرطهايي آنان نبوده است و آنان مي توانستند با اظهار پشيماني از توطئه، به زندگي ادامه دهند. اما حاضر به اين کار نشدند و مرگ را ترجيح دادند. با وجود اين، آنان اگر زنده مي ماندند، همچنان به فساد و شورش و توطئه عليه حکومت نوپاي اسلامي ادامه مي دادند و هيچ عاقلي چنين دشمن قسم خورده اي را براي خود تحمل نمي کند. ۳۱

جلد : ۱ ، صفحه : ۳۰۶

پي نوشت ها

۱. مائده، آيه ۸۲.
۲. المغازي، ج ۱، ص ۷۶؛ سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۷؛ تاريخ طبري، ج ۲، ص ۱۷۲؛ اعلام الوري، ج ۱، ص ۱۷۵.
۳. المغازي، ج ۱، ص ۱۷۹؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۷۲.
۴. المغازي، ج ۱، ص ۱۷۸؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۲؛ تاريخ طبري، ج ۱، ص ۱۷۳.
۵. ر.ك: سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۸ و ۲۳۹؛ المغازي، ج ۱، ص ۱۸۰.
۶. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۸ و ۲۳۹.
۷. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۸۶؛ المغازي، ج ۱، ص ۳۶۴.
۸. المغازي، ج ۱، ص ۳۷۵.
۹. صحيح بخاري، ج ۶، ص ۵۸.
۱۰. سلمان برده يك يهودي بود که با ورود پيامبر(ص) به مدينه اسلام آورده بود. اين نخستين حضور سلمان نزد رسول الله است.
۱۱. تاريخ طبري، ج ۲، ص ۲۲۴.
۱۲. تاريخ طبري، ج ۲، ص ۲۲۴.
۱۳. الاحزاب، آيات ۱۲ و ۱۳.
۱۴. نساء، آيه ۱۰۴.
۱۵. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۸۵؛ كنز الفوائد، ص ۱۲۷.
۱۶. ر.ك: تفسير قمي، ج ۲، ص ۱۸۲.

جلد : ۱ ، صفحه : ۳۰۷

۱۷. ر.ك: مجمع البيان، ج ۴، ص ۳۴۴؛ تفسير قمي، ج ۲، ص ۱۷۹؛ سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۹.
۱۸. تفسير قمي، ج ۲، ص ۱۸۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۵۶؛ مجمع البيان، ج ۴، ص ۳۴۴؛ المغازي، ج ۲، ص ۴۸۷

۱۹. رك: تفاسير ذيل آية ۱۰۲ سورة توبه.

۲۰. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۰؛ و نیز رك: شيخ مفيد، الارشاد، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲۱. يهود گمان مي‌کردند سعد نیز همانند عبدالله بن ابي با آنان رفتار خواهد کرد و آنان را از دست پیامبر خواهد رهانید.

۲۲. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲۳. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲۴. رك: المغازي، ج ۱، ص ۵۶۳.

۲۵. سيره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲۶. شيخ مفيد، الارشاد، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲۷. المغازي، ج ۱، ص ۵۱۶.

۲۸. المغازي، ج ۱، ص ۵۱۴.

۲۹. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۲.

۳۰. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۴؛ المغازي، ج ۱، ص ۵۰۴.

۳۱. در شمار کشتگان بني قريظه میان مورخان اختلاف بسيار است. برخي در اين زمينه بزرگ‌نمايي کرده، برخي نیز به خطا رفته‌اند و آمارشان با توجه به شرايط جمعيتي مدینه، معقول نیست. ظاهراً پذيرفتني‌ترين رقم

۱۲۰ تا ۱۵۰ نفر باشد. رك: پیامبر و يهود حجاز، ص ۱۸۴ - ۱۹۲.

جلد: ۱، صفحه: ۳۰۸

۱۹

تغيير عرصه کارزار

جلد: ۱، صفحه: ۳۰۹

۱. تبوك

يهود، پس از شکست‌هاي پياپي در جلوگيري از گسترش اسلام و قلمرو آن، دست به تغيير عرصه کارزار مي‌زند. مثلث شرك، نفاق و يهود، اکنون تمام همت خويش را براي نابودي پیامبر و اسلام که هر لحظه بر شتاب و رشد آن افزوده مي‌شود، به کار مي‌گيرد. يهود در پي طراحي نقشه‌اي است که پیامبر(ص) را با سپاهيانش از مدینه بيرون سازد و منافقان مدینه در خلاء حضور پیامبر کودتا کنند و حاکمي بگمارند و مشرکان

نیز با حمله به مدینه، پایتخت حکومت اسلام را به دست گيرند.

هوشيارې حاکم بزرگ اسلام و اتصال او به منبع وحی نقشه مثلث شوم را این‌گونه خنثا مي‌کند:

الف. خروج مشرکان از مثلث سوم: پیامبر اکرم(ص) براي انجام عمره، محرم مي‌شوند. به مشرکان خبر

می‌دهند که رسول الله می‌آید. آنان احساس کردند پیامبر(ص) قصد حمله به مکه را دارد. هیئتی برای مذاکره می‌فرستند. حضرت فرمود: ما قصد عمره داریم. گفتند: نمی‌گذاریم. پیامبر(ص) فرمود: به زور وارد

جلد: ۱، صفحه: ۳۱۱

می‌شویم. گفتند: می‌جنگیم. همه اصحاب گفتند: یا رسول الله، تا آخرین نفس می‌ایستیم. اما مشرکان آماده

عملیات نبودند؛ باز هیئتی فرستادند و گفتند: اکنون وقت جنگ نیست. شما اگر وارد مکه شوید، حیثیت ما شکسته می‌شود. امسال بازگردید و سال دیگر بیایید. حضرت از فرصت پیش آمده بهره می‌گیرد و با امضای این پیمان، یکی از دشمنان سرسخت پیامبر(ص)، جناح شریک، از این مثلث سه جانبه بیرون می‌رود. مطابق این پیمان، قریش و مسلمانان متعهد می‌شوند که مدت ده سال، جنگ و تجاوز را بر ضد یکدیگر ترک کنند تا امنیت اجتماعی و صلح عمومی در نقاط عربستان ایجاد گردد. مسلمانان مقیم مکه، می‌توانند آزادانه،

شعائر مذهبی خویش را انجام دهند و قریش حق تعرض، آزار و تمسخر آنان را ندارد. ۱. در جریان صلح حدیبیه، یکی از صحابه، به شدت مخالف صلح بود. او بر آشفت و اعتراض کرد و به پیامبر گفت:

آیا تو به راستی رسول خداوندی؟ فرمود: بلی. گفت: مگر ما مسلمان و آنان کافر نیستند؟ پیامبر فرمود: بلی.

گفت: پس چرا ما خواری و ذلت را متحمل شویم؟ پیامبر فرمود: من بدانچه مأمورم، عمل می‌کنم. آن صحابی

به پاخواست و به اصحاب گفت: مگر به ما وعده نداند که وارد مکه شویم؟ پس چگونه جلوی ما گرفته شده و

باید به خواری بازگردیم. اگر من یار و یاور داشتم، هرگز تن به این خواری نمی‌دادم. ۲. حساسیت و این‌گونه دخالت برخی از اطرافیان پیامبر(ص)، در صلح حدیبیه نشان می‌دهد که با این عملیات ارتباط مستقیم دارند.

ب. خروج منافقان از مثلث شوم و شکست کودتا: هنگامی که پیامبر اکرم(ص) رهسپار تبوک می‌شوند، امیرمؤمنان(ع) را که تاکنون در تمام نبردها ملازم حضرت بوده است، جانشین خویش در مدینه می‌گمارد. با این اقدام

جلد: ۱، صفحه: ۳۱۲

پیامبر(ص) و نصب جانشینی چنین مقتدر، نقشه منافقان برای کودتا و به دست‌گیری حکومت پایگاه اسلام، نقش بر آب می‌شود.

سپاهیان پیامبر(ص) به تبوك مي‌رسند، و بدون هیچ‌گونه درگیری، به مدینه باز می‌گردند. ۳
موتة

در سال هشتم، مکه به دست پیامبر(ص) فتح شد. پیامبر مقرر شد که فتح کرد و یهود جناح عظیمش را از دست داد و می‌رفت تا آخرین تیغ خود، یعنی روم را از نیام در آورد. برای بار دوم در طول تاریخ، یهود سراغ ابر

قدرت زمان خود رفت. بار اول، در عصر حضرت عیسی(ع)، فیلاتوس رومی را ضد عیسی(ع) وارد عمل کردند و

این بار هنگامی که از مشرکان مأیوس شدند، از رومیان کمک گرفتند. رومیان سپاه خویش را در موتة که حدود

هزار کیلومتر از مدینه فاصله دارد، مستقر کردند.

قاعدتاً پس از فتح مکه به دست پیامبر(ص) جمعیت بسیاری باید با ایشان همکاری کنند، اما شرکت‌کنندگان

تنها در برابر نیروی پنجاه هزار نفره روم، سه هزار نفر بودند! در این جنگ، هر سه فرمانده تعیینی پیامبر اکرم

(ص) ۴ شهید شدند و عملیات به شکست انجامید. ۵

موتة آخرین نبرد عصر حیات پیامبر اسلام(ص) است که ایشان نیز در این نبرد شرکت نداشتند. مطابق

کتاب‌های تاریخ، صلح حدیبیه پیش از عملیات خیبر بوده است. اگر خیبر در سال هفتم، فتح مکه در سال هشتم و عملیات موتة در سال نهم بوده، تبوك در چه سالی است؟ در بعضی از کتاب‌های حدیثی - تاریخی،

بین عملیات موتة و تبوك اشتباه کرده‌اند. یعنی عملیات موتة را عملیات تبوك نامیده‌اند. تشویش عجیبی در این

ترتیب عملیات‌ها در طول تاریخ وجود دارد. این عملیات‌ها قطعاً اتفاق افتاده، اما آنچه که در مورد تاریخ

جلد: ۱، صفحه: ۳۱۳

وقوعش گفتیم ممکن است مورد قبول تاریخ نگاران نباشد، اما در اینکه عملیات تبوك پس از خیبر است و اینکه

در عملیات تبوك ارتباطی بین مشرکان و نفاق و یهود وجود دارد، تردیدی نیست.

جلد: ۱، صفحه: ۳۱۴

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۹.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۲، ص ۵۹؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. در جریان این غزوه، شماری از منافقان نام آشنا درصدد قتل پیامبر(ص) برمی‌آیند که خداوند توطئه آنان را

خنثا مي‌کند. ر.ک: شيخ صدوق، الخصال، ص ۴۹۹؛ مجمع البيان، ج ۳، ص ۴۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۰۰. ۴. اين سه فرمانده دلاور اسلام، جعفر بن ابی‌طالب، عبدالله بن رواحه و زيد بن حارث بودند. ۵. در اینجا جاي اين پرسش است که چگونه نيروي شصت يا هفتاد هزار نفره خليفه دوم، در برابر نيروهاي هشتصد هزار نفره ايران در نبردهاي بعدي پيروز مي‌شود اما در اين نبرد سپاه اسلام شکست مي‌خورد؟! قطعاً ايمان شرکت‌کنندگان در جنگ موته، از کساني که به فرمان عمر به جنگ مي‌رفتند بيشتر بود؛ فرماندهان نبرد موته منتخبان شخص پيامبر(ص) بودند. قاعدتاً نبرد عمر با ايرانيان نيز بايد به شکست مي‌انجاميد، ولي به پيروي انجاميد. سبب آن است که اخبار پيامبر آخرالزمان همه جا را پر کرده بود و ايرانيان نيز منتظر رسول‌الله(ص) بودند. با حمله سپاه عمر، که مسلمانان، ايرانيان به آساني تسليم مي‌شوند.

خط

نفاق در تاريخ درصدد بود ايرانيان را، که طبق بشارت‌هاي قبلي، پيروان اصلي اسلام‌اند، نسبت به اين دين بدبين کند. قرآن آنان را پرهيز داده بود که:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ
بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى

جلد: ۱، صفحه: ۳۱۵

الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.
(مائده، آيه ۵۴).

پس از رسول خدا، مسلمانان از ولايت مرتد شدند. آنان مي‌دانستند قومي که اسلام را حمايت خواهد کرد، ايرانيان هستند. رسول اکرم(ص) بارها به سلمان فرموده بود: که منظور آيه قوم مسلمان است.. بنا بر اين علي

بن ابی‌طالب(ع) در همان نبرد با فرستادن عمار تلاش بسيار کرد که ذهنيت ايراني‌هاي اسير شده در کوفه را

حفظ کند و نگذارد با آنان بدرفتاري شود. اگر اقدامات عمار نبود، ايرانيان از اسلام باز مي‌گشتند.

جلد: ۱، صفحه: ۳۱۶

آینده‌ای بس روشن و سعادت بخش و انسانی که شرّ و فساد از بیخ و بن برکنده خواهد شد، در انتظار بشریت است. این نظریه الهامی است که دین می‌کند. نوید مقدّس قیام و انقلاب مهدی موعود(عج) در اسلام، در زمینه این الهام است. ۱. شهادت رسول‌الله(ص) مطابق روایات معتبر، رسول گرامی اسلام، با شهادت از دنیا رفته‌اند. ۲. برخی شهادت حضرت را در اثر سمی دانسته‌اند که زنی یهودی در عملیات خیبر، در گوشت گوسفند کرده و به ایشان خورانده بود. اما بر این نظر اشکال وارد است. فاصله عملیات خیبر تا شهادت رسول الله(ص) سه سال است. آیا این زهر سه سال طول کشیده است تا اثر کند؟ بنابراین نمی‌توان پذیرفت که این سم مربوط به سه سال پیش در خیبر باشد. شاید در تاریخ دست برده و کلمه «خیبر» را بدان افزوده باشند تا خطی را در کوره راه‌های تاریخ گم کنند. تاریخ شهادت رسول الله(ص) از برهه‌های حساس و مهمی بوده است. پیامبر(ص) سپاه اسامه را بسیج کرده‌اند تا به سوی مونه پیش رود و شکست پیشین در این منطقه را جبران کند. اگر اسامه در این نبرد پیروز می‌شد، سد مستحکم یهود به سوی قدس فرو می‌ریخت. بنابراین یهود باید برای جلوگیری

از فتح قدس به دست پیامبر اسلام(ص) دست به کار شود. از آن سوی با شکست یهود، نفاق نیز در مدینه شکست می‌خورد و پایگاه امید خویش را از دست می‌داد. اگر پیامبر تنها یک ماه دیگر زنده بماند، و این سپاه به جنبش در آید، مرگ یهود قطعی است. اینجاست که منافقان مدینه، برای حفظ حیات خویش و یهود، پیامبر را جام زهر می‌نوشانند. ۲. یهودیان دو چهره گفتیم که یهود برای مقابله با پیامبر عملیاتی را به سه مرحله تعریف کرده بود: ۱. ترور یا جلوگیری از پیدایش پیامبر(ص)؛ ۲. ایجاد استحکامات و موانع بر سر راه پیامبر برای جلوگیری از رسیدن ایشان به قدس، که آخرین عملیات در مونه با وفات پیامبر اکرم(ص) متوقف شد؛ ۳. نفوذ در سیستم حکومتی پیامبر، در صورت تشکیل. تا کنون به دو محور نخست عملیات یهود پرداخته‌ایم. اکنون می‌خواهیم چگونگی نفوذ در سیستم حکومتی پیامبر(ص) را بررسی کنیم. یهود نسبت به اسلام اطلاعات جامعی در اختیار دارد. همانگونه که اطلاعات

نبی

اکرم در تورات را در اختیار دارد، اطلاعات مربوط به جانشینان او را نیز در اختیار دارد و اهل بیت(ع) را همانند فرزندان خود می‌شناسد. علائم ظهور منجی آخرالزمان(عج) در کتاب‌های یهود آمده است. کتاب‌های دانیال،

ارمیا، حزقیل، اشعیا سرشار از علائم ظهور امام عصر(عج) است. یهود می‌دانند که بر این اساس، کار نبی اکرم با جانشینان او ادامه می‌یابد، بنابراین اگر این پرچمی که امروز در مویه متوقف شده، به دست علی(ع)

بلند شود و او این عملیات را ادامه دهد و قدس را بگیرد، گویی پیامبر آن را گرفته و فتح کرده است. نقطه‌ای را

که علی(ع) خودش فتح کند، دیگر از دست مسلمانان بیرون نمی‌رود. اگر

جلد : ۱ ، صفحه : ۳۲۰

آنها می‌توانستند نبی اکرم را در جدال مویه متوقف کنند، ولی پس از پیامبر، علی(ع) به این کار مبادرت می‌کرد، باز یهود شکست می‌خورد.

یهود برای نفوذ در سازمان مسلمانان، گروهی را سازماندهی کرد و درون حاکمیت پیامبر فرستاد. این گروه که

برخی از آنان را با نام منافقان می‌شناسیم کسانی بودند که در ظاهر اسلام آورده، ولی دل در گرو آن نداشتند و درصدد یافتن فرصتی مناسب برای ضربه زدن به اسلام بودند. قرآن در آیات بسیاری، آنان را سرزنش کرده، صفاتشان را برمی‌شمارد.

به گزارش تاریخ، بسیاری از این افراد، پیش از اسلام آوردن ظاهری خویش، یا در کسوت یهودی بوده‌اند، یا با

یهودیان ارتباط مکرر داشته‌اند. برخی کتاب‌ها به نام این افراد نیز اشاره کرده‌اند؛ هرچند نام برخی دیگر را نمی‌توان در کتاب‌ها یافت، اما از سلوک آنان و تاریخ زندگی و چگونگی اسلام آوردنشان می‌توان به یهودی بودن

یا ارتباطشان با یهود پی‌برد. ۶. بلاذری، از رفت و آمد اهل نفاق به کنیسه یهود خبر داده و در جای دیگری گفته

است: مالک بن نوفل، عالم یهودی بود که به اسلام پناه آورده ولی اخبار رسول خدا را به یهودیان می‌داد. ۷. به جهت یهودی بودن شماری از منافقان، رابطه خوبی میان این دوگروه در صدر اسلام وجود داشته است. تلاش عبدالله بن اُبی، یکی از منافقان رسوا شده، در دو حادثه بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر، برای نجات دوستان یهودی‌اش، دلیل دیگری بر این مطلب است.

یهود با نفوذ پیروزمند خویش در دین مسیح، مسیحیت یهودستیز و اصلاح‌گر را به دینی بی‌محتوا و بی‌پایه تبدیل

کرد. تلاش‌های پولس، نفوذی یهود در مسیحیت، به اندازه‌ای به بار نشست که پس از یک قرن، اثری از مسیحیت راستین بر زمین نماند. این تجربه موفق یهود، در جلوگیری از گسترش اسلام به کار یهود آمد اما

آنان

این بار نه پس از رسول، که همزمان با آغاز رسالت،

جلد: ۱، صفحه: ۳۲۱

تلاش خویش را برای نفوذ در دین اسلام آغاز کردند. از این روی میان پیامبر اسلام و همه پیامبران پیشین تفاوت اساسی وجود دارد. همین نفوذ و جلب قلوب عوامالناس است که پیامبر(ص) را می‌آزارد؛ به اندازه‌ای که زبان گشوده، می‌فرماید:

ما اودى بنى مثل ما اوديت؛ ۸

هیچ پیامبری همانند من آزار ندید.

عناصر نفوذی یهود در دو چهره نمایان شدند: برخی با تلاش‌های یهودپسندانه و دفاع از یهودیان، خواسته یا ناخواسته، ماهیت خویش را به دیگر مسلمانان نمایانده بودند. همانند عبدالله بن ابی، رفاعه بن زید، مالک بن

نوفل و... برخی نیز وظیفه‌ای دیگر برعهده داشتند و مأمور بودند که هرگز ماهیت خویش را ابراز نسازند و حتی

با ظاهرسازی‌های دروغین تا رأس هرم قدرت نیز پیش روند. هرچند این افراد ردپایی از خویش به جای گذاشته‌اند و می‌توان در تاریخ نفوذ آنان را اثبات کرد، ۹ اما آنان توانستند کار خویش را به درستی پیش برده

و

همچنان قلوب عوامالناس را همراه خود سازند و بیعت و حمایت آنان را پس از رسول(ص) به دست آورند. بسیاری از اطرافیان پیامبر(ص) آستانه تحمل و پذیرش حقیقت را نداشتند؛ بنابراین رسوا ساختن آنان نیز کاری

از پیش نمی‌برد، هرچند پیامبر(ص) بارها دست به چنین کاری زده‌اند، اما تأثیر چندانی در روند تاریخ و نفوذ یهود نگذاشته است. پس از پیامبر(ص) امیرمؤمنان نیز برای رسوایی خط نفاق بسیار تلاش می‌کنند. خطبه شقشقیه امیرمؤمنان(ع) در یک مجلس خصوصی، ایراد شده است، آن هم در حضور ابن عباس، اما حضرت پس از بیان مقدماتی، از سخن باز می‌ماند، چراکه مخاطبان ظرفیت پذیرش ندارند. ۱۰

جلد: ۱، صفحه: ۳۲۲

در سازمان، نفاق عده‌ای یهود را و عده‌ای نیز قدرت را قبول دارند و عده‌ای هم تنها با پیامبر دشمن‌اند. بنابراین

این سازمان متشکل از سه گروه: قدرت طلبان؛ یهودیان؛ مشرکان است.

بسیاری از مشرکان به دروغ مسلمان شده‌اند، همانند ابوسفیان، که دشمن پیامبر بود، اما چون هنگامی که

رشد و گسترش اسلام را دید، می‌خواست خاندانش به قدرت دست یابند، اسلام را پذیرفت.

گروهی نیز مسلمانانی هستند که در پی قدرت‌اند، بنابراین این عده نیز قابل استفاده‌اند.

دسته سوم نیز اصالتاً یهودی‌اند و هرگز ایمان نمی‌آورند، اما ظاهراً اسلام را می‌پذیرند. این سازمان باید به اندازه‌ای قدرت بگیرد که بتواند پس از رسول خدا(ص) قدرت را به دست گیرد. به اندازه‌ای که جانشین رسول

خدا را کنار زند و بر رأس هرم قدرت جایگزین شود.

چرا پس از حضرت رسول(ص) مردم دنبال علی ابن ابی طالب(ع) نرفتند؟ چندگونه می‌توان به این پرسش پاسخ داد:

۱. پیامبر اکرم اصلاً حضرت علی را معرفی نکرده بود؛ این پاسخ غلط است؛ چرا که به دلایل پرشمار و متواتر پیامبر(ص) علی(ع) را به ولایت و وصایت منصوب کرده بود.

۲. مردم علی(ع) را نمی‌شناختند و او را گم کردند؛ این نیز غلط است؛ چرا که حضرت در جریان غدیر با اشاره

به علی(ع) فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه. ۱۱ مردم نیز علی(ع) را می‌شناختند.

۳. مردم پیامبر را قبول نداشتند؛ این نیز غلط است؛ چرا که توده‌های مردم مدینه پیامبر را دوست داشتند؛ به

گونه‌ای که نمی‌گذاشتند آب وضوی ایشان به زمین بریزد و برای تبرک برمی‌داشتند.

جلد: ۱، صفحه: ۳۲۳

۴. در اثر نفوذ سازمان یهود، مردم کسان دیگری را نیز به موازات پیامبر(ص) قبول داشتند و گوش به اوامرشان

می‌سپردند. به اندازه‌ای که با پیروی از آنان، از بیعت با علی(ع) سرباز زدند.

زهر(س) پس از پدر آزارهای بسیار دید و در راه رسوا ساختن خط نفاق و دفاع از ولایت به شهادت رسید. اما

مردم زبان به اعتراض نگشودند و قاتلان هنوز بر قدرت بودند. این درحالی است که دیده بودند رسول‌الله(ص) بارها خم شده، دست فاطمه(س) را می‌بوسد و می‌گوید:

فاطمه بضعه منی، من آذاها فقط آذانی یرضی الله لرضاهها و یغضب لغضبها وهي سیده نساء العالمین؛

فاطمه پاره تن من است. هرکه او را بیازارد، مرا آزرده است. رضایت خدا در خشنودی او و خشم خداوند در خشم اوست. او سرور زنان جهانیان است.

جلد: ۱، صفحه: ۳۲۴

پی‌نوشت‌ها

۱. مرتضی مطهری، قیام و انقلاب مهدی، ص ۵۹.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲.

۳. رک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۴. در دو جای قرآن به این نکته اشاره شده است: بقره، آیه ۱۴۶ و .
۵. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۲۷؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۳۹.
۶. رک: شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۴۱۲؛
۷. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۹.
۸. کشف‌الغمة، ج ۲، ص ۵۳۷؛ المناقب، ج ۳، ص ۲۴۷.
۹. در جنگ تبوک، گروهی از منافقان درصدد قتل پیامبر(ص) برآمدند و خداوند از توطئه آنان پرده برداشت. حذیفه بن یمان، صحابی وفادار رسول‌الله، این منافقان را دیده و شناخته است. رک: شیخ صدوق، الخصال، ص ۴۹۹؛ الخرائج والجرایح، ج ۱، ص ۱۰۰.
۱۰. نهج‌البلاغه، خطبه ۲، معروف به خطبه شفشقیه.
۱۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۷؛
- ۲۱

جلد: ۱، صفحه: ۳۲۵

نمایه‌ها

جلد: ۱، صفحه: ۳۲۷

نمایه منابع

۱. قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، (تهران، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۴).
۲. کتاب مقدس (ترجمه تفسیری عهد عتیق و عهد جدید)، هیچ توضیحی در شناسنامه این کتاب نیامده
- و شایع است که در کره جنوبی به چاپ رسیده است.
۳. کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه قدیم، (انجمن پخش کتاب مقدس).
۴. آبراهام کهن، گنجینه‌ای از تلمود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، (تهران، نشر اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۲).
۵. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، (قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۵۱۴۰۴).
۶. ابو عبید اندلسی، معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، (بیروت، چاپ سوم، ۵۱۴۰۳).
۷. ابوالقاسم حسینی زرفا، مبانی هنری قصه‌های قرآن، (قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، چاپ سوم، ۱۳۷۹).
۸. احمد بن داوود دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، ترجمه محمود مهدوی دامغانی.
۹. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج، (مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳).
۱۰. احمد بن محمد بن حنبل، المسند، (بیروت، دار الکتب الاسلامی و دار صادر).
۱۱. احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، (بیروت، مؤسسه الاعملی للمطبوعات، چاپ اول، ۵۱۳۹۴).
۱۲. اسماعیل بن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، (بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۵۱۴۰۸).

۱۳. اسماعیل بن محمد العجلونی، کشف الخفا و مذیل الألباس، (بیروت، دارالکتاب العلمیه، چاپ سوم، ۱۴۰۸ هـ).
(۵).

جلد : ۱، صفحه : ۳۳۹

۱۴. امام حسن بن علی العسکری، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، (قم، مدرسه امام مهدی، چاپ اول).
۱۵. امام علی بن ابی طالب (ع)، نهج البلاغه، گردآوری سید رضی محمد بن حسین موسوی، تحقیق صبحی صالح، (قم، انتشارات هجرت).
۱۶. پطرس فرماج، ایضاح التعلیم المسیحی، (مطبعه الابهاء المرسلین الیسوعیین، ۱۸۸۲ م).
۱۷. جعفر سبحانی، منشور جاوید، (قم، انتشارات توحید، ۱۳۶۰).
۱۸. جلال الدین آشتیانی، تحقیقی در دین مسیح، (تهران، نشر نگارش، ۱۳۶۸).
۱۹. جوآن ا. گریدی، مسیحیت و بدعت‌ها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، (قم، مؤسسه فرهنگی طه، چاپ اول، ۱۳۷۷).
۲۰. جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، (تهران، نشر اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷).
۲۱. حاج بابا قزوینی یزدی، رساله‌ای در رد یهودیت، محضر الشهود فی رد الیهود، تحقیق حامد حسن نواب، قم، نشر حضور، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۲۲. حسین بن مسعود فراء بغوی شافعی، تفسیر بغوی، (بیروت، دار المعرفه، ۵۱۴۱۵ هـ).
۲۳. حسین بن علی محمد خزائی نیشابوری (ابوالفتوح رازی)، روض الجنان و روح الجنان، (مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی).
۲۴. حمید محمد قاسمی، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان‌های انبیا در تفاسیر قرآن، (تهران، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۸۰).
۲۵. روزه گارودی، تاریخ یک ارتداد، اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل، ترجمه مجید شریف، (تهران، مؤسسه رسا، چاپ اول، ۱۳۷۵).
۲۶. سلطان محمد خبابذی سلطان علی شاه، بیان السعاده فی مقامات العباده، (تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۴).

جلد : ۱، صفحه : ۳۳۰

۲۷. سید بن طاووس، فرج المهموم، (قم، دارالذخائر).
۲۸. سید شرف الدین علی حسینی استرآبادی، تأویل الآیات الظاهره فی فضائل عتره الطاهره، (قم، جامعه

- مدرسين، چاپ اول، ۵۱۴۰۹).
۳۹. سيد عبدالحسين طيب، اطيب البيان في تفسير القرآن، (تهران، انتشارات اسلام، چاپ سوم، ۱۳۶۶).
۳۰. سيد نعمت الله موسوي جزايري، النور المبين في قصص الأنبياء والمرسلين، (قم، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، ۵۱۴۰۴).
۳۱. سيد هاشم بحراني، البرهان في تفسير القرآن، (تهران، بنياد بعثت، چاپ اول، ۵۱۴۱۵).
۳۲. شيخ ابوالفتح كراچكي، كنزالفوائد، (قم، دارالذخائر، چاپ اول، ۵۱۴۱۰).
۳۳. شيخ حرعالمي، وسائل الشيعه، (قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ اول، ۵۱۴۰۹).
۳۴. ظفر الاسلام خان، نقد و نگرشي بر تلمود، ترجمه محمدرضا رحمتي، (قم، دفتر تبليغات اسلامي، چاپ اول، ۱۳۶۹).
۳۵. عبد علي بن جمعه العروسي، نورالثقلين، (قم، مطبعه العلميه، چاپ دوم).
۳۶. عبدالحافظ عديره، بحوث في قصص القرآن، (بيروت، دارالكتاب اللبناني، چاپ اول، ۱۹۷۲م).
۳۷. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، (بيروت: دار احياء التراث العربي).
۳۸. عبدالله جوادي أملّي، تفسير تسنيم، (قم، نشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۱).
۳۹. عبدالملك بن هشام، سيرة النبوة، (بيروت، دار احياء التراث العربي).
۴۰. عبدالواهاب المسيري، موسوعه اليهود و اليهوديه، (قاهره، دارالشروق، ۱۹۹۹م).
۴۱. علي بن احمد واحدي نيسابوري، اسباب النزول، (بيروت، دارالكتاب العربي).
۴۲. علي احمددي ميانجي، مكاتيب الرسول، (دارالحديث، چاپ اول، ۱۹۹۸م).
۴۳. علي اكبر دهخدا، لغتنامه، (تهران، دانشگاه تهران).

جلد : ۱، صفحه : ۳۳۱

۴۴. علي بن ابراهيم قمي، تفسير قمي، (قم، مؤسسه دارالكتاب، چاپ سوم).
۴۵. علي بن برهان الدين الحلبي، السيره الحلبيه، (بيروت، دار احياء التراث العربي).
۴۶. علي بن حسين بن شعبه حراني، تحف العقول، (قم، جامعه مدرسين، چاپ سوم، ۵۱۴۰۴).
۴۷. علي بن عيسي اربلي، كشف الغمه في معرفه الأئمه، (تبريز، مكتبه بني هاشمي، ۵۱۳۸۱).
۴۸. عمر بن شبه النميري، تاريخ المدينه المنوره، تحقيق فهم محمد شلتوت، (قم، دارالفكر، ۱۳۶۸).
۴۹. فخرالدين رازي، التفسير الكبير، (بيروت، دار احياء التراث العربي، چاپ سوم).
۵۰. فضل بن حسن طبرسي، اعلام الوري، (تهران، انتشارات علميه اسلاميه، ۵۱۳۳۸).
۵۱. فضل بن حسن طبرسي، مجمع البيان في تفسير القرآن، (بيروت، دارالمعرفه).
۵۲. قطب الدين راوندي، الخرائج والجرائح، (قم، مؤسسه امام مهدي(عج)، چاپ اول، ۵۱۴۰۹).
۵۳. قطب الدين راوندي، قصص الأنبياء، (بنياد پژوهشهاي آستان قدس رضوي، چاپ اول، ۵۱۴۰۹).
۵۴. مجدالدين ابوالسعادت ابن اثير، النهايه في غريب الحديث و الأثر، (قم، مؤسسه اسماعيليان، چاپ چهارم، ۱۳۶۷).
۵۵. محمد باقر مجلسي، بحار الأنوار، (بيروت، مؤسسه الوفاء، ۵۱۴۰۴).

٥٦. محمد بن احمد بن ابي بكر انصاري، الجامع لأحكام القرآن، معروف به تفسير قرطبي، (بيروت، دار الكتب العلميه، ٥١٤٩٨).

٥٧. محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري، (بيروت، دارالكتب العلميه).

٥٨. محمد بن جرير طبري، تاريخ طبري، ترجمه ابوالقاسم پاينده، (تهران، نشر اساطير، چاپ دوم، ١٣٦٢).

٥٩. محمد بن جرير طبري، ترجمه تفسير طبري، تصحيح حبيب يغمائي، (تهران، انتشارات توس، چاپ دوم، ١٣٥٦).

جلد : ١ ، صفحه : ٣٣٢

٦٠. محمد بن حسن الطوسي، الامالي، (قم، دارالثقافه، چاپ اول، ٥١٤١٤).

٦١. محمد بن حسن الطوسي، التبيان في تفسيرالقرآن، تحقيق و تصحيح احمد حبيب قصير العاملي، (احياء التراث العربي).

٦٢. محمد بن حسن الطوسي، تهذيب الأحكام، (تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ چهارم، ١٣٥٦).

٦٣. محمد بن حسن الطوسي، كتاب الغيبه للحجه، (قم، مؤسسه معارف اسلامي، چاپ اول، ٥١٤١١).

٦٤. محمد بن حسن بن فروخ صفار، بصائر الدرجات، (قم، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، چاپ سوم، ١٤٠٤).

٦٥. محمد بن سعد، طبقات الكبرى، (بيروت، دار صادر).

٦٦. محمد بن عبدالكريم ابن اثير، الكامل في التاريخ، (بيروت، دار بيروت و دار صادر، ٥١٣٨٥).

٦٧. محمد بن علي بن بابويه صدوق، الخصال، (قم، جامعه مدرسين، چاپ دوم، ٥١٤٠٣).

٦٨. محمد بن علي بن بابويه صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، (قم، انتشارات شريف رضي، چاپ دوم، ٥١٣٦٤).

٦٩. محمد بن علي بن بابويه صدوق، علل الشرايع، (قم، مكتبهالداوري).

٧٠. محمد بن علي بن بابويه صدوق، عيون اخبار الرضا، (انتشارات جهان، ١٣٧٨ق).

٧١. محمد بن علي بن بابويه صدوق، كمال الدين و تمام النعمه، (قم، جامعه مدرسين، ١٣٦٣).

٧٢. محمد بن علي بن بابويه صدوق، كمال الدين و تمام النعمه، (قم، دارالكتب الاسلاميه، چاپ دوم).

٧٣. محمد بن علي بن بابويه صدوق، معالي الأخبار، (قم، جامعه مدرسين، ١٣٦١).

٧٤. محمد بن علي بن بابويه صدوق، من لا يحضره الفقيه، (قم، جامعه مدرسين، چاپ سوم، ٥١٤١٣).

جلد : ١ ، صفحه : ٣٣٢

٧٥. محمد بن علي بن شهر آشوب، متشابه القرآن و مختلفه، (انتشارات بيدار، ١٣٢٨).

۷۶. محمد بن علي بن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب(ع)، (قم، انتشارات علامه، ۱۳۷۹).
۷۷. محمد بن عمر واقدی، المغازی، تحقیق مارسن جونسن، (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۵۱۴۱۴هـ).
۷۸. محمد بن محمد شعیری، جامع الأخبار، (قم، انتشارات رضی، چاپ دوم، ۱۳۶۳).
۷۹. محمد بن محمدرضا القمی المشهیدی، کنزالدقائق و بحرالعرائب، (تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶).
۸۰. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیرالعیاشی، (تهران، چاپخانه علمی، ۵۱۳۸۰هـ).
۸۱. محمد بن نعمان مفید، الارشاد، (قم، کنگره جهانی شیخ مفید، چاپ اول، ۵۱۴۱۳هـ).
۸۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵).
۸۳. محمد جواد مغنیه، الکاشف، (بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ سوم، ۱۹۸۱م).
۸۴. محمد حسین ذهبی، الاسرائیلیات فی التفسیر والحديث، (دمشق، دارالایمان، ۵۱۴۰۵هـ).
۸۵. محمد خزائلی، اعلام القرآن، (تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۴۱).
۸۶. محمد رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم، معروف به تفسیر المنار، (بیروت، دارالمعرفه، ۵۱۴۱۴هـ).
۸۷. محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، (قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم).
۸۸. محمود بن عمر زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، (بیروت، دارالکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷).
۸۹. مصطفی صادقی، پیامبر و یهود حجاز، (قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۲).
۹۰. ملا فتح الله کاشانی، منهج الصادقین، (تهران، کتاب فروشی اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۴۴).
۹۱. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، (قم، مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، چاپ اول، ۵۱۴۰۸هـ).
۹۲. ناصر پور پیرار، پلی بر گذشته (تأملی در بنیان تاریخ ایران)، (تهران، نشر کارنگ).

جلد : ۱ ، صفحه : ۳۳۴

۹۳. ناصر مکارم شیرازی (زیر نظر)، تفسیر نمونه، به قلم جمعی از نویسندگان (تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیست و دوم).
۹۴. نجاح الطایبی، مظلوم نمایی یهود در طول تاریخ، (بیروت، دارالهدی لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۳۸۲).
۹۵. نورالدین علی بن احمد سهروردی، وفاءالوفا بأخبار دار المصطفی، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۵۱۴۰۴هـ).
۹۶. یاقوت بن عبدالله حموی، معجم البلدان، (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۵۱۳۹۹هـ).